هزار هزار شکر بر لطف عمیم و فضل خداوند کریم

که این نسخهٔ نامی صحیفهٔ گرامی معروف برقعات ملا عبد الرحمن جامی

قدس سره السامی که اکثری از اخوان زمان و

بیشتری از طلاب دوران بر فقدانش عدم دستیابی

آن متاسف و بر حرمان از اقتباس انوار مضامین فیض انگیز

متلهف میماندند باهتمام تمام و تصحیح مالا کلام جامع اخلاق

صوری و معنوی مولوی عبد الغنی صاحب بمطبع قدوسی واقع مقام

رسا پگله حوالی دار الاماره کلکته در سنه ۱۲۷۰ هجری بزیور طبع مزین گردید



بعد از انشای صحائف ثنا و محمدت لله الذی انزل علی عبده الکتاب
و پس از ادای وظائف درود و تحیت علی افضل من اوتی الحکمة
و فصل الخطاب نموده می آید که هرچند این کمینه بر اسرار صناعت انشا
اطلاع نیافته و بر آثار منشیان فضیلت انتما بقدم اتباع نشتافته اما چون بضرورت
حکم وقت و اقتضای حال رقعهٔ چند که در مخاطبهٔ ارباب جاه و جلال و مجاوبهٔ
اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود و بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی
از اجلهٔ مخادیم تمام عیار می نمود درین اوراق جمع کرده شد و ترتیب

داده آمد شاید که بدین وسیله بر خاطر مقبلی عبور افتد و خطور بر ضمیر صاحبدلی سرمایهٔ جمعیت و حضور گردد وَفَّقَنَا اللهُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَهُوَ سُبْحَانَهُ عَلِيمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ

* رقعه هائیکه بدرویشان مخدومی ارشاد مآبی خواجه عبد الله *

* مد الله تعالیٰ ظلال ارشاده نوشته شده * نظم *

هرچند راه ذرّهٔ بی راه و روی نیست * کو خویش را وجود نهد پیش آفتاب
تا در هوای او نکند عرض حال خویش * از فیض عام او نبرد روشنی و تاب

وظائف نیاز و شکستگی و صحائف شوق و دلبستگی بر زمین بوس خادمان آن درگاه و ملازمان آن آستان که پناه صادقان و منزل گاه راستان است بموقف عرض رسانیده می شود والتماس بالتفات خاطر فیاض که واسطهٔ دولت دینی و دنیوی و رابطهٔ سعادت صوری و معنوی ست میرود ظاهر ست که این نیازمند مخلص را بجز ظلّ عاطفت کریمانهٔ معتکفان آن آستانه پناهی نیست و بغیر سایهٔ مرحمت باریافتگان آن دولت خانه آرام گاهی نه

* بیت *

ای خاک درت کعبهٔ ارباب ارادت * گر روی بسوی تو نیارم بکه آرم

اطناب موجب سآمت ست و ابرام مثمر ملالت سلام الله تعالی و تحیاته و رحمته و برکاته علیکم اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

* رقعه اخری * نظم *

سقیاً لایام مضت مع جیرة * کانت لیالینا بهم افراحا
آهاً علیٰ ذاک الزمان و طیبه * ایام کنت من اللغوب مراحا

* نظم *

یاد آن روزی که در میخانه منزل داشتم * جام می بر دست و جانان در مقابل داشتم
قصه کوته از شمول فیض پیر می فروش * بود حاصل هر تمنائی که در دل داشتم

نیاز و افتقار و عجز و انکسار بموقف عرض رسانیده می شود ملتمس آنکه دور ماندگان در ماندہ را بالکلیه فراموش نگردانند و گاه گاهی در اوقات حضور در مجلس شریف بگوشهٔ خاطر بگذرانند * بیت *

ای بهم وصل حاضر غایبان را دست گیر * زانکه دست حاضر از غایبان کوتاه نیست
زیاده ابرام شرط ادب نیست سلام الله و رحمته علیکم اولاً و آخراً

* رقعهٔ اخری * نظم *

سلام علیٰ عاکفی منزل * به حل من فاق کل الانام

سلامٌ علی طائفۃٍ کعبۃ * بتطوافہا ثم حج الکرام

تکلف در ابلاغ تحیت و سلام و تصلف در اظہار شوق و غرام کہ شیوۂ اہل ناموس و شیمۂ ارباب نام ست لاجرم خاطر فاتر در اقدام برین ہم رخصت نداد * ع * دیوانہ چہ داند روش عقل و سداد * توقع آنکہ گاہ گاہی در زمین بوسی عتبۂ علیہ علی قطانہا تحف التحیۃ حق نیازمندی گذارند و دور ماندگان در ماندہ را از گوشۂ خاطر فرو نگذارند

* قطعہ *

ای صبح شاخسار عنایت کہ دم بدم * از گلشن وفا رسدت نکہت وصال

خوش می بری بیاد فراموشیت مباد * از حال ما کہ بستہ پریم و شکستہ بال

مرادات حاصل و سعادات متواصل باد و السلام و الاکرام

* رقعۂ اخری *

ابقاکم اللہ تعالی الی یوم التلاق و لاقانا کم اخلاء من المحبین المشتاقین چون قلم برداشتم و اندیشہ گماشتم کہ حرفی چند از مقولۂ مکاتباتی کہ یاران بیاران نویسند و دوستداران بدوستداران فرستند بنویسم مکاتبی جز شکایت فراموشی خود متمکن نگشت در دل

و قصهٔ جز غصهٔ بی التفاتیِ وی بر خاطر نگذشت نه هرگز بنامه فراموشانِ کمنامم را نام می برد و نه بر شحهٔ خامه خام طمعانِ بی سرانجام را پیغام میفرستد نمیدانم موجبِ آن تجاهل از مقتضیات طریقهٔ محبت و وداد است یا تحاشی از اضاعت بضاعتِ کاغذ و مداد * رباعی *

کی داشتم آن گمان که شادم نکنی * کاری چو زمانه بر مرادم نکنی
با آنکه بیادت گذرانم همه عمر * عمری گذرانی تو که یادم نکنی

مَضیٰ مَا مَضیٰ التماس آنکه بر خلافِ گذشته پیوسته بنوشتهٔ این کمینه را مشرف دارند و از احوالِ ملازمانِ عتبهٔ علیهٔ حضرتِ مخدومی ارشاد مآبی ولایت ملاذی اَدَامَ اللّٰهُ ظِلَالَ اِرْشَادِهٖ عَلیٰ مَفَارِقِ الْمُحِبِّیْنَ وَالْمُرِیْدِیْنَ آنچه در وقت گنجد اعلام فرمایند باشد که خاطرِ شکسته را بآن تسلی حاصل آید

* رباعی *

نی دولتِ آنکه دیده رویش نگرد * نی قوتِ پا که ره بکویش سپرد
ای کاش رساند سخنی قاصد از و * تا یک دو نفس بگفت و گویش گذرد

والسلام * رقعهٔ اخری *

سَلَامُ اللّٰهِ تَعَالیٰ وَرَحْمَتُهٗ وَبَرَکَاتُهٗ عَلَیْکُمْ تحیاتِ مبارکات و دعوات

طیبات که منبعث از کمال اختصاص و غایت اخلاص ست مطالعه نموده وشوق و غرام بتقبیل انامل شریفه که اشرف مطالب ست تصور فرموده نیازمندی این کمینه را بسائر عزیزان بتخصیص فلان برسانند و چون این فقیر از ان حقیر ترست که نامش دران حضرت برده آید یا از سلک ملازمان شمرده شود

* رباعی *

نگویمت که سلامم بآن جناب رسان * نیاز ذرهٔ مسکین بآفتاب رسان
ولی درود دو چشم رمد رسیدهٔ من * بخاک مقدم آن شاه کامیاب رسان

دولت دو جهانی وسعادت جاودانی محصل باد

* رقعهٔ اخری *

* عجبت لمن یهواک کیف اصطباره *
* ومن شاقه ذکراک کیف قراره *

* رباعی *

هر دیده که روزی بجمالت نگریست * چون از تو جدا ماند چرا خون نگریست
هر چند که بی تو زیستم شرمسارم * زان کس که رخ تو دیده دور از تو بزیست

ازان وقت باز که این بی دست وپای را دولت پای بوس شریف دست داده

و بعده بدست برد فراق از پای در افتاده همگی همت و تمامی نهمت متوجه آنست که بهر وجهی که توان سَحْبًا عَلَی الْوَجْهِ لَا مَشْیًا عَلَی الْقَدَمِ روی افتقار بخاک آن آستان ساید و سر افتخار بر آسمان عزت و شوکت فرسایدامّا آن نه کیمیائیست که در وجه هر روی اندودی نشیند و نه توتیائی که چشم هر خواب آلودی بیند * بیت *

آن خاک در که سرمهٔ اهل بصیرت است * حاشا که کحل دیدهٔ هر بی بصر شود

معهذا رجا بشمول کرم بی انتهای مَنْ یَبْتَدِیُٔ بِالنِّعَمِ قَبْلَ اِسْتِحْقَاقِهَا آنست که شاهد این اُمْنِیَّت عَنْ قَرِیْبٍ قناع غربت و امتناع بکشاید و از ورای تُتُق غیب عَلٰی اَحْسَنِ الْوُجُوْهِ جلوهٔ جمال نماید * رباعی *

گر شاخ صبوری ببر آید چه عجب * ور محنت دوری بسر آید چه عجب

چون دل که خلاصهٔ وجود است آنجاست * تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب

* شعر *

اَخَذْتُمْ فُؤَادِیْ وَهُوَ بَعْضِیْ فَمَا الَّذِیْ * یَضُرُّکُمْ لَوْ کَانَ عِنْدَکُمُ الْکُلُّ

اطناب از حد می گذرد و ظل عالی بر مفارق اَدَانی و اَعالی ابد الآباد ممدود باد

* رقعهٔ اخری *

باسمه سبحانه اظهار شوق وعزام تقبیل تراب اقدام خدام سدره مقام
قدوهٔ انام وملجاءِ خواص وعوام مدّ الله ظلّ جلاله الی یوم القیام
نه حدِّ این فقیرِ مستهام است لاجرم طیِّ آن مقاله کرده روی در قبلهٔ تضرّع
وابتهال آورده میگوید * بیت *
نامهٔ شوقم وران حضرت مخوان نامم مبر * زانکه می ترسم بران سمع شریف آید گران
چون شوی سیراب فیضِ موجِ آن بحرِ حیات * تشنگانِ تیه حرمان را بخاطر بگذران

* رقعهٔ اخری *

بعد از عرضِ نیازمندی وشکستگی وشرحِ تعلّق ودلبستگی بزمین بوسی مجلسِ شریف
وموقفِ منیفِ خادمانِ آن آستانه وملازمانِ آن دولتخانه عرض داشت آنکه
جنابِ مخدومی ترکِ مجاورتِ کعبهٔ جان ودل کرده اند وروی مسافرت
در کعبهٔ آب وگل آورده وچون قدرِ نعمتِ قربت را بعد از زوال دانسته اند
وقیمتِ دولتِ صحبت را بعد از ارتحال شناخته مضمونِ این رباعی را
عمری بشکیب می ستودم خود را * در شیوهٔ صبر می نمودم خود را
چون هجر آمد کدام صبر وچه شکیب * المنّة لله آزمودم خود را
وردِ زبان ساخته میلِ مراجعت نموده وبصوبِ انخراط در سلک سائر

عزیزان عزیمتِ معاودت فرمودند شک نیست که گرد این تشویر را بآستین کرم از چهرهٔ حالِ ایشان خواهند افشاند و زنگِ این خجالت را بصیقلِ عنایت از آینهٔ ضمیرِ ایشان خواهند زدود و این گستاخی بنا بر فرمودهٔ ایشان واقع شد والّا

* قطعه *

چه یارا سُها را که رخشنده مهرا * سپارش بخورشیدِ انور نویسد
همین رفعتِ قدرِ او بس که خود را * دران حضرت از ذرّه کمتر نویسد

حق تعالی نزدیکان را از بی بهرگیِ دوران محفوظ دارد و دوران را از بهره مندیِ نزدیکان محفوظ والسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ * رقعهٔ اُخری *

نیاز و دلبستگی و عجز و شکستگی بموقفِ عرض رسانیده می شود شوق و غرام بپای بوسِ مخادیمِ کرام زیاده ازان ست که بتقریرِ زبان و تحریرِ بنان بیان توان کرد مُجمَلِ احوالِ این جائی آنکه کشتیِ خراسان در گرداب ست و اصحابِ کشتی در غایتِ اضطراب * بیت *

گر شرطهٔ همّتِ عزیزان بوزد * ممکن که بساحلِ نجاتی برسد

سایهٔ مکارم و معالی بر مفارقِ اکارم و اعالی ممدود باد * رقعهٔ اُخری *

بعد از عرضِ نیاز بلسانِ اختصار و ایجاز معروض بخادمانِ آن آستانه و ملازمان

آن دولتخانه آنکه خدمتِ مولوی گرم نموده بودند و تشریفِ قدومِ شریف ازا
فرمودهٖ بالآخرۃ چنان معلوم شد که سفرِ ایشان با جازت نبوده وازان حرکتٖ
بسیار پشیمان و شرمنده و پریشان و پراکنده اند حالاً عزمِ مُراجعت جزم کرد
توجّہ بآن جہت آوردہ ازین مہجور مستہام بمبالغۂ تمام توقّعِ اعتذاری و تمنّو
اِستغفاری میدارند * نظم *

کردہ درگردن بصد خجلت روی * عذر میخواہم ز جُرمِ او و سے
پیشِ فضلِ عامِ آن شاہِ کرام * عذرِ ما باشد فضولی والسّلا

* رقعۂ اُخرے * نظم *

آوردہ صبا نامۂ مشکین رحمت * شد روضۂ جان تازہ ز رشح قلمت
من مردِ جوابِ او نیم لیک مرا * انداخت درین ورطہ کمالِ کرمت

بعد از عرضِ نیاز عرضہ داشت آنکہ داعی را آن داعیہ بود کہ عن قر
در سلکِ زمین بوسانِ آستانِ ولایت آشیان لا زالتْ
قِبْلَةً لِتَوَجُّهَاتِ اَرْبَابِ الطَّلَبِ وَالْعِرْفَانِ انتظام یابد امّا بواسطہٗ
برودتِ ہوا و شدّتِ سرما درتوقّف افتاد امیدواری بعنایتِ حضرتِ بار
عزّ شانہٗ آنست کہ در اوائلِ بہار این سبزۂ امید در میدان گیرد واین شگوفۂ مرا

شکفتن پذیرد زیاده ابرام شرط ادب نیست ثمرات دو جهانی حاصل و
سعادات جاودانی متواصل باد والسّلام والاکرام * رقعهٔ اخری * رباعی

هر چند قلم طناب تدبیر تند * بر خاک درت خیمهٔ امید زند
بادی بجهد طناب تدبیر مرا * از هم بدرد خیمه بهم در شکند

نزدیک بود و دور نمی نمود که دوران را دولت پای بوس نزدیکان
دست دهد اما چه توان کرد * بیت *

فرشته ایست برین بام لاجورد اندود * که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار
رجا بکرم الهی و فضل نامتناهی واثق است که وصول بهذه الامنیة
قبل حلول المنیة میسّر گردد * بیت *

همی رود دل بنده دوانده ولی تا نبرند * نیست امکان که درین راه بجائی برسد
حق تعالی نزدیکان را از محنت مفارقت دوران دور دارد و دوران را از
دولت مواصلت نزدیکان مسرور والسّلام رقعهٔ اخری

حق سبحانه و تعالی ظل رافت و سایهٔ عاطفت حضرت سلطنت شعاری خلافت
پناهی را بر مفارق عالمیان ممدود دارد و ارکان دولت را در مستقر عزت
توفیق رعیت پروری و مرحمت گستری رفیق گرداناد و بعده چون ملطفه

شریفه مشتمل بر نوازش رعایا و استمالت عموم برایا و منطوی بر تدارک
و تلافی ناپاکان و قمع و قلع بی باکان بسمع جمع فقیران شکستگان رسید
همه یکدل و یکزبان دست تضرّع و ابتهال برداشته بدعای دوام دولت
اشتغال نمودند و قمی نمایند رجای واثق است و امید صادق که بیمن این
نیّت و برکت این عزیمت روز بروز فتح های تازه و نصرتهای بی اندازه
بظهور پیوندد و مرادات دنیوی و سعادات اخروی بحصول انجامد * مثنوی

حق ز شاهان بغیر عدل نخواست * آسمان و زمین بعدل بپاست
سلطنت خیمه ایست بس موزون * کش بود راستی و عدل ستون
گر نباشد ستون خیمه بجای * چون بود خیمه بی ستون برپای
یارب این خیمهٔ سعادت مند * زین ستون تا بحشر باد بلند

زیاده ابرام شرط ادب نیست توفیق و سعادت زیادت باد

* رقعهٔ اخری * نظم *

ثنای شاه جهان ذکر شب نشینان باد * دعای دولت او ورد صبح خیزان باد
بهر طرف که کشد تیغ یک سواره چو مهر * سپاه خصم چو انجم ز بیم گریزان باد
چون نوازشنامه که از فتح آن نسیم ظفر می وزید و از نشر آن شمیم نصرت میدمید

افتادگانِ کوی نیاز را از خاکِ مذلّت برداشت و کلاه گوشۀ قدر و منزلت
شان باوجِ عزّت و کرامت افراشت روی تضرّع و ابتهال بسجداتِ شکر گذاری
نهادند و زبانِ حال و مقال بوظائف منّت و سپاسداری کشودند * قطعه
شکرِ خدا که شامِ امیدِ زمانه را * صبحِ طرب ز مطلعِ عزّ و شرف دمید
هر ناوکِ دعا که کشادند اهلِ راز * از بازوی نیاز همه بر هدف رسید
رجا بنفحاتِ لطفِ الٰهی و رشحاتِ فضلِ نامتناهی آنست که هر روز از شاخسا
فتحِ غنچۀ مرادِ دیگر چهره کشاید و از جویبارِ ظفر نهالِ مقصودِ دیگر سر سبزی نماید * قطعه
هر طرف همّتِ او رایِ سفر خواهد کرد * نصرت و تائید رفیقِ سفرش خواهد بود
هر کجا صولتِ او کوسِ دغا خواهد کوفت * فتح بر فتح ظفر بر ظفرش خواهد بود
ظلّ رافت و سایۀ عاطفت ابد الآباد ممدود باد

* رقعۀ اُخریٰ * نظم *

نامه کز جانان رسد منشورِ اقبالِ منست * مهرِ او بر نامه نقشِ لوحِ آمالِ منست
ذرّه سان جانم هوا دارست آن خورشید را * یکبیک ذرّاتِ عالم شاهدِ حالِ منست
چون عنایت نامۀ همایون مُنْهی از ازدیادِ دولتِ روز افزون خاک نشینان
آستانِ عجز و نیاز را سرفراز گردانیده و کلاه گوشۀ قدر و منزلتِ شان را باوجِ عزّت

و ذروهٔ کرامت رسانیده همه یکدل و یکزبان روی نیاز بر زمین و دست دعا
بر آسمان بوظائف دعاگوئی و مراسم دولتخواهی قیام نمودند رجا بلطائف
کرم الهی واثق ست و امید از شرائف نعم نامتناهی صادق که عن قریب فتحهای
تازه و نصرتهای بی اندازه دست داده عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف گردد

* قطعه *

امیدوار چنانم که منعطف گردد * عنان عزم بزودی بمستقر جلال
رسد شکار کنان شاه باز دولت شاه * تذرو نصرت و تیهوی فتح در چنگال

والسلام والاکرام * رقعه اخری * نظم *

باز صبح طرب از مطلع امید دمید * نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید
نامهٔ بسته سر آمد بمراد دل من * حاصل نامه مرادی که دلم میطلبید
فتح ناکرده چو نافه سر آن نامه هنوز * بمشام دل و جان رایحهٔ فتح رسید
هر کرا بود پر از گوهر اخلاص درون * چون صدف شد همه تن گوش چو آن مژده شنید

چون ملطفهٔ شریفه منبی از فتح قریب و نصرت جدید بخاکنشینان شاهراه انتظار
رسید مژدهٔ آن فتح را سرمایهٔ هر فتوح ساخته و مرهم خاطر همه مجروح شناخته زبان
حال و لسان مقال بشکرگزاری مهیمن متعال کشادند * قطعه *

بِللهِ الحمد که آن نقش که خاطر میخواست * آمد آخر ز پسِ پردهٔ تقدیر پدید
خارِ هر کینه که بدخواه براهِ تو نهاد * خنجری گشت که جز در جگرِ او نخلید
حاصلِ دعای مخلصانِ دولت خواه و خلاصهٔ مدعای دعاگویانِ
بی اشتباه آنست که هر روز فتحی نو با کسرِ مخالفانِ ضم روی نماید و نصرتِ تازه
با عزتِ معاندانِ منتضم چهره گشاید * بیت *
دمبدم جامی از اخلاص کند هر و باد * سوی تو فاتحهٔ فاتحِ ابوابِ مراد
ظلِ رافت و سایهٔ عاطفت ابدالآباد ممدود باد

* رقعهٔ اخری * نظم *

چند بوسم دست و پا پیکِ دیارِ یار را * فرخ آنساعت که یابم دولتِ دیدار را
یار اگر طعنِ فراموشکاریم زد دور نیست * زانکه با یادش فراموش کرده ام اغیار را
خواند می طومارِ غم بی او ولی چون شد مرا * نامه اش تعویذِ جان طی کرده ام طومار را
اضعافِ مضاعفهٔ آن ملاطفه و معاطفه که از فحوای نامهٔ عنایت آمیز و مضمونِ
صحیفهٔ محبت انگیز بجاذبهٔ شوق و ذائقهٔ ذوق کشیده و چشیده شد نیاز و افتقار
و عجز و انکسار بموقفِ عرض رسانیده میشود شوق و آرزومندی بدولت دست بوس
خداوندی زیاده ازان ست که بتقریرِ زبان و تحریرِ بنانِ بیان توان کرد

* قطعه *

دیده ام آزار از آن رخ دور میخواهد دلم * تا دهد بیرون بشرحِ دوری آن آزار را
لیک نازک باشد آن خاطر ندانم چون کنم * درج در گفتار کم درد دل بسیار را

ایزد تعالی بمحضِ فضل و امتنان اولیای آنحضرت را حسب الامکان از مکارهِ مصئون و از مکایدِ مامون در مقرِ دولت و مستقرِ جاه و حشمت بداراد قطعه

بنده جامی و دعای او که برناید ز دست * خدمتی زین به دعا گویانِ خدمتکار را
چون مرادِ نامرادان آمد او همواره باد * بر مرادِ او مدار این گنبدِ دوار را

والسلام والاکرام * رقعه اخری *

* رباعی *

ای باد و استانی از آن دلستان بیار * جان را نوید دلخوشی جاودان بیار
چون شد صحیح اقامتِ آن شاهِ جان بمرو * مروی حدیث از لبِ آن شاهِ جان بیار

عنانِ شوق و آرزومندی برکاب بوسی حضرت خداوندی که همواره فتح و فیروزی در رکابِ جاه و جلالِ او باد و لجام سعادت و بهروزی در کف دریانوالِ او آنچنان از دست رفته که بازوی طاقت و توانائی و نیروی مصابرت و شکیبائی امساک آن توان کرد لاجرم گستاخی نموده تسلی خاطر مشتاق

وتسکین حرارت اشتیاق را حرفی چند منبی از طرفی از ان و سطری چند مشعر
بشطری از ان نگاشتهٔ خامهٔ نیاز و اخلاص و رقم زدهٔ قلم افتقار و اختصاص میگردد

* قطعه *

چو لب بستهٔ نیست همچون دوات * که چون خامه با او کشایم زبان
کنم نامه را محرم راز خویش   نهم راز دل با وی اندر میان

هر روزه دریوزهٔ درویشان دل ریش و همیشه اندیشهٔ دولت خواهان نیک
اندیش از درگاه واهب العطیات علی الاطلاق و مبتدی بالنعم
قبل الاستحقاق آنست که لا یزال دولتیان مخیم عز و اقبال آن حضرت را
از طوارق حدثان مصون و از بوارق ملوان مامون در سایهٔ رایت نصرت شعار
سرافراز داره و از صدای کوس ظفر آثار گوش جهان پر آواز بمنه و جوده و السلام

* رقعهٔ اخری * نظم *

صبا از مرو می آید فدایش باد جان من * که میگوید حدیث مروی از جان و جهان من
ز جانان نامهٔ بل کز مسیحا نسخهٔ دارد * پی درد دل بیمار و جان ناتوان من
نامهٔ که از عنوان آن نفحات صبح سعادت فائح و صحیفهٔ که از مضمون آن لمعات
آفتاب عنایت لائح منبی از انتظام سلک جمعیت زین بوستان ساحت مجلس همایون

و مُشعرِ بازه دیادِ موادِ حشمتِ باریافتگانِ بارگاهِ دولتِ روزافزون مشامِ امید
محرومانِ کلبهٔ فراق را معطّر ساخت و دیدهٔ انتظارِ محبوسانِ زاویهٔ اشتیاق را منوّر
گردانید * قطعه *

مِنّت ایزد را که از نزهتگهِ لطف و جمال * خاطرِ غمدیده را سرمایهٔ شادی رسید
از سرا بُستانِ شاهِ کشورِ جاه و جلال * تحفهٔ زندانی و منشورِ آزادی رسید

اَضعافِ مُضاعفهٔ ان معاطفه و ملاطفه که از فحوایِ آن مطالعه افتاد عجز و شکستگی
و شوق و دلبستگی بموقفِ عرض رسانیده میشود و تخفیف تصدیع را برین دو بیت
اِقتصار کرده می آید * قطعه *

امیدوار چنانم که فیضِ فضلِ الٰه * همیشه کام دهِ شاهِ کامران باشد
بقدرِ دولتِ او خلعتی بیار آید * که عطفِ دامنِ او ملکِ جاودان باشد

والسّلامُ والاکرامُ * رقعهٔ اُخرے * رباعی *

قاصد ز مُروّ قصّهٔ آن دل ستان رساند * مژدهٔ حدیثی از لبِ آن شاهِ جان رساند
دل را امیدِ خرّمی پایدار داد * جانرا نوید بیغمی جاودان رساند

عنایت های تازه و نوازشهایِ بی اندازه که از مُلازمانِ حضرت خلافت پناهی
مظهرِ اَوصافِ الٰهی و مَصدرِ اَلطافِ نامتناهی انه نسبت با مُخلصانِ دعاگوی

و دعاگویانِ یکدل و یکرو بظهور می پیوند و هر آینه رابطهٔ امتدادِ دولت
و واسطهٔ ازدیادِ جاه و حشمت خواهد بود * **مثنوی** *

چو شاهان خاطرِ درویش جویند * مزیدِ قدر و جاه خویش جویند
فروغِ تاجِ شاهِ معدلت کیش * بود از گوهرِ اخلاصِ درویش
ز درویشان چو حرفی میسگذارم * نه پنداری که قصدِ خویش دارم
من و لافِ چنین هیهات هیهات * قوی شرمنده ام از نفی و اثبات
بس است این جاهم از درگاهِ ایشان * که باشم خاک بوسِ راهِ ایشان

حق سبحانهٔ و تعالی اولیای آنحضرت را روز بروز فتح ها و نصرت های
گوناگون روزی کناد و ساعةً فساعةً بر دولتها و سعادتهای
روز افزون فیروزی دهاد بِمحمّدٍ وآلِهِ الکرام

* رقعهٔ اخری * **نظم** *

چنین که یارِ مرا روی خوب دخوی نکوست * عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست
ز چشم و غمزه و ابرو چه حاجتش بسپاه * چو کشورِ دل و اقلیمِ جان مسخّرِ اوست

نامهٔ فجر از مصالحه متضمّنِ مصالحِ جمهورِ انام و صحیفهٔ مشعر بموافقتی موافقِ
مرافقِ کافهٔ خواص و عوام از ساحتِ ضخیم جاه و جلال و معسکرِ دولت و اقبال

حضرتِ خلافت پناهی سلیمان دستگاهی اعزّ الله تعالی انصاره وضاعف
ملکه واقتداره بخاک نشینانِ آستانِ نیاز وافتقار که آناء اللّیل و
اطرافَ النّهار بدعاگوئیِ دوامِ دولت وخیرخواهیِ ارکانِ ملک ومِلّت
می گذرانند رسید وکلاه گوشهٔ قدر ومنزلتِ شان باوجِ عزّت وکرامت
رسانید همه بیکدل ویکزبان بوظائفِ شکرگزاری قیام نموده وقواعدِ منّت و
سپاس داری کار فرموده میگویند * قطعه *
خسروا قاعدهٔ عدل فزون کن که زعدل * عرصهٔ ملکِ تو هر روز فزون خواهد شد
فتح ونصرت زخدا خواه که بی منّتِ خلق * مدّعی گر همه شیر است زبون خواهد شد
لایزال دولتِ موافقان در معرض ازدیاد باد وگردنِ مخالفان
در ربقهٔ خضوع وانقیاد * رقعهٔ اخری *
ملاطفهٔ پر ملاطفه منبی از انتظامِ امورِ ملک ومِلّت والتیامِ مصالحِ دین ودولت
بدعاگویانِ مخلص ودولت خواهانِ متخصّص رسید زبان ثنا ودست بدعا گشاده
گوهرِ شکرگزاری سفتند وبلسانِ خیرخواهی گفتند * مثنوی *
شکرِ خدارا که بعونِ ازل * شد بصفا جنگ وخصومت بدل
منهیِ اقبال درین کهنه دیر * غلغله انداخت که الصّلح خیر

آنکه زدی دم ز شقاق و شقاق * می سپرد راه وفا و وفاق

این همه خاصیت عدل است و داد * وین همه فرزند تو از عدل زاد

معدلت شاه گر این سان بود * فتح ممالک همه آسان بود

باد بقا شاه جهان را بکام * تا بود امکان بقا والسلام

* رقعۀ اخری *

عنایت نامه موجب سربلندی و مثمر سعادت مندی منبی از توجه بوای نصرت شعار بجانب این دیار بمخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل و یکرو وی رسید خلوت سرای دل را رفت و روب داده و دیدۀ امید بر شاهراه انتظار نهاده نغمۀ غم خانۀ فراق و ترانۀ ویرانۀ اشتیاق ایشان این است

* نظم *

مبارک ساعتی کان مه بشهر ما کند منزل * ز وصلش سرفراز و جان با قبالش بنازد دل

چه حاجت اختیار ساعت سعد از برای او * که ساعت را سعادتها شود از مقدمش حاصل

در مطاوی عنایت نامه استفسار از آن معنی که چهارشنبۀ آخر صفر بآن اشتهار یافته است رفته بود همانا آنرا منشا همان تواند بود که بعضی از مفسران آیت فی یوم نحس مستمر که در کلام مجید واقع شده است بچهارشنبۀ آخر صفر

فرود آورده اند و پوشیده نماند که نحوستِ آنروز نسبت باصحابِ شقاوت و شقاق
که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و نکال و هلاک و استیصالِ ایشان درانروز
بوده ست امّا نسبت با اربابِ وفا و وفاق که انبیا و متابعانِ ایشان اند در غایت
مبارکی و فرخندگیست چه کمال قوّتِ غلبه و نصرتِ ایشان درانروز بوده است

مصراع

بر دوست مبارکست و بر دشمن شوم * چهارشنبهٔ صفرِ امسالین برادرِ چهارشنبه
صفرِ پارین است رجای واثق ست که همچنانکه دران چهارشنبه دخول درین شهرِ ولایت
بر ملازمانِ آنحضرت مبارک و میمون آمد درین چهارشنبه نیز فرخنده و همایون باد

قطعه

بَبندِ کوشش نبی دانشان که قدرِ ترا * فراغت است ز حکمی که هر فضول کند
باختیارِ منجّم چه حاجت ست آنجا * که آفتاب ببرجِ شرف نزول کند
حق سبحانهٔ و تعالی دولتی از حدِّ ادراک افزون و سعادتی از احاطهٔ انجم و افلاک
بیرون روزی کناد والسّلام * رقعهٔ اخری * نظم *
آمد مرغی برگِ گلی در منقار * بروی خطی از سنبلِ تر کرده نگار
مضمونِ خط آنکه ای خزان دیده کجا * خوش باش که از تو یاد کرد ابرِ بهار

رشحاتِ اقلامِ وبیرانِ عالی مقامِ سدّهٔ سدره آئین لازال ملتمسا بشفاه
الملوکِ والسلاطین کہ سرچشمۂ حیاتِ لبِ تشنگانِ وادیِ حرمان وسرمایۂ
نجاتِ سرگشتگانِ بوادیِ بُعد وہجران است فی ایمن یوم واسعد ساعۃ
باین فقیرِ حقیر البضاعت رسید روضۂ جان را خضرتی تازه وحدیقۂ جان را نضرتی
بی اندازه بخشید بر حصولِ این دولت ووصولِ این سعادت وظائفِ شکرگزاری وم
مراسمِ منّت وسپاس داری بجا آورده شد وتخفیفاً للابرام وتحاشیاً عن
اطالۃ الکلام بردعا اقتصار کرده آمد * رباعی *
بر تاج وران شاهِ جهان سر بادا * بر فرقِ زمانه سایه گستر بادا
آوازه بندگی وشاهی تا هست * ما بنده وشاه بنده پرور بادا
والسلام والاکرام * رقعۂ اُخری * مثنوی *
بنام ایزد زہی منشورِ شاهی * بایرادش دعا گویان مباهی
بنامِ بنده در قیدِ غم بند * خطِ آزادی آمد از خداوند
عنایت نامۂ همایون بانواعِ عنایات مشحون در اشرفِ ساعات واطیبِ اوقات
خاکسارانِ وادیِ فراق وبادیه پیمایانِ بوادیِ اشتیاق را * بیت *
سرِ ذلت باوجِ عزت افراشت * بدستِ مرحمت از خاک برداشت

بدانستی که این فقیر بخود چون خامه قدم از سر ساخته جواب نامه بودی بلکه بچود قدم
از سر نشناخته طریقِ ملازمت پیمودی الا بواسطهٔ عجز و بی اختیاری و بی قدری و
بی اعتباری خود را در معرضِ این مقصدِ بلند و مطلب ارجمند نمیدارد و الا غایات
شوق و نزاع و جذباتِ تعطش و التیاع بزمین بوسیِ عتبهٔ سپهر مرتبه نه در مرتبهٔ ایست
که بحروفِ مرکبه و عباراتِ مرتبه شرح توان داد رجایِ واثق ست که عن قریب
محبّبِ عز شانه لطیفهٔ متضمنِ این امنیت و مفضی بفراغت و امنیت از هجوم
شدائد احزان و هموم از کمنِ بطون بظهور آرد و مشتاقانِ آرزومند را بیش ازین
در مضیقِ دوری تنگنایِ مهجوری نگذارد انّه علی ما یشاء قدیر سخن دراز
کشید و نوشت باقامتِ دعا و نیاز انجامید قلع و قمع اصحابِ شقا و شقاق
علی ایسر الطریق میسّر باد و حال و مآلِ اربابِ وفا و وفاق
علی احسن الوجوه مقدّر و السلام و الاکرام

* رقعهٔ اخری *

بعد از تجدیدِ وظائفِ محمدت و تمهیدِ قواعد معذرت خامهٔ عنبر افشانِ عبیرا ثر
عظیم القدر کبیر الشان که بآناملِ شریفه رنجه فرموده اند و فراموشانِ
زاویهٔ خمول را برشحهٔ قلم یاد آورده * مثنوی *

دعائیکه نبود بداعی مضاف * زعجب وز ریا بل کز اخلاص صاف
چو فانی بود بنده در دعا * نه اخلاص گنجد دران نی ریا
بود خواهشی از شوائب سلیم * در و تافته از قدیر علیم

نثار مخیم جاه و جلال و معسکر عز و اقبال میگردد و همواره از حضرت واهب العطایا بحکم اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب با دل حاضر میل خاطر ارکان دولت برعایت رعایا و برائت ساحت همت از ظلمت ظلم برایا که سعادت دینی و دنیوی باکمال آن منوط ست و جمعیت صوری و معنوی بعدم اخلال آن مشروط مسائلت میرود بسمع اجابت مسموع باد و بعز استجابت مشفوع والسلام

* رقعه اخری * مثنوی *

دعاهائیکه برب نارسیده * نوید فاستجبنا له شنیده
تحیاتی که با آن هست روشن * چراغ از عهد حیوا باحسن

هر صباح و مسا همراه شمال و صبا بموقف عرض بار یافتگان مخیم جاه و جلال و سعادتمندان معسکر عز و اقبال رسانیده می شود و چون شرح آرزومندی و اخلاص از تو هم تکلف و ریا عاری نیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بر قاعده ظاهر بینان خودنمای جاری نی لاجرم سد آن باب کرده شد * مثنوی

بنزدیکِ سلیمان باشد از مور * حدیثِ شوق و اخلاص از ادب دور
بپیشِ خور که اصلِ روشنائیست * هواداری ز ذرّه خود نمائیست
جز این معنی نشاید از گدائے * که گوید در دلِ شبها دعائی
والسّلام * رقعهٔ اخرے * قطعه *
آسیبِ صرصرِ اجل از ناگہان رسید * بر نارسیده میوهٔ از شاخسارِ ملک
یارب مباد سایهٔ سروِ جلال و جاه * تا نفخِ صور منقطع از جویبارِ ملک
اجر و مثوبتِ اربابِ مصیبت جز بقدرِ شدّت و صعوبتِ آن نمیتواند بود و اشدِّ
مصائب و اصعبِ نوائب مفارقتِ اولاد که قُرَّةُ الْعَیْن وَثَمَرَةُ الْفُوَاد اند
رجا بشمولِ کرمِ الٰہی و عمومِ نعمِ نامتناہی آنست که اجر و مثوبتِ آن حضرت درین مصیبت
امتدادِ دولتِ این جہانی باشد و ازدیادِ سعادتِ جاودانی والسّلام والاکرام
* رقعهٔ اخرے * رباعے *
آمد خبری که میرسد محملِ دوست * بر سوختگان بسوخت گوئی دلِ دوست
ہرگز نبود آرزوی خسته دلان * زان بیش که نزدیک رسد محملِ دوست
شوق و غرامِ مشتاقانِ مستہام بخاک بوسیِ سدهٔ جاه و جلال و عتبهٔ عزّ و اقبالِ
آن حضرت نه دران درجه است که برشحهٔ خامه شرح توان داد یا ذرطیِ نامه نشر توان کرد

لاجرم سدِّ آن باب کرده بمراسمِ دولت خواهی و وظائفِ دعاگوئی قیام می نماید

* رباعی *

بر تاجوران شاهِ جهان سر بادا * بر فرقِ زمانه سایه گستر بادا
آوازهٔ بندگی و شاهی تا هست * ما بنده و شاه بنده پرور بادا

والسلام * رقعهٔ اخری * قطعهٔ منظومه *

آمد از رهِ قاصدی با او نوازشنامهٔ * سوی درویشان ز شاهِ کام بخش کامیاب
چون رسد منشورِ عزت ز آسمانِ قدر و جاه * خاکیان را جز دعاگوئی چه یارای جواب
هر کجا رانده سپه بادش علی رغم حسود * فتح و نصرت هم عنان اقبال و دولت هم رکاب

* رقعهٔ اخری * قطعه *

شرف نامهٔ ز آفتاب بلند * سوی ذرّهٔ بی سر و پا رسید
ز تشریفِ آن مکرمت ذرّه را * سرِ فخر بر چرخِ والا رسید

چون عنایت نامهٔ همایون مُنبی از ازدیادِ دولتِ روز افزون خاک نشینانِ آستانِ عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه گوشهٔ قدر و منزلتِ شان باوجِ عزت و ذروهٔ کرامت رسانید همگنان بیکدل و یکزبان * مصراع * روی نیاز بر زمین و دستِ دعا بر آسمان * بوظائفِ دعاگوئی و مراسمِ دولت خواهی قیام نمودند

نمودند و مینمایند حضرت مهیمن منّان بمحض فضل و امتنان اولیای آن حضرت را حسب الامکان از مکارهِ مصئون و از مکائد مامون و در مقرِ دولت و مستقر جاه و حشمت برقرار بالنبیّ و آله الامجاد

رقعهٔ اُخری بجنابِ حضرتِ سلطنت شعاری در حینِ حبس نوشته شده

مثنوی

خردمند اگر جا بزندان کند * ز طبعِ خوش آنرا گلستان کند

چو در فسحتِ بسط ره یافت دل * چه غم دارد از قبضِ یک مشت گل

بر رای جهان آرای و ضمیر مشکل کشای پوشیده نخواهد بود که چون نعمت عالم تبدیلِ حرفی نقمت می شود و محنت آن بتغیر وضعی محنت میگردد آزاده همّت بلند باقبالِ آن دل خوش نباید کرد و بادبار آن خاطر مشوش نباید داشت * مثنوی

باقبالِ چرخ ایمن از آن کار نیست * که اقبال او غیرِ ادبار نیست

چو اقبال او رنگِ ادبار یافت * خوش آنکس که از قبالِ او در گذشت

درویشانِ دل ریش و دولت خواهانِ نیک اندیش همواره دستِ نیاز برداشته اند و تمامی همت و نهمت بران گماشته که عن قریب بعموم عنایت بی علت مقلب القلوب همه کدورت ها مفضی بصدق و صفا شود و بکثرت

مکرمت بری از قلت مفرح الکروب بهمه خصوصتها منقضی بمحبت وولا گردد* مثنوی

خوش آندم که این جنگ داین داوری * شود سر بسر یاری و یاوری

کہن دوستان را باقبال و کام * شود تازه عهد وفا والسلام

* رقعۂ اخری *

بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض آنکه این فقیر میخواهد که خود را پیوسته بنوشته بر خاطر خطیر بگذراند و همواره در کاغذ پارۂ جوهر اخلاص را بنظر کیمیا اثر برساند اما چون هر قاصدی راه بدین مقصود نمی تواند برد و هر طالبی طریق این مطلوب نمی تواند سپرد این معنی جز گاه گاه صورت نمی بندد و از پردۂ غیب دیر دیر بظهور می پیوندد

* قطعه *

ترک ارسال قاصد و نامه * شیوۂ هوشمند آگه نیست

لیک سوی حریم عزت تو * باد را جای و مرغ را راه نیست

امیدواری چنانست که عن قریب قریب مجیب عز شانه لطیفه انگیزد که حجاب قاصد و نامه از میان برخیزد و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مقالات لطیف علی ایمن فال و احسن حال میسر گردد * نظم *

وقت آن آمد کزین خیلی حصار * روی بنمائی عیان خورشید وار

یدۀ امید را روشن کنی * تنگنای عیش را گلشن کنی

مخلصان و دوستانت شادکام * دست بوسند در بخدمت والسلام

* رقعه‌هائیکه بارکان دولت نوشته شده * رباعی *

اندم که فتاد اتفاق سفرت * تا بو که کنم گهی بخاطر گذرت

مرغ پرده سوی تو یا باد وزد * خواهم که دهم بنامه ورد خبرت

چون قلم برداشتم و اندیشه برگماشتم جز اعتذار رقعهای متتابع که درین چند روز

واقع شده معنی در دل نگشت و صورتی بخاطر نگذشت اگرچه این نیز خالی از غلط

تصدیع نیست و اوقات شریف را بی شائبۀ تصدیع نه * بیت *

از بنالم پیش تو آن ناله درد سر بود * ور نخواهم عذر آن درد سر دیگر بود

مرادات دنیوی و سعادات اخروی حصل باد والسلام

* رقعۀ اخری * نظم *

تحیاتی که چون از دل برآید * همه روحانیان را جان فزاید

شمیم آن درین فیروزه منظر * دماغ قدسیان دارد معطر

همه صبا و مسا با صحائف دعا و ثنا منبعث از کمال محبت و ولا مصحوب شمال و صبا

معروض میکردد و چون تکلف در شرح شوق و اخلاص از توهم تصنع است

وریا عاری نیست و مبالغه در اظهار نیازمندی و اختصاص جز بر قاعده ظاهر

بنیان خود نما جاری نه لاجرم از همت آن برگشته و بساط آن در نوشته میگوید

*** نظم ***

جز این کاری مبادت گاه و بیگاه * که در ظل ظلیل دولت شاه

خط حظ خود از دل بر تراشی * برای حق پناه خلق باشی

والسلام * **رقعهٔ اخری** * **قطعه** *

شد نی خامه و لم را ترجمان * بشنو از نی چون حکایت میکند

با زبان تیز و چشم اشک ریز * از جدائی ها شکایت میکند

حکایت تمادی ایام فراق و شکایت توالی آلام اشتیاق بیش ازان ست که

بمددکاری دوات دهان بسته و دستیاری قلم زبان شکسته در طول این نامه

عرض آن مقدور باشد یا در طی این صحیفه نشر آن میسور لاجرم سد آن باب

کرده التماس میرود * **مثنوی** *

ایا باد صبا کرمی توانی * نیاز من بآن حضرت رسانی

در آنساعت که بی تشویش اغیار * در ان فرخنده مجلس باشدت بار

زمین بوسی به تعظیم که دانی * زمین بوس و دعا که یاد ... رسانی

دولتی از انتها مصئون و سعادتی از انقطاع مأمون میسّر باد بالنبی و آله
الامجاد والسلام * رقعهٔ اخرے * مثنوی *

سلامی کرده از سین تیز دندان * گشاده عقدها از رشتهٔ جان
سلامی از کمندِ طرّهٔ لام * دلِ ما جیدلان آورده در دام
سلامی خوشتر از فردوسِ اعلیٰ * الف در وی کشیده قد چو طوبیٰ
بزیرِ آن الف از چشمهٔ میم * عیان در پای طوبیٰ عینِ تسنیم

تحفهٔ صحبتِ شریف و هدیهٔ مجلسِ منیف گردانیده معروض آنکه چون خدمتِ
مولوی را شوقِ رکاب بوسی عنان گیر شده بود خود را برفتن آلِ او بستن
واجب نمود امّا بواسطهٔ موانع و وقائع در آمدن توقّف افتاد لاجرم این رقعه
مصحوبِ رسالهٔ که بتجدید تحریر پیوسته بحضور فرستاده شد اگر مصلحت داند
بعرضِ همایون رسانند والّا * بیت *

هر چه نه مقبولِ دلِ پاک تست * بایدش از صفحهٔ ادراک شست
دولتِ عاجل مُفضی بسعادتِ آجل بروجهِ اکمل میسّر باد و محصّل والسلام
* رقعهٔ اخرے * قطعه *

نیِ کلکِ تو طفلِ معنی را * به نباتِ حسن بپرورده

غرّۂ صبح را طرّۂ شام * رشکِ رخسارِ نوخطان کرده

قصّۂ کوتهٔ شبِ درازِ مرا * پاره پاره بروز آورده

صحیفۂ شریفۂ مشحون بفنونِ معانی و عباراتِ لطیفه نزدیکانِ دور و دورانِ

نزدیک بحضور را مشرّف ساخت در صورت هر خطّی حظّی روی نمود و از عکسِ هر حرفی

فرحی پر تو انداخت از شوکِ شکوه غنچه های شکر و ثنا دمانید و از خارِ گله گلهای

محمدت و دعا بشگفانید آری * بیت *

گر لطفِ تو بگذرد بخارستانها * خارستانها شود بهارستانها

حکایتِ گله و شکایت بنا بران واقع شد که ایشان از رقعۂ این فقیر تصوّر کرده اند

و در تحتِ تقریر و تحریر آورده والّا * مثنوی *

نا ید از تو چنان معامله * که کسی را دران رسد گله

نیست از تو بجز گلهٔ گله مند * زانکه لطفِ تو اش ز بیخ بکند

حق سبحانهٗ و تعالی همواره در نظرِ رافت خود شان دارا د و بآفتِ نظر

بخود شان نگذارا د و السلام * رقعهٔ اخری *

بعد از رفیع اخلاص بلسانِ افتقار و اختصاص مرفوع آنکه درین چند روز از نتایج

فکر خیر اندوز غزلی جدید بمخلصانِ قدیم رسید نکته دانانِ سخن ور و شیرین زبانانِ

نظم گستر عقدِ جواهرِ منظوم آن را گوشوارۀ سمع قبول و تسلیم بلکه حمائلِ گردنِ خضوع و تعظیم ساخته طریقِ تتبع آن برداشتند و معانیِ بدیع بلوحِ بیان نگاشتند و داعی نیز درفع گمانِ تکاسُل و رفع تهمتِ تساهُل را با آنکه * بیت *

زبیران در قیاسِ خردہ دانان * نیاید جودتِ طبع جوانان

گوهری چند از خویِ خجلت گرد کرده در صدفِ ارادت پرورده و برشتۂ دقیقۂ محبت فراهم آورده تحفۂ سلکِ صحبت و هدیۂ نظمِ جمعیت میکرداند * مثنوی

رشتۂ این نظم که گوهر نماست * نیست گهر بلکه صدف پارهاست

زیورِ اغنیۂ نزد شاه را * یادگر بندۂ درگاه را

همیشه ریاضِ سخن از رشحاتِ طبع گوهر ریزِ شان تازه باد و فضایِ جهان از نغماتِ نظمِ دلاویزِ شان پرآوازه وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَام

* رقعۂ اُخری * مُعَمّا باسمِ سلام علیکم * بیت *

لافِ شوقِ تست در سم لیک در عمرِ دراز * گرچه فرساید زبان یک شمه نتوان گفت باز

بعد از تبلیغ سلام بلسانِ تعمیه و ابهام معروض آنکه چون نامه مشتمل بر معماهایِ نامِ نامیِ که نامزدِ این گمنامِ زاویۂ فقر و انکسار شده بود رسید دیده را نور و سینه را سرور بخشید الحق هر یکی را در بها و رونق غنچۂ یافت که از شکفتنِ آن باغ طبع خندان شود

شود و نافهٔ دانست که از شکافتنِ آن دماغ خرد بعطر افشان گردد بنی مثنوی

درجی دیدم لطیف و مکنون * از درج گهر بقیمت افزون

مکنون در وی دری نسفته * در بسته کلیدِ آن نهفته

دلها شده خون ز فکر پیوست * نا یافته برکشادنش دست

بازای آن جواهر خزفی اما شاملِ گوهرِ آبدار و در مقابلِ آن لآلی صدفی

لیکن حاملِ لولوی شاهوار در سلکِ نیاز و شکستگی و رشتهٔ تعلق و دلبستگی

انتظام داده بموقفِ حضور فرستاده و آن این است * معما باسم سلطان حسین

گرد زلفت سرکشی با روی خوب ای عشوه گر * آفتابی جلوه ده هر سو بقانونی دگر

* معما باسم سلطان حسین خلد ملکه *

ای زیر سرِ زلف کجت ماهِ تمام * قوسِ قزحت بر اوجِ خور کرده مقام

دل در خمِ گیسوی تو سرگشته مقیم * گل پیشِ مهِ روی تو آشفته مدام

امیدواری چنان است که اگر زیورِ حسن و جمال را انشاء عوذه عین الکمال

را در خور آید

* بیت *

هر چند صدف شکسته و خوار بود * این بس که مقرِ درِ شهوار بود

مشکل هر معما بالتفاتِ طبعِ لطیفِ شان حل باد و معمای هر مشکل باهتمام

خاطرِ شریف شان منحل والسّلام

* شرح ابیاتِ معائیه *

نسطیرِ چند سطر در آخرِ این رقعه برای شرح ابیاتِ معّائیه مناسب مینماید تا ذهنِ مبتدی
را در کلفت نیندازد و چون اشعارِ تعمیه در اصل بر دو گونه باشد یکی آنکه بجز تحصیل
مادهٔ اسمی چیزی دیگر از ان منظور نبود و از مضامینِ شعری و محاسنِ نظمی دور باشد
دوم آنکه با غرضِ تعمیه از حلیهٔ معنیِ شعری و محسناتش چنان آراسته باشد که بی
تنبیه ذهنِ کسی بسوی تعمیه نشتابد و این قسم اشرف و الطف است و پیداست که اشعارِ
آبدار معمائیه این رقعه از قسمِ ثانی ست نه از قسمِ اول بنابران اوّلاً شرح معنیِ شعری
آن نموده هر معمّا را حل بسبیلِ مجمل میکنیم بی تعرّض به بیانِ اعمالِ معمّائی از تحصیلی
و تکمیلی و تسهیلی و اقسامِ هر یکی که این معمّاها بر آنها اشتمال دارد چه در شرح
هر یکی سلسلهٔ سخن بطول میکشد پس معنیِ شعریِ شعرِ معمّای اوّلین یعنی لافِ
شوقِ آه که مشتمل بمادهٔ سلام علیکم است چنین باشد که لافِ اشتیاقِ لقای
تو در سِ من است که همواره بر زبانم جاریست ولیکن چنان بی پایان است که در دهٔ
عمرِ دراز پارهٔ از ان در تقریر نمیتواند آمد هر چند در ینباب زبانم بفرسایدچون حرف
اشتیاق را نسبت به مخاطبِ عالیجناب از حوصلهٔ خود بر تر دید بنا بر آن از ابه لاف

تعبیر نمود اما باعتبار معنی معمائی که ازان مادهٔ مذکور باستنباط درآمد این است که
لفظ لاف چون درمیان لفظ سم درآمد صورت سلافم ازان پدید آمد و همچنین هرگاه
لفظ لیک درمیان لفظ عمر یعنی درمیان عین و میم رفت صورت علیکم ازان
ظهور گرفت پس مجموع سلافم علیکم شد و چون بر مادهٔ مقصوده حرف ف و که
مجموع آن لفظ فر باشد زائد آمد و بطریق تحلیل لفظ فر باشارهٔ لفظ ساید که دلالت
میکند بر نفی (یعنی لفظ فر نباید) دور شد مادهٔ سلام علیکم باقی ماند اما معنی شعری
شعر معمای دوبین یعنی کرد زلفت آه که مشتمل بر مادهٔ سلطان حسین است چنین است که
زلف بار وی نیکوی تو سرکشی نموده یعنی بر آفتاب روی تو پریشان شده آن را از
چشمان مشتاقان پنهان ساخت و آنان را در ظلمت کدهٔ حیرت انداخت اکنون
ای عشوه گر بر حال سیه بختان بخشای و آفتاب چهرهٔ خود را از هر دو سوی روی خود
بطرزی دیگر و خوب جلوه ده و بنمای اما معنی معمائی آن این است که شاعر از زلف
بطریق استعاره حرف ج که علامت سرطان است مراد گرفته و انگاه بطریق تلمیح
سرطان ازان اراده کرده و از کاف لفظ سرکشی بطریق تحلیل معنی مثل خواسته
و حاصلش اینکه زلف یعنی سرطان لفظ سر را مانند شی ساخت و چون مصحف
شی شی باشد حرف ل که بحساب جمل عدد ش شی است ازان اراده نموده

و در ینصورت از لفظِ سرطان شکلِ لطان پدید آمد و هرگاه مادهٔ لطان بارویِ لفظِ خوب که خ باشد بهم شود و باشارهٔ لفظِ عشوه که نقطهٔ آن پنهان گردد صورتِ لطان ح حاصل آید و از لفظِ آفتاب بطریقِ تلمیح س مراد است که علامتِ شمس باشد و چون سین دو طور دارد یکی مسمائی که س باشد دوم اسمی که سین بود و هرگاه آفتاب یعنی سینین بهر دو طرف مادهٔ لطان ح جلوه گر شود (یعنی در اوّلِ مسمائی و در آخرِ اسمی) مادهٔ مقصوده یعنی سلطان حسین صورت گیرد اما معنیِ شعریِ هر دو شعرِ معمایِ سوم یعنی ای زیر سر آه که مشتمل است بر مادهٔ سلطان حسین خلّد مُلکُهٗ چنین است یعنی ای آن کس که زیرِ شبِ زلفِ کجت رویِ تو ماهِ تمامی است که چون بدرِ تابان است و ابرویِ خمدارت قوسِ قزحی است که بر مهرِ چهرهٔ تو نمایان است که دلِ عاشقان باشتیاق تمام در خمِ گیسویت قیام می ورزد و گل با وجودِ لطافتِ رویِ خود در مقابلهٔ ماهِ رویِ تو پریشانی دارد پس حاصلِ معنیِ شعری وصفِ محاسنِ ممدوح باشد اما باعتبارِ معنیِ معمائی حاصلش اینکه شاعر بطریقِ مذکور از زلف سرطان اراده نموده و از ماهِ تمام که عبارت از ۱۴ روز باشد حرفِ ل که عددش ۳۰ است مراد گرفته و هرگاه بجایِ زیرِ سرِ لفظِ سرطان که حرف

راست حرفِ ل در آید مادّہ سلطان صورت پذیرد و ہمچنین از قوسِ قزح بطریق

تلمیح حرف ح کہ علامتِ قوسِ قزح است و از خورس کہ علامتِ شمس است

ارادہ کردہ و ہرگاہ حرفِ ح یا سینِ اسمی بہم آید صورتِ لفظِ حسین ظہور کیرد

پس از ہر دو مصراع شعرِ اوّلین مادّہ سلطان حسین حاصل میشود و ہمچنین چون

لفظِ دل سرگشتہ (یعنی مقلوب) درمیانِ لفظِ خم رود شکلِ خلدم ازان بر آید

و چون لفظِ کل آشفتہ (یعنی معکوس) کہ تصحیفِ آن لک باشد بکافِ تازی

بجای ہیئتِ لفظِ مہ کہ ماہ است در آید صورتِ ملکہ ظہور کند و چون مواد محصّلہ ہر چہار مصرع

جمع کردہ شود مادّہ متصودہ یعنی سلطان حسین خلّد ملکہ حاصل آید * شہر حجہ الحرام

* رقعۂ اُخریٰ *

صحیفۂ کہ از فتحِ صاد صادقان اکلہای فتح کشادہ و از کسرِ حا حاسد ان از خارہای کسر

بعد از تمادیِ ایّامِ انتظار و توانیِ آلامِ اصطبار از جانبِ جنابِ امیر علی شیر علی کہ

لا زال فی رویۃ مصالح الدّین کاسمہ الشّریف مفتوح العین

کہ اسمِ شریفش بصورتِ لطیف کاشتۂ قلمِ تحریر و خامۂ تقریر گشتہ سمتِ ورود یافت

منتظرانِ زاویۂ اخلاص و امیدوارانِ کاشانۂ اختصاص را از روح روح و فتح

ابوابِ فتوح آمد در مقابلۂ آن تحیّاتِ حیات انجام و تسلیماتِ مفتح بتسلّی تمام تحف

تحف و مہدی و مبلّغ و مؤدی میکرد و شرح تعطّش بر شحِ زلالِ وصال
تد زبانِ لال حال و مقال نیست لاجرم ازان تقاعد نموده بر دعای متضمن
بر تمنا اقتصار میرود ❋ قطعه ❋

تیغِ فتح شاهِ صف شکن را ❋ اقالیم جهان بادا مسلّم
پیِ هر فتح عالم را سکونی ❋ میسّر باد هم چون لفظِ عالم
همیشه در دلِ حسّادِ دلکش ❋ چو نوکِ سین سنان ها باد مدغم

والسّلام ❋ رقعهٔ اخری ❋ دعائیکه بدایتِ آن مضموم مع الشّوقِ والغرام و
نهایتِ آن ممدود الی یوم القیام والعین بینهما معقوبةٌ الی الاجابة
من الملک العلّام بصورتِ نیاز نثارِ بساطِ جرأت و انبساط میکرد و میل و شعف
به نیلِ شرفِ ملاقاتِ بیش از انست که بصرفِ عشیّات و غدوات در اعمالِ ادوات قلم
و دوات ادای شمه ازان توان کرد لاجرم عنانِ قصد و نیّت از صوبِ آن
امنیّت معطوف داشته باین دو بیت مصروف میکرد ❋ قطعه ❋

زیرک آنکس که در خرابهٔ دهر ❋ درِ گنجینه‌های راز زند
جاهِ کوتاه زیرِ پاے نهد ❋ دست در دولتِ دراز زند

لایزال نهالِ روضهٔ امید برومند باد و شاخ دوحهٔ سعادتِ جاوید بار آن پیوند

والسلام والاکرام * رقعۂ اخری *

بعد از عرضِ نیاز و اخلاص بلسانِ محبّت و اختصاص معروض آنکه قربِ سلطان
صاحبِ قدرت و مجالِ قبولِ سخن دران حضرت نعمتی بزرگ ست و شکرِ آن نعمت
صرفِ اوقات و انفاس ست بمصالحِ مسلمانان و رفعِ مفاسدِ ظالمان و عونان
و اگر ناگاه عیاذاً باللہ طبعِ لطیف را از مهرِ آن شغل گرانی حاصل آید و خاطرِ شریف را
پریشانی روی نماید تحمّلِ آن گرانی را در کفۂ حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت
بران پریشانی را در جمعیتِ اسباب دخلی تمام * مثنوی *

راحت و رنج چون بود گذران * رنج کش بهرِ راحتِ دگران
زانکه باشد بجز ربیع امید * رنج تو تخمِ راحتِ جاوید

حق سبحانہٗ و تعالی توفیقِ دستگیری از پای افتادگان و پای مردی عنان از
دست دادگان زیادت گرداناد والسلام والاکرام

* رقعۂ اخری مشتمل بر تعمیۂ سلامٌ اللہ علیکم *

سلامی که چون بلسانِ رمز از اصول و مبانیِ آن نکتۂ کویم جز ولایِ ازلی در ضمنش نیست
و چون بمشامِ ذوق از وصول بمعانیِ آن شمۂ بوییم از همومِ ابدی ترسم نی با فاتحۂ
اخلاص مقرون بغایتِ تذلّل و ابتهال و مصحوب بنهایتِ توجّہ بدولت اتصال

تحفهٔ موقفِ شریف وهدیهٔ مجلسِ منیف میکرد وداغ دلِ سوختهٔ از فراق در اثنای
عَلَمِ آتشِ اشتیاق روشن ترازانست که در شرح وبیانِ آن بکاغذ دوروی
وخامهٔ دوزبان احتیاج افتد * قطعه *

بی تو بیش از حد شت جامی را * محنتِ هجر و دردِ مشتاقی
شمّهٔ با تو گفتم و رفتم . * قِسْ علیٰ ما سمعتهُ الباقی

لاجرم طیِ آن بساط نموده وزبانِ انبساط کشوده ایهامی رود که چون در ینولا
ورقی بلکه بهرِ اهلِ محبّت ولاسبقی مشحون بنکتهٔ چند که در اثنای شرح آخرین
قصیدهٔ برده که بی شک کوی سبق از اوّلین وآخرین برده رونموده وملو بلطائف
ارجمند که بران کتاب لطافت انتساب * ع * چون قطرهٔ شبنم که چکد بر گلِ سیراب
تازگی افزوده مطرح پرتوِ اندیشه کشت ومسرحِ عقلِ فکرت پیشه آمد الحق هر معنیِ دقیق
که بتدقیقِ نظرِ موی شکاف شکافته بودند وبقوّتِ مناسبت چون موی در هم یا
عقلِ باریک بین رامیانِ آن وموی فرق نهادن دست نداد امّا چون موی
بر فرق نهاده هر عبارتِ پاک که بفهم دراک از بحرِ زخّارِ خاطر که هر بار کوهر وار استخراج
کرده بودند وبالماسِ تفکّر سفته در سلکِ انتظام آورده ازان تاجوهرِ آبدار ولآلیِ
شاهوار تفاوتی چندان ندید لاجرم آن زیب وشاح جان وزینتِ جمائلِ

چنان گردانید توجهٔ خاطرِ شریف باستنباطِ این نوع غرائب و بدائع باوجودِ کثرتِ شواغل و موانع علامتِ آنست که خدمتِ ایشانرا تفرقهٔ ظاهر از جمعیتِ باطن مانع نمی آید و ازین معنی امیدوار گشته مسالت میرود که حق سبحانه و تعالی جمعیتی کرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه نماید والسلام والاکرام

* شرحِ معمّا *

باید دانست که اوائلِ این رقعه نیز بافادهٔ معنیِ نثری مشتمل است برمادهٔ سلام اللہ علیکم امّا باعتبار معنی محتاج بشرح نیست امّا بلحاظِ معمّا این است که چون لفظِ ولا بعد حذفِ واوش بطریقِ عملِ اسقاط بقرینهٔ لفظ ازلی که دلالت میکند بر عدمُ الابتدا درمیانِ لفظِ سم آید مادهٔ سلام ازان صورت بندد و هرگاه بطریقِ عملِ انتقادی از فاتحهٔ لفظِ اخلاص الفِ مسمائی و از غایتِ هر یک لفظِ تذلّل و لفظِ ابتهال لام مسمائی و از نهایتِ لفظ توجه ہای مسمائی گرفته شود مجموع حروف یعنی (ا ل ل ہ) مادهٔ اسم اللہ باشد و از لفظِ داغ بطریقِ ترادفِ لفظِ کی که در عربی مرادفِ داغ است مراد گرفته و همچنین از لفظِ دل قلب و از قلب بطریقِ اشتراک معنیِ معکوس اراده نموده پس هرگاه داغ دل یعنی لفظِ کی وا ژون که یک باشد درمیان لفظِ علم یعنی میانِ لام و میم درآید مادهٔ علیکم ازان پیدا آید و حاصلِ مجموع

(سلام الله علیکم) باشد * رقعهٔ اخرے *

بعد از ادای وظائفِ دعای مقرون باجابتِ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دعا مرفوع آنکه

تازکی قاصدی رسید وقصیدۂ تازه رسانید * قطعه *

چو حرفی چند خواندم زان قصیده * دلِ خاصانش اندر قید دیدم
دران اثنا چو شد چشم بصیرت * کشاده جمله دلها صید دیدم

هر چند از مطلع تا مقطع در هر بیت و مصراع * بیت *

بسرعت خاطرِ نافذ مباهی * بهر حرفی فرو شد چون سیاهی

هیچ نقصانی جز آنکه دفع عین الکمال را در حسنِ کلام ولطفِ مقال کوشیده بودند
وازهیچ چیزی ساخته این ناقص را لباسِ اوصافِ کمال پوشانیده بنظر اندیشه
در نیایدآری * بیت * مشاطه چو چهرهٔ بتان آراید * از نیل خطی کشد پی دفع گزند
از فحوای آن چنان مفهوم شد که خدمتِ ایشان را ارادتِ اقبال بر قبلهٔ مقصود
واعراض از نمودهای بی بود مناکد شده ست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ اٰلَائِه اما اگر
چنانچه در تغیرِ امورِ صوری وترک اشغالِ غیرِ ضروری چون ملائم مزاجِ شریف
عزیزان نیست مبالغه نرود ودر نمی ماند هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست
وجمالِ ظهورش را جز کمالِ ظهور ساتر نی * مثنوی *

گر نه هر جائی جمال خود نمود * وهو معکم اینما کنتم چه بود
ماهی اندر جوی آبست آبجوی * میزند بر چشم و کوشش آب جوی
گر شود از آب آگه هم با آب * وارهد جانش ز پندار حجاب

حق سبحانه و تعالی همکنان را از حقیقت قرب بمقصود آگاه گرداند و دست همت از بمود های بی بود کوتاه والسلام * رقعهٔ اخری *

بعد رفع السلام الی المجلس العالی والموقف المحفوف بالمکارم والمعالی معروض آنکه هر چند این شکسته هنوز از ملامت و غرامت قصیدهٔ پیشین نرسته اما چون نفس شوم از سعادت ترک عادت محروم و بسباحت بحر شعر و سیاحت فیافی قوافی معتاد گشته و طریق غزل که بی توجه حسنی به بعضی از مظاهر صوری چاشنی نمیدهد بالکلیه انسداد یافته کاه کاهی تشحیذ خاطر را بلکه تنبیه غائب و حاضر را به تتبع بعض قصائد عام الفوائد که منطوی بر سنن کلام الهی و حدیث نبوی و مشتمل بر نصائح و کشف فضائح فرو رفتگان در قاذورات دنیوی و باز ماندگان از لذات کمالات معنویست اشتغال نموده می آید جماعتی که از آن نمد کلاهی و در آن نقائص از خود بر خود گواهی دارند تصور آن میکنند که غرض از آن تعییر و تشنیع و توبیخ و تقریع ایشانست حاشا و ثم حاشا

* نظم *

خار بادشنهٔ که خون ریز است * چون در اوصاف خود زبان تیز است

نیست حاجت که در حریم چمن * به بجایش زبان کشد سوسن

فقیر یکه خود را بهزار جرّ ثقیل از ملاقاتِ صوری هرگران برکران کشیده و با بود و نابود
خود در زاویهٔ خمول و حرمان آرمیده قبلهٔ طلبِ وی نیستی است که هرگز روی هستی
نه بیند و وجههٔ قصدِ وی نابودی که گردِ وجود بران نه نشیند وی را چه طاقتِ آنکه
در گوشهٔ نشسته و ابوابِ دخول و خروج بر خود بسته تصویرِ صورِ خیالی جمعی پریشان
و احضارِ اشباحِ مثالیِ ایشان کند و ازان نشانه بر سازد و داستانِ محبت و عقیدت
پردازد هیهات هیهات * نظم *

آنرا که دل از صلحِ کسان تنگ بود * با هیچ کسان کجا سرِ جنگ بود

وانرا که ز فخرِ این جهان ننگ بود * با ننگِ جهانیان چه آهنگ بود

و معهذا در نحو لا بوزن و قافیهٔ قصیده که بجودتِ فکرتِ افضلُ المتقدمین خاقانی
شروانی صورتِ اختراع یافته و املحُ المتأخرین خسروِ دهلوی حذو النعل بالنعل
در طریقِ اتباعِ آن شتافته بیتی چند گفته شده بود بخدمت فرستاده شد امید است که
بچشمِ رضا ملحوظ گردد و از حسنِ اصغا محظوظ و الدعاء بظهرِ الغیب اقرب

الی الاجابة بلا مهیب والسلام والاکرام * رقعهٔ اخری * مثنوی *
بکلک تو کفت نامه کای کاه خرام * صد تحفهٔ خوش بروم آورده زشام
کر پای تو در میان نباشد نرسد * مهجوران را ز جانب دوست پیام
چون رقعهٔ شریف به خط و عبارت لطیف متضمن رباعی * بیت *
چنان در جودت و حسن بیان فرد * کزان خوش تر تصور کم توان کرد
بمطالعهٔ این ضعیف رسید از هر مصراع بر دل محزون و سینهٔ مجروح در تفرقه مسدود
کشت و ابواب جمعیت مفتوح نایرهٔ شوق وصال اشتغال یافت و داعیهٔ سفر مقتضی
بدولت اتصال استکمال پذیرفت خاطر چنان میخواست که عن قریب امضای
این نیت و تحقیق این امنیت کرده آید امّا بواسطهٔ تمادی ایام روزه و تضاعف
ضعف هر روزه موعد این مراد بعید افتاد حق سبحانه و تعالی همکنان را توفیق
مصالح دینی و دنیوی رفیق کرداناد والسلام * رقعهٔ اخری *
همایون نامهٔ چون پارهٔ دل بر * برو از عنبر تر بسته زیور
خط مشکین و نظم جان فزایش * چو کیسوی مرصع در قفایش
در اطیب اوقات و اشرف ساعات مونس خلوت مهجوران و مایهٔ سعادت رنجوران کشت
* مثنوی *

گهی پرده ز روی او گشادند * ز شوقش بوسها بر روی دادند
گهی سوی قفایش دست بردند * ز عقد گیسوش گوهر شمردند

در مقابلهٔ هر کرشمه ازان شاهد غیبی که بر منصهٔ پاکی و بی عیبی جلوهٔ ظهور نمودند هزار تعلق و دل بستگی و نیاز مندی و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود تحاشیاً عن الاطالة المفضیة الی الملالة برین دو بیت اقتصار کرده می آید * نظم *

بود واثق رجای من که واهب * ز محض وهب در باغ مکاسب
چنانش در بر آرد شاخ امید * که باشد میوه اش اقبال جاوید

* رقعهٔ اخری *

رقعه مشتمل بر قطعهٔ بمیزان لطافت سنجیده بل که کاغذی * ع *
قطعهٔ جوهر سیراب در و پیچیده * بمفلسان عور و نزدیکان دور رست وصول یافت

* بیت *

از غایت تعظیم نشاندم او را * بر حلقهٔ چشم چون نگین بر خاتم

جواب آن بر لوح اخلاص بخامهٔ اختصاص مرقوم گشت و بدعای حسن عاقبت و سعادت خاتمت مختوم آمد قرین اجابت باد بالنبی و آله الامجاد و السلام

* رقعهٔ اخری * قطعه *

زہی کردہ از شوقِ شہ بازِ طبعت * ہمایانِ قدسی ہوائے تدروی
رمز توم فرستادہ مطلعِ خویش * کز اہلِ سخن مثلِ آن نیست مروی
الحق مطلعیست کہ انوارِ لطفِ ذکا از معانیِ آن طالع و آثارِ حسن او از عبارات
آن لامع اگرچہ گاہی توجہِ خاطر با تمامِ آن پردازند و پرتو اندیشہ بر تکمیلِ آن
اندازند شک نیست کہ بیت القصیدہ نظمِ ایام و واسطۃ العقد شہور و اعوام
خواہد بود حق سبحانہ و تعالی از ہرچہ نباید مصون دارا د و از ہرچہ نشاید مامون والسلام

* رقعۂ اخری *

بعد از عرضِ نیاز معروض آنکہ چون موصلِ رقعۂ شریف عزیمتِ مراجعت نمود
این فقیر خواست کہ در جوابِ آن کلمۂ چند بنویسد ہرچند گرد خاطرِ نفور از رسوم
عادی و تکلفاتِ رسمی گشت از معانیِ فکری و سماعی جز این رباعی بخاطر نگذشت

* رباعی *

کی باشد و کی کہ از جدائی برہیم * وز تفرقۂ منی و مائی برہیم
در بحرِ فنا و نیستی غرقہ شویم * وز خودبینی و خودنمائی برہیم

حق سبحانہ و تعالی توفیقِ کرامت و خرقِ عادت مفضی بہر دولت و سعادت
رفیق گردانا د والسلام * رقعۂ اخری *

بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه چون از رشحاتِ سحابِ فضل و افضالِ آن جناب
سادات شاداب کشتند اصحابِ نشان کم شده بلسانِ تعطش و تشوق گفتند

بیت

چو تشنهٔ که کند آب در بیابان گم * نشانِ کم شدهٔ خویشتن همی جوید

اگر مراسمِ اشفاق و مکارمِ اخلاق کار فرموده دران باب اهتمام فرمایند حاکم اند

لا یزال مجلسِ شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد * **نظم** *

برکنارِ دجله و از یار و همجور از دیار * دارم از اشکِ جگرگون دجلهٔ خون درکنار

چون سوادِ دیده ام دریا کند بغداد را * سیلِ چشمِ اشکبارم گر شود با دجله یار

دعائی بعزِ اجابت قرین از مشاهد مقدسهٔ ائمهٔ مهتدین و مسألتی بشرفِ
استجابت همراه از مزاراتِ متبرکهٔ اولیا الله تحفهٔ مجلسِ شریف و هدیهٔ موقفِ
منیف میکرده شوق و نزاع و تحنن و التیاع بدریافتِ سعادتِ ملاقات
که اعزِ مطالب و اجلِ مرادات ست بیش ازان ست که بامدادِ خامهٔ زبان آور
و اعدادِ نامهٔ سخن گستر از عهدهٔ ادای آن تفصی توان نمود لا جرم
عنانِ بیان ازان صوب معطوف داشته معروض میکرده که بعونِ عنایت
بی علتِ حضرتِ عزت احوالِ فقرا که رفقایِ و جلسایِ خصر اند برنهج سلامت

ومنهج استقامت کذرانست وازهر دغدغه ونکرانی که موجب تفرقه باشد و پریشانی برکران انشاء الله العزیز مجاری احوال دولتخواهان آن حضرت نیز بصورتِ اجمل ومعنیِ اکمل واقع باشد این رقعه تضرع واتهال منتصف شوال در حینِ ارتحال از بغداد بجانب حرمین شریفین زادهما الله شرفاً صورتِ تحریر یافت والسلام

* رقعه منظومه *

ای نامه و قاصدِ تو بی قیل * از وحی نشانه کوی وجبریل

زانفاسِ نفیسِ تو بهر باب * انفاسِ مسیح زندگی یاب

قاصد ز تو نامه رسانید * جان را ز غبارِ غم رهانید

نامه نه که مایه امانی * آئینه شاهدِ معانی

در روبش ازان ضمیرِ انور * صد شاهدِ معنوی مصور

وز نظمِ بدیع پاک روشن * پشتش بدرر وگهر مزین

اصنافِ جواهری که چیدم * زان نظم بگوشِ جان کشیدم

شوق وشعفِ نیازمندی * خالی ز خیالِ خود پسندی

عرضِ دلِ شاد وطبعِ خرم * کردیم وکلامنا به تم

* رقعه اخری منظومه *

تحفهٔ مجلسِ رفیع شریف * میفرستم سلام بلکه سه لام
گشته باهم یکی دو لام نخست * مانده باقی سوم سه حرف تمام
برهمین نکته رقعه را کردم * مختصر والسلام والاکرام

* شرح تعمیهٔ این رقعه *

پوشیده نماند که بیتین اولین این رقعهٔ منظومه مشتمل است بر تعمیهٔ مادهٔ لفظِ دعا بدین صورت که بطریقِ اعمال حسابی از سه لام چون دو لام اولین مسمائی گرفته شود عددِ مجموعِ هر دو شصت باشد که عددِ سین مسمائی ست چه عددِ (ل) سی است و عددِ (س) با لفظِ هم بهم گشت مادهٔ لفظِ سهم از آن صورت گرفت پس مراد از آن بطریقِ کنایه عطارد و از عطارد بطریقِ تلمیح دالِ مسمائی یعنی (د) گرفته شد زیرا که سهم بالفتح در عربی مرادفِ تیر است در فارسی که آنرا از کمان گذارند و از اسمای مشترکهٔ لفظِ تیر در فارسی یکی عطارد است که علامتش در رقومِ تقویمی دالِ مسمائی است اما لامِ سوم از سه لام چون اسمی گرفته شود که عبارت از سه حرف (ل ا م) باشد عددِ هفتاد و یک از آن بهم رسد و مراد از این عدد بطریقِ اعمالِ حسابی لفظِ (عا) ست که عددش نیز هفتاد و یک است چه عددِ (ل) سی است و عددِ (ا) یک و عددِ (م) چهل و مجموعش هفتاد و یک باشد و همچنین عددِ (ع) ...

هفتاد و عدد (ا) یک و مجموعش نیز هفتاد و یک است پس حرف دال مستها
هرگاه بالفظ عا جمع آید مادهٔ لفظ دعا حاصل گردد

*** رقعهٔ اخری منظومه ***

کردی اکرام مخلصان بسلام * وعلیک السلام والاکرام
خامه گرد آرزوی آنکه کند * درج در نامه شرح شوق و غرام
چون ندید آن حدیث را پایان * ساخت کوته مخافة الابرام

*** رقعهٔ اخری ***

کلکت ای بکام دوستان کام نهاد * بر غرهٔ صبح طرهٔ شام نهاد
نی نی که ز جعد حور بر صفحه نهد * مرغان اولی الاجنحه را دام نهاد
مکتوب مرغوب منبی بر قواعد اخلاص و محبت و منهی از شواهد اختصاص و مودت
فی ایمن حال و اکرم ساعة بدین ذلیل قلیل البضاعة رسید هر سطری
بشطری از مواجب حرمت و تعظیم و هر حرفی بطرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل
گشت و چون تکلف در مراسلات داب منشیان و دبیران است نه شیوهٔ شکستگان
و فقیر این ازان اعراض نموده میگوید * **بیت** *
خسته یار باد رست که تا میتوانی * به نیک و بد خلق نیکی رسانی

والسلام * رقعهٔ اخری *

لازال مجد الکبراء ومجداً فی اعانة الفقراء بعد از رفع تحیت وتسلیم مقرون بلوازم توقیر وتعظیم مرفوع آنکه مسموع افتاد که اندک عارضه عارض گشته وبحمد الله سبحانه بخیر گذشته می باید که شکرانهٔ آن را اکثر اوقات بی شائبهٔ غرض ومطالبهٔ عوض بکارسازی مظلومان ومهم پردازی همومان گذرانند وآنرا وسیلهٔ حصول نجات دینی ودنیوی وواسطهٔ علو درجات صوری ومعنوی دانند

* بیت *

در مزرع عمر تخم نیکو کاری * تا نام برآید ت به نیکو کاری

والسلام * رقعهٔ اخری *

نسیم هب من اکناف نجد * واوقد فی الحشا نیران وجد
وکرمنا بان اهدی الینا * کتاباً من ذوی عز ومجد

اضعاف الطافی که فراموشانرا بآن یاد کرده اند واز خاطر رفتگانرا بخاطر آورده وظائف دعاگوئی ومراسم رضاجوئی موفری میگردد وتحاشیاً عن الاطناب فی الکلام المفضی الی الملال والابرام * ع * بر دعا اختصار می افتد * حق سبحانه وتعالی همگنانرا از هرچه نباید نگاهدارد واز هرچه نشاید در پناه والسلام

* رقعهٔ اخری *

أُحِیّی وَأُنْهِي قِصَّةَ الْبُعْدِ وَالنَّوی * اِلَی الْمَجْلِسِ الْمَحْفُوفِ بِالْمَجْدِ وَالْعُلیٰ

استماع چنان افتاد که جزوی عرضی واقع بوده و بزودی صحتی کلّی روی نموده

اَلْمِنَّةُ لِلّٰهِ وَلِیِّ الْاِحْسَانِ * قطعه *

خبر ضعف و مژدهٔ صحت * کرنه مصحوب یک دگر بودی

بی خبر ماند کانِ هجران را * زان خبر جان و دل بغم سودی

حق سبحانه و تعالی همکنان را از عارضهٔ امراضِ صوری و معنوی مصون داراد

و از غائلهٔ آفاتِ دینی و دنیوی مامون والسلام * رقعهٔ اخری *

لَا زَالَ کَالصَّلٰوةِ عِمَادَ الدِّیْنِ وَکَالصَّوْمِ جُنَّةً لِاَهْلِ الصِّدْقِ وَالْیَقِیْنِ

ساعات بطاعات مقرون باد و اوقات بخیرات و مبرآت مشحون * رباعی

گفتم که کنم پس از دعا حرفی چند * بر عادتِ اهلِ رسم باهم پیوند

دل گفت که ابرام نه شرطِ ادبست * بس کن که همین دعا بسندست و بسند

والسلام * رقعهٔ اخری *

لَازَالَتِ الْاَفْلَاكُ حَوْلَ مَرْکَزِ اِرَادَتِهٖ دَائِرَةً وَالنُّجُوْمُ فِیْ اِصَابَةِ

سَهْمِ سَعَادَتِهٖ حَائِرَةً * رباعی *

گفتم که جواب نامهٔ جان پیوند * بر لوح بیان رقم زنم حرفی چند
دل گفت که از تکلفِ عادت و رسم * بگذر که همین دعا بسندست و بسند

* رقعهٔ اخریٰ *

خاطرِ شریف از تقییدِ مطلوباتِ مجازی مُطلق باد و اوقاتِ عزیز باستغراق در مقصودِ حقیقی مُستغرق * رباعی *

چون یافت بجان زادهٔ کلکت پیوند * زان خطِ مُسلسل خرد افتاده به بند
گفتم که جوابِ آن نویسم دل گفت * بس کن که همین دعا بسندست و بسند

* رقعهٔ اخریٰ *

سَلَامُ اللهِ تَعَالیٰ وَرَحْمَتُهٗ وَبَرَکَاتُهٗ عَلَیْکُمْ * قطعه *

آفتاب از طارمِ عزت چو سازد ذرّہ را * پایهٔ قدر و شرف عالی بتشریفِ خطاب
در جوابِ آن خطاب از ذرّهٔ عقلِ خرده بین * هیچ نشمارد صوابِ الّا تقاعد از جواب

اسبابِ دولتِ این جهان مقرون بموجباتِ سعاداتِ جاودانی میسر باد
بِالنَّبِیِّ وَآلِهِ الْاَمْجَادِ * رقعهٔ اخریٰ *

بعالیجنابِ نقابت قباب ایالت ایاب مخدومی اعظمی اکملی اکرمی اَلَّذِیْ
یَقْصُرُ الْبَیَانُ عَنْ اَنْ یُحِیْطَ بِاَلْقَابِهٖ بَلِ الْاَلْقَابُ مَطْرُوحَةٌ دُوْن

سُدّۃ بابہ مدّ اللہ تعالیٰ ظلال افضالہ غیاثاً للدّنیا والدّین
ومغیثاً للاسلام والمسلمین * نظم *

دعاہائی اربلب نارسیدہ * نوید فاستجبنا لہ شنیدہ
تحیاتی کہ با آن ہست روشن * چراغ از عہدہ حیّوا باحسن

مبلغ ومودّی میکردد بعدہ معروض آنکہ چون مجاری احوال این جائی
بحمد اللہ المفضل الجواد مستدعی اقامت مراسم شکر ومستوجب ادامت
وظائف احمادست اعیان ملک وملت وارکان دین ودولت علی الدوام
والاستمرار در مقام ترصّد وانتظار اند * بیت *

کز اوج جاہ ودولت چو خور آسا رونمائی * بفرّ طلعت فرّخ خراسان را بیارائی

رجا بمراسم اشفاق ومکارم اخلاق واثق ست کہ باسعاف این مقصد وانجاح
این مراد براہالی این بلاد تفضل خواہند مود ومنت خواہند نہاد ظل عالی
مدی الایام واللیالی برمفارق اکارم واعالی ممدود باد

* جواب مکتوب سلطنت شعاری حسن بیک * نظم *

لقد هبطت ورقاء ذات تجبّر * الی فقر اهل الفقر من قصر قیصر
صحیفة نجح علّقت بجناحها * بفضل موفّی واعتناء موفّر

رشحات اقلام دبیران عالیمقام سدهٔ سدره آئین و عتبهٔ سپهر تمکین پادشاه جهان پناه شهریار معدلت شعار سلطان الغزاة والمجاهدین قهرمان الطغاة والمعاندین لازالت رایات نصرته منصوبة فوق السماء وآیات دولته مکتوبة علی لوح البقاء * قطعه *

معزّ دین حسن بن علیّ بن عثمان * کزوست منتظم امروز امر حجّ و غزا
چو کشت بادیه آباد ازو بجای سموم * وزد ز ریگ بیابان نسیم روح افزا
گهی که پای در آرد بی غزا برکاب * بر اهل کفر شود صورت غزاش عزا
ز طوق طاعت او هیچ صاحب افسر * نتافت سر که ندادش بتیغ تیز سزا
جهان ز حادثه گو باش در امان که ز حزم * ببست راه ترحّم بر سپهر حادثه زا
بعهد معدلتش نیست ظلم کیشان را * جزاء و نالجزاء الا له خیر جزا

مشعر باستخلاص احرامیان بیت الله از توهّم در از دستی حرامیان دور از راه و منبی از توجّه عساکر عالمگیر جهان ستان بعزم غزای کفّار نواحی کرجستان رشحهٔ جان لب تشنگان بادیهٔ شوق را بجمال کعبهٔ مراد خضر تازه داد و حدیقهٔ جنان جگر خستگان معرکهٔ جهاد و اجتهاد را نضرتی بی اندازه بخشید همگنان بدل و هم زبان * مع * روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان * وظائف دعا گوئی

اداکردند و مراسمِ شکرگزاری بجا آوردند لایزال برکاتِ اقدامِ طائفانِ حولِ
بیت اللّٰہِ الحرام و میامنِ اعلامِ غزاتِ نصرت انجام بر قلع و قمعِ عداتِ ملتِ
اسلام مجدِّ حال و معدِّ انجاحِ آمالِ ملازمانِ فخیم جاہ و جلال معسکرِ عزّ و اقبال باد
بالنّبیّ وآلہ الامجاد * جواب مکتوبِ ملک التجار بجانبِ ہند

* نظم *

تالّق برقٌ موهِنًا من حمی هندٍ * وهبّ نسیمٌ سحرةً من ربی نجدِ
فمن شیمِ ذاک البرقِ امسیتُ فی جوًی * ومن شمِّ هذا الرّیحِ اصبحتُ فی وجدِ
کئیبٌ بهذا عن نزولِ صحیفةٍ * مکرّمةٍ من ذروةِ العزِّ والمجدِ

* رباعی *

ہدہدی آمد فرو تاجِ کرامت بر سرش * نامۂ اقبال و دولت بستہ بر بال و پرش
نامہ چون نافۂ چین بستہ سر گز بوی آن * یافت بوی جانِ مشامِ دل چو بگشادم سرش
نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُوْنَ کہ جواہرِ زواہرِ گوناگون کہ تا اکنون در خزانۂ غیب مکنون
و در گنجِ نامۂ لاریب مخزون بود بوساطتِ قلمِ سعادت رقم در سلکِ اظہار و رشتۂ
اشتہار انتظام یافتہ زیورِ جمالِ نامۂ میمون و حلیۂ کمالِ صحیفۂ ہمایون آمد الیٰ
قیامِ السّاعةِ وساعةِ القیامِ درّةُ التّاجِ ابراءِ الکلامِ وواسطةُ العقدِ

لیالی و ایام بل که انگشت نمای سبحه گردانان صوامع قدس و مجلس آرای نکته
پردازان مجامع انس خواهد بود

* قطعه *

كتاب كعقد الدر جيد نظمه * يكون كسلك النظم واسطة العقد
فلما فللت الختم عنه وجدته * خطوط رياحين على صفحة الورد
علا الكتب وقعا حيث صار موقعا * بتوقيع فرد في العلية والرفد

* قطعه *

زان گرامی نامه هر سطری چو عقد گوهر است * سبحه گردان قدسیان از عقدهای گوهرش
شاهد غیبست معنی های مستور اندر آن * ناطقه مشاطه وار از زر و لعل زیورش
نو عروس حجله فکرست هر حرفی از آن * کرده خامه جامه از شعر مشکین در برش
چون رخ خوبان که افزاید جمال آن زخط * داده توقیع خداوندی جمال دیگرش

اعنی حضرة من خصه الله تعالی من الاکارم بمزیة الملکیة ومن اقام حسن
المکارم الرتبة الملکیة الذی صح اولی الکرم من تواتر اشواقه تحرق
وقلوب ذوی الهمم من نوائب الانام بمحبته مرفق خداوندگار خواص نوع
انسان خدایگان مواهب فضل احسان

* نظم *

کریم وجهه شامخ بالبر زاهر * وبالجود كالسحب المطيرة بالجود

کم سائلٍ تجزیه ضیق معیشةٍ * یعیش بما یؤتیه فی عیشة رغد

* غدا حمد محمودا علی السن الوری *

* مذ اشتق فی القابه اسم من الحمد *

* قطعه *

آفتاب فضل کز آغاز دوران آمدست * بر مراد او مدار چرخ و سیر اختر است

خسرو اقلیم دانائی که می باید گرفت * عقل را تعلیم درس از خاطر دانشور است

مست او لک بخش کو یدو لتش الملک لک * ملک بخشی نیست دور از دست بخشش گستر است

جلال الحق والملة والدین غیاث الاسلام مغیث المسلمین ادام

الله تعالی ظلال جلاله علی المعترفین بفضله المغترفین من افضاله

چند وقتی هجران دیده را در تفرقه خانه ناسوت مشاهده جمال روز افزون مطالعه

غره غرای همایون دست نداده اما چون جان محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت

وحدت سرای لاهوت دم محبت و وداد زده و قدم یکانگی و اتحاد نهاده

* شعر *

لان کان افنی من حیث جسمی بوصله * فان غراب البین فی صدد الصمد

و ان روحنا کانت بوطن وحدةٍ * مقدسة عن وصمة القرب والبعد

* قطعه *

گرچه هرگز چشمم ظاهر کحل بینائی نیافت * زاستانِ او که دانم زاوج کیوان برترش
عمرها پرواز کرده جانِ عرشی آشیان * در هوای طاقِ ایوان و رواقِ منظرش
واین سابقهٔ محبّت واختصاص * ع * چون از ازل است تا ابد خواهد بود

* شعر *

وَلَمَّا الْتَقَتْ الشَّوْقَ نَحْوَجَنَا بِهِ * مِنَ الْمَهْدِ اَرْجُوْاَنْ يَكُوْنَ اِلَى اللَّحْدِ

دلق عشقش گز ازل خیاطِ فطرت دوخته است * بر قدِ من عطفِ دامن با جیبِ محشرش
خدماتِ مشکیهٔ السمات و مدحاتِ وردیهٔ الفوحات مقتبس از شرائفِ اوقات
اِنَّ لِلّٰهِ فِيْ اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ فَتَعَرَّضُوْا لَهَا که بضاعتِ مزجاتِ متوطنانِ
کنعانِ حرمان وضراعتِ مهداتِ تنکدستانِ بیتُ الاحزانِ هجران تواند بود
مرقوم ومعروض میکردد واز حضرتِ معبود سعادت وبهبودِ اولیایِ آن
خلاصهٔ وجود مسألت میرود وچون از ریا مبرّاست امیدِ اجابت می باشد

* شعر *

هَدَايَا التُّحَايَا كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ * اِلٰى بَابِهِ اُهْدِيْ وَاُحْيِيْ لِكُلِّ الْمُنٰى

* رقعهٔ اخری * بیت *

میغرستم از دور و چشم خود هردم درود * بر مقیمان دیار و خاکبوسان درش

میل و شغف به نیل شرف دست بوس خدام سدهٔ سدره مقام نه در ان درجه است

که بر تیغ خامه شرح آن تواند داد یا در طی نامه نشر آن توان کرد * شعر

تباریح اشواقی الیه شدیدة * کاشواق اصحاب الجحیم الی الخلد

* بیت *

آرزوی من بخاک پای او افزون بود * زارزوی غرقه در آتش بخلد و کوثرش

ازان وقت باز که توقیع واجب التوقیر مبنی از التفات خاطر خطیر بجانب این حقیر

سمت تحریر یافته مطرح اندیشهٔ عقل و خیال و مطمح نظر امانی و آمال جز استسعاد تقبیل

اتامل شریفه و استفادهٔ تحصیل فواضل مفخر دیگر نیست * شعر

الی ارضه یصبو فوادی دائما * کما کان یصبو قلب بشر الی هند

* قطعه *

جای آن دارد که آرم رو بهندان سان که شد * هند رشک روم از عکس جمال انورش

ملک او هندست و من آن بشر عشق آئین که بود * عمرها سودای هند اندر دل غم پرورش

و چون بتجدید درین ایام دیگری از باریافتگان آن استان رسید و نوید مزید التفات

رسانید و بر طبق آن شهود عدول از هر جنس گزرانید لواعج شوق و تحنن بدر یافت

بدریافتِ شرفِ ملاقات متوقّد شد و دواعیِ سلوکِ طریقِ مُفضی بادراکِ دولتِ مُواصلت متاکّد گشت

* شعر *

اَتَانِي وَفْدُ البِرِّ مِنْ عِنْدِهِ وَقَدْ * تَوَقَّدَ نَارُ الشَّوقِ مِنْ ذٰلِكَ الْوَفْدِ

* بیت *

ز آتشِ غم سوخت دل خواهم بباد بش بردهم * باشد آمیزد بخاکِ کوی او خاکسترش

امّا بواسطۂ تزاحُمِ علائق و تراکُمِ عوائق که ازان جمله مراقبۂ اوقاتِ کهن سالی ست شکستہ احوال که بحکمِ اَلْجَنَّةُ تَحْتَ اَقْدَامِ اُمَّهَاتِکُمْ * مصرع مصلحت نیست که از سرِ قدمش بردارم * این نیّت بعمل نرسید و این اُمنیت محصّل نگردید

* شعر *

* قَصَدْتُ انْخِرَاطِي فِي مُقِيمِي بِلَادِهِ *

* وَصَدَّتْ عَوَادِي الدَّهْرِ عَنْ ذٰلِكَ الْقَصْدِ *

* بیت *

مادرِ ایّامم از خاکِ درش دارد جدا * وای فرزندی که میان خصم باشد مادرش

بااینهمه امید چنان ست که حضرتِ مُسبّب الاسباب جلّ شانہ سببی که متضمّنِ نیلِ این دولت و متکفّلِ ادراکِ این سعادت باشد مهیّا دارد و میسّر گرداند

شعر

وَلَا بَأْسَ لِیْ اَنْ یَرْفَعَ اللّٰهُ بَیْنَنَا * وَیَفْتَحُ یَوْمًا بَیْنَنَا سُبُلَ الرُّشْدِ

بیت

چشم میدارم که پیش از بار بستن زین بساط * بارِ من بندد فلک روزی بعزم کشورش

اِطناب باشهاب کشیده و اِسهاب باِملال و اِتعاب انجامید ریاضِ جنّتِ حضرتِ

دولت و نصرت از جویبارِ فضائل و فواضلِ حضرتِ عزّت در مراتبِ طراوت و نضارت

اَبدالآباد در ترقّی و ازدیاد باد بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْاَمْجَادِ وَصَحْبِهِ الْاَجْیَادِ

شعر

لَقَدْ طَالَ مَا اَدْرَجْتُهُ فِیْ صَحِیْفَتِیْ * فَاَدْعُوْ دُعَاءً اَلَایُقَابِلُ بِالرَّدِّ

یُدِیْمُ اِلٰهُ الْعَالَمِیْنَ بَقَاءَهُ * وَیُخْرِجُهُ عَنْ حِیْطَةِ الْحَصْرِ وَالْعَدِّ

قطعه

مختصر سازم سخن کز تار و پودِ حرف و صوت * نیست ممکن خلعتِ مدحی که افتد در خورش

بر سریرِ شوکت و اقبال باد الایزال * بخت دمساز و سعادت یار و دولت یاورش

والسّلام * این رباعی بر عنوانِ آن نوشته بود *

یَا اَیَّتُهَا الصَّحِیْفَةُ الْمَزْبُوْرَه * فِیْ طَیِّكِ قِصَّةُ الْهَوٰی مَسْتُوْرَه

زنہار کہ آوری مرا پیشِ نظر * لو صرت بنظرۃ الرضا منظورہ

* جواب مکتوب دیگر * نظم *

اتانی کتاب فاح من نشر طیہ * نسیم ودادٍ فیہ برد اوامی

ففی کل لفظٍ منہ غایۃ منیتی * وفی کل معنی منہ کنہ مرامی

* نظم *

رسید نامہ رسانی ز شہر یار کرامے * بنام گم شدہ نامی رساند نامہ نامی

نہ نامہ دُرج لطافت کہ درج بود آنجا * جواہرِ ہنر و فضل و مکرمت بہ تمامی

چون عرائسِ معانی ابکار کہ نفائسِ معالی افکار ند بعد از تمثل بصورِ خیالی و تشکل باشکالِ مثالی جواہر زواہر حسنِ عبارات و لآلی متلالی لطفِ استعارات را زیور سرو بر و حلی و شاح و افسر کردہ از خلالِ حجال خدور خطوط و سطور غالیۂ رنگ عنبر فام کالبدر فی الدجیۃ والشمس فی الغمام جلوہ گری نمودند ہر یک از قوای جسمانی و مدارکِ روحانی حظی دیگر یافتند و بہرہ ہرچہ تمامتر گرفتند باصرہ از مشاہدۂ نقوشِ قلمی و صورِ رقمی آن اطراف و اکنافِ حدیقۂ حدقہ را سنبل و ریحان و بنفشہ و ضیمران کاشت و از بارانِ سحابِ شوق و شبنمِ سرشکِ نیاز سیراب و ریان گردانید

* رباعی *

از عکسِ خطِ سبزِ توای رشکِ قمر * رستہ ست زباغ خاطرم سنبلِ تر
سیرابِ ورش بسیاد کار غطِ تو * از شبنمِ اشکِ سحر و خونِ جگر

و ذائقہ از حلاوتِ الفاظِ شہد آمیز و عذوبتِ کلماتِ شور انگیزش کام جان را چاشنی شربتِ عیناً یشرب بہا المقربون چشانید و شامہ از تنسیم روائح روح پرور استشمامِ فوائح روح گسترش مشامِ جان را شمیمِ شراب و یسقون من رحیقٍ مختومٍ ختامہ مسک رسانید * مصرع * دل ازین بو مست و جان زان چاشنی از دست شد و سامعہ از ذوقِ سماع و لذتِ استماع آن گوشِ ہوش بر روزنہ کاخ صماخ نہاد جیبِ فکر و دامنِ خیال را * ع * ہمچو آن مفلس کہ ناگہ بر سرِ گنجی رسد * از عقودِ دُرر و نقودِ لولو و گہر مالا مال ساخت و ناطقہ مخدراتِ عذرا و مستوراتِ حسنای معانی را مجرد از لباسِ ملمع حروف و مقطع از کسای مخطط محلی تعجیم و نقط در بر گرفت پاکیزہ کانی دید کانہن الیاقوت و المرجان نشانِ ایشان و دوشیزہ کانی یافت لم یطمثہن انس قبلہم ولا جان در شانِ ایشان

*** بیت ***

چنان آمیخت با ایشان دلِ ریش * کہ پنداری دوئی برخاست از پیش

از ان معانقہ و ازدواج و مخالطہ و امتزاج چندان نتایجِ لطائف و دقائقِ معارف

معارف وحقائق استفتاح کرده شد که زبانِ خامهٔ بیان از ادای آن قاصرست

وبیانِ خامهٔ زبان از استقصایِ آن متقاصر * شعر *

وَاَسْکُتُ عَمَّا فِیْهِ کَیْفَ وَلَا یَفِیْ * بِبَعْضِ مَعَانٍ فِیْهِ کُلُّ کَلَامِیْ

* بیت *

بوصفِ آن چه نویسیم که قاصر آمد و عاجز * ز درکِ معنیِ آن فهم و وہمِ عارف وعامی

اضعافِ مضاعفِ آن ملاطفه و معاطفه تحیاتی بری از تکلفاتِ منشیانِ سخن وری وعجوبها

مصون از مبالغاتِ شاعرانِ نظم گستر بلکه دعائی چون سرِّ سینهٔ صوفیانِ نتیجهٔ کشف

والہام وثنائی چون زادهٔ خاطرِ عارفانِ قرینهٔ جمعیت وحضورِ تام مقرون بانواع

نیاز وشکستگی ومشحون باصنافِ تعلق ودل بستگی بموقفِ عرضِ مطلعِ انوارِ آن

لطائف ومنبعِ اسرارِ آن معارف * نظم *

اَعْنِیْ مُحِیْطَ الْفَضْلِ وَالْاَفْضَالِ * وَمَهْبَطَ رَحْلِ قَوَافِلِ الْاٰمَالِ

ذَا مَکْرُمَاتٍ سَادَ صِیْتُ جَلَالِهٖ * فِیْ سَائِرِ الْاَمْصَارِ کَالْاَمْثَالِ

* قطعه *

دریا دلی که بر دلِ دریا چو بگذرد * با دِ نوالِ او شود از تابِ خجلت آب

هر چند گشت این فلکِ آبگون نیافت * در جنبِ بحرِ همتِ او رتبهٔ حباب

زینسان که فیض او همه آفاق را گرفت * شاید اگر خطاب کند چرخش آفتاب
آید فزون ز حوصلهٔ ایام گر کنم * فصلی ز روزنامهٔ احسانش انتخاب
گویم دعای او که ز آمین قدسیان * میدانم این دعا شود البته مستجاب
لَازَالَ فِی خُلُودِ دَوْلَتِهٖ وَشُمُوْلِ نِعْمَتِهٖ غَوْثًا لِلْاِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِیْنَ
وَعَوْنًا لِاَصْحَابِ الصِّدْقِ وَاَرْبَابِ الْیَقِیْنِ رسانیده می شود تسکین نوائر
اشواق دلواعج دردِ اشتیاق که در مجمرِ سینهٔ محبّان افروخته اند و برای رفع عینِ الکمال
ازان جمال حبّ جبان اغیار را سپند وار بران سوخته بترکیب حروف و کلمات که
از عوارض و لواحقِ انفاسِ انسانی ست و ترتیبِ اقلام و اوراق که شاخ و برگ
اشجارِ ریاضِ سخن رانی ست بمنزلهٔ اطفای طوفانِ نیران ست بارسالِ
نفس و بمثابهٔ اخفایِ آتشِ سوزان ست بلقایِ خاشاک و خس هیهات هیهات

* **قطعه** *

بالا گرفت آتشِ ما کی توان نشاند * ور خود بفرض ساده دلی در دمد نفس
در خرمنی که صاعقه بارد ز آسمان * باشد محال شعله نهفتن بخار و خس
لاجرم خامهٔ شکسته زبان با چنبرهٔ بسته دهان ازان مقوله رمزی در میان نمی آرد و
حرفی بر لوح بیان نمی نگارد * **بیت** *

چو نیست حدِّ زبان شرحِ حالِ دل دادن * زبان چرا نهم از خامه در دهانِ دوات

بعده اشارتی دل پذیر که درباب توجّه این فقیر بر زبانِ خامهٔ لطائف صریر گذشته بود شهبازِ جان ازان تعقّد در پرواز آمده و طاؤسِ جنان ازان تودّد در اهتزاز اما نمیدانم بوسیلتِ کدام فضیلت روی ضراعت و ابتهال بدان قبلهٔ اقبال توان آورد و بذریعهٔ کدام منقبت احرامِ حریمِ جلالِ آن کعبهٔ امانی و آمال توان بست * قطعه *

گر رسد حکم که چون خامه ز سر سازم قدم * مخلصان را نبود چاره ز فرمان بردن

لیکن این خرده که از فضل و هنر من دارم * نتوان جانبِ آن معدنِ احسان بردن

دابِ دانا نبود قطره به بحر آوردن * کارِ زیرک نبود زیره بکرمان بردن

معهذا بارها در خاطر میگذرد که لاابالی وار اندیشهٔ قلّتِ بضاعت و ملاحظهٔ عدمِ استطاعت ناکرده قدمِ صدق در بیدای این آرزو نهم و عاشق کردار از تراکمِ انواعِ محن و تلاطمِ امواجِ فتن باک نداشته کشتیِ شوق در دریای این جستجو افکنم اما چه چون ملاحِ تقدیر زورقِ تدبیر را بصوبِ مقصود نمی راند و ملاحِ توفیق سفینهٔ امید را بساحلِ مراد نمیرساند * قطعه *

هر دم بدستِ جهد کشم بادبانِ سعی * بر کشتیِ امید درین لجّه کهن

تا ره بساحلِ کرمت آورم ولی * تجری الرّیاح بما لا تشتهی السّفن

وحالا همگیِ همت و تمامیِ نهمت متوجهِ آنست که عنقریب در زمرهٔ مخاطبین بامرِ
اَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ بنیتِ ادایِ مناسکِ عمره و حج که وجههٔ توجهِ قاصدانِ
وَيَأْتُوْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيْقٍ می باشد احرامِ زیارتِ بیت اللهِ الحرام که رکنِ اسلام
و حج جمهورِ خواص و عوام است بسته شود و قیام بوظیفهٔ طوافِ سدّهٔ سدره مقام
آن زبدهٔ کرام که عمدهٔ اکابرِ انام و مفاخرِ ایام است نموده می آید

* بیت *

از حج بودم عمرهٔ وصلِ تو توقّع * ناکرده قران با تو خود از حج چه تمتّع

امیدواری بعمومِ کرم و شمولِ نعمِ حضرتِ باری عزّ شانه آنست که حصولِ این امل
قَبْلَ قَضَاءِ الْاَجَلِ دست دهد و وصول بمبانیِ الْاُمْنِيَةِ قَبْلَ حُلُوْلِ الْمَنِيَّةِ
روی نماید * بیت *

پیش ازان دم که اجل جیبِ حیاتم بدرد * دارم امید که دامان وصالت گیرم

هر چند ذرّهٔ حقیر ازان نازل تر است که زبان بمخاطبهٔ آفتاب کشاید و مورچهٔ ضعیف
ازان خامل تر که با سلیمان در معرضِ سوال و جواب در آید امّا چون ابتدای این
معامله و انتشای این مقاوله ازان جانب بود در رجایِ واثق است و امیدِ صادق
که این جرأت مفضی بغرامت نشود و این گستاخی منتهی بسآمت نگردد

* رباعی *

مرا با تو لطفِ تو گستاخ سازد * که کلکِ من این طرزِ معنی طرازد
وگرنه چو من ذرّه را چه یارا * که با قرصِ خور مهرهٔ مهر بازد

چون مخدراتِ معانیِ شوق و غرام را که حجله نشینانِ خاطرِ مستهام اند روی و
موی از روی پوششِ مرصّع صورِ کلامی و گیسو بندِ معنبر ارقامِ کتابی جلوهٔ نمایش یافت
مساقِ سخن بدان انجامید که ساقِ اختتامِ شان از خلخالِ دعای استجابت
مآل سمتِ آرایش پذیرد * قطعه *

تا نهد دستِ قضا از پی چیمِ رایاتِ ملک * شاهدِ اقبال را بر چهرهٔ زلفِ مشکفام
باد پرور از همای همتت بر تر از آن * کز شکنجِ زلفِ آن شاهد فتد در بند و دام
بلکه باد آن زلف جاروبِ رهت تا ای برد * بی غباری جانبِ مقصودِ کلّی والسلام

برعنوانِ آن نوشته شده بود * شعر *

یا کتابی اذا وصلتَ الیهم * فحق الوداد قبّل یدیهم
واذا ما رأیتَ ثمّ فوادی * قل له دم علی العکوف لدیهم

* جوابِ مکتوبِ دیگر *

چون تخلّف از مقتضای انا واتقیاء امتی براء من التکلف شیمهٔ مقتبسان

انوارِ نبوی و شیوهٔ مقتفیانِ آثارِ مصطفوی نیست لاجرم تحیّتی بی دعویِ سخن و
و عبودیتی بی رعونتِ مدح گستری لا بل *مثنوی*

دعائی که بود مبدای مضاف * ز عجب و ریا بل ز اخلاص صاف
چو فانی بود بنده در دعا * نه اخلاص گنجد دران نی ریا
بود خواهشی از شوائب سلیم * در و تافته از قدیرِ علیم

نثارِ ساحتِ جاه و جلال و عرصهٔ عزّ و اقبال دولتمندیکه بر هرچه عقلِ دور اندیش از
شمائلِ صوری و معنوی و فضائل دینی و دنیوی که بنایِ ثنایِ مدحت گزاران و اسا
سپاسِ محمدت شعاران بر آن ست اندیشه بکار رود بمساعیِ جمیله و عوارفِ جزیلهٔ
آن حضرت اضعافِ آن در اطراف و اکنافِ جهان صورتِ انتشار یافته ست
و سمتِ اشتهار گرفته لاجرم آنرا از قبیلِ توضیحِ واضحات داشته و از مقولهٔ تبیینِ
مُبیّنات انگاشته بلسانِ اعتذار و زبانِ عجز و انکسار میگوید

بیت

چگویم در اوصافِ صاحبدلی * که مدحش بود نقلِ هر محفلی
بهر وصفِ لائق که روی آورم * که راه مدیحش بآن بسپرم
بآن وصف مشهور باشد چنان * که دانند خرد و بزرگِ جهان

نه صرف از اثبات آن وصف روی * که بی صرفه باشد دران گفت وگوی
بی دانشی آید اندر حساب * که گوید کسی روشن ست آفتاب
گوید زبان آوری هوشمند * که گردون رفیع ست و کیوان بلند
اذا کاد ینسد باب الثنا * فلا بد من فتح باب الدعا
وقاه الذی ملکه لا یبور * مدی عمره من صروف الدهور
وابقاه بالطول والامتنان * علی مسند العز طول الزمان
ورقاه مرقا عزیز المثال * به صار مغبوط اهل الکمال
مرائی مشاعر حسی جسمانی و مجالی مدارک عقلی روحانی چنان از فروغ طوالع
انوار جمال و عکوس لوامع اسرار کمال آن حضرت مالامال ست که نزدیک ست که
توهم دوئی و تکلف منی و توی از میان برخیزد لاجرم اظهار شوق و عزام و تعطش
و هیام را که منافی عینیت و مقتضی اثنینیت ست از صوب صواب دور میدارد
واز طریق تحقیق بعید می شمارد * مثنوی *
زبس صورت آن جمال و کمال * کنم گاه و بیگاه با خود خیال
دل و دیده زان پر بر آمد چنان * که برخاست وهم دوئی از میان
رهیدم ز نام وصال و فراق * رهیدم ز شرح غم اشتیاق

نکو بید خرد مند با خویشتن * که می سوزم ای من من از شوق من

و معهذا چون دوری صوری واقع ست وآن کمالِ اتصال و اتحاد را مانع علی الدوام

همگیِ همت بآن مصروف می باشد و تمامیِ خاطر بآن مشعوف که حضرتِ حق سبحانه از کمنِ

غیب لطیفهٔ بظهور رساند که صورت را با معنی مطابق سازد و ظاهر را با باطن موافق گرداند

تا چنانچه دل محزونِ جواهرِ اسرارِ کمالِ اوست دیده مطرح لوامع انوار جمالِ او شود

و چنانچه زبان مظهر صنوفِ مناقب و فنونِ مآثرِ اوست گوش مستقرِ رموزِ غرائب

و نکاتِ نوادرِ او گردد * مثنوی *

خوش آن دم که با معنیِ جان و دل * شود متحد صورت آب و گل

برنگِ بصیرت برآید بصر * ز دیدارِ جانان شود بهره ور

چو باشد زبان طوطیِ شکرش * شود گوش هم حقهٔ گوهرش

و چون در نیولا خواجه فقیر پرورده که در جوانی به پیری نام برآورده لوای ولایِ آن

حضرت بر دوش و حمائل شرح شمائلِ آنجناب در آغوش با مکتوبی مرغوب متضمنِ

هر مقصود و مطلوب خورشید وار پرتو اقبال بر ویرانهٔ مسکینان انداخت و بنورِ

حضورِ خود کاشانهٔ تاریک نشینان را منور ساخت آن داعیه متاکد شد و آن

داعیه متایّد گشت مناسب بلکه واجب چنان می نمود که بهر چه اشارت عالیه نفاذ یافته

یافته بودبی جرأت وگستاخی تأنّی وتراخی کمرِ مطاوعت بر میان وبارکیِ مسافرت زیرِ ران طریقِ انقیاد سپردی وطریقِ حُسنِ اعتقاد پیش بردی اما چون بالِ همّت برشتهٔ علائق بسته بود وپایِ عزیمت در سنگلاخِ عوائق شکسته آن نیّت درحیزِ توقّف ماند وآن اُمنیت درمعرضِ تعلّل وتسوّف افتاد * مثنوی

دریغا که در دستِ من نیست کار * که آرم بکف حلقهٔ زلفِ یار

مُقدّر که پرداخت کارِ جهان * زمن داشت سرِّ قضا را نهان

چو گیرم پیِ کاخ دولت کمند * قضا افکند زان کمندم ببند

چو بر شاخ سنگ افکنم میوه جوی * نه بر میوه بل آیدم بر سبوی

ملتمس آنکه چون خواجه مُشارٌ الیه بشرفِ پابوس مشرّف شود ومهماتِ آنجائی بحسنِ اهتمامِ ملازمان کفایت نماید اشارت رود که زودتر مراجعت فرماید باشد که بعونِ عنایت وفضلِ بی غایتِ حضرتِ حق سُبحانه مرافقت وموافقتِ ایشان سفرِ مبارک میسّر گردد حضرتِ مُهیمنِ منّان بمحضِ فضل وامتنانِ اولیایِ آنحضرت را حسبُ الامکان از مکارهِ مصون واز مکائد مامون ودر مقرِّ دولت ومستقرِّ جاه وحشمت بداراد بالنّبیّ وآلهِ الامجادِ

* جوابِ مکتوبِ دیگر بر عنوان نوشته بود * رباعی *

ای بسته لب از شرح غم تنهائی * بر خود سر شده پیچان ز دل سودائی
خوش آنکه رسی بیار و لب بگشائی * سر دل خویش یک بیک بنمائی

* جواب بمکتوب دیگر * نظم *

این همایون نامه آمد تازه از باغ بهشت * در وی از کافور رسته سبزهٔ عنبر سرشت
یا خود از نور بیاض صفحهٔ نور وجود * چند حرفی کلک صنع از ظلمت امکان نوشت

رشحات سحاب بر و نوال و قطرات غمام فضل و افضال از ناییزهٔ کلک مشکبار و قلم گوهر نثار فیضان کرده مزرع رجای لب تشنگان وادی فراق و کشت زار امید جگر خستگان بوادی اشتیاق را تازه و تر ساخت و نفحات بساتین نطق و بیان و فوحات ریاحین علم و عرفان از مهبّ سطور عنبر نسیم و خطوط عبهر شمیم وزیدن ارفته دماغ جان نزدیکان دور و مشام جنان واصلان مهجور را معطر گردانید

* رباعی *

رشح قلم تو چشمهٔ آب بقاست * و انفاس خوش تو نفحهٔ باغ وفاست
این رشحه و نفحه را ز من باز مگیر * زیرا که دلم زنده باین آب و هواست

با بدادِ آن رشحات و اعدادِ آن نفحات فی ابرسان بلکه ابر نیسان خامه مواد جواهر تحیت و دعا و لآلی محمدت و ثنا نثار آن بحر مکرمت و دریای جود و موهبت

میکرداند امیدست که صدفِ سمعِ قبول بآن منفتح گشته هریک را قدرِ دُرِّ سامی
و قیمتِ گوهرِ گرامی ارزانی دارد * بیت *

سخنم قطره بود سمعِ قبولِ تو صدف * قطره را دولتِ دُردانه شدن از صدف است

دلِ مستهام و خاطرِ بی آرام میخواست که فیض خانهٔ محبّره را در کشوده و از مادّهٔ مداد
استمداد نموده حرفی چند در شرحِ شعلهای حرقتِ فراق خامه را بزبان دهد و سطری
چند در بیانِ کُربتهای محنتِ اشتیاق با نامه در میان نهد امّا خامه با آن همه تیز زبانی
از اقدام بران صورت سر کشید و نامه با این همه تنگ روئی از قبول این معنی
بر خود پیچید آری آری * ع * نیست مردِ آتش و کاغذ حریفِ آب *
علی الدوام خاطرِ فاتر بواسطهٔ سابقهٔ تعارفِ روحانی آرزومندِ رابطهٔ تألّفِ جسمانی
می باشد امّا چون هر امری درین نشیمنِ حکمت منوط بوجودِ اسباب است و مربوط
بتحقّقِ شرائط از هر باب و آن هنوز در مکمنِ قوّت آرمیده است و بظهور در موطنِ
فعل نه انجامیده لاجرم جمالِ آن مطلوب بحجابِ غیرت محتجب مینماید و چهرهٔ آن مقصود
بنقابِ امتناع مُنتقب * بیت *

یار رخساره نهفت است پسِ پردهٔ ناز * آه اگر بادِ صبا پرده کشائی نکند

قافلهٔ سالارِ همّت شدائدِ بوادیِ کوشش گذرانیده و خود را بساحلِ

دریای کشش رسانیده میخواست که در کشتی بی اختیاری لنگر اندازد و بادبان فروتنی وافتادگی برافرازد و در اسرع مدتی واقرب فرصتی متاع فقر وفنا وکالای محبت وولا را که رهروان شوارع نیاز وافتقار وسالکان قوارع عجز وانکسار ازان سرمایهٔ عزیز تر ندیده اند وازان معانی نفیس تر نشنیده بآن عتبهٔ رفیع مرتبه که مصب ینابیع فضیلت وکمال ومقر سفائن امانی وآمال است برساند اما چه سود چون ملاح تقدیر مساعدت ننمود وشرطهٔ توفیق موافقت نفرمود * قطعه *

فقیر ممتحن از بر براه بحر شتافت * که بر وصال تو بی رنج پای یابد دست
متاع خود بلب بحر ناکشیده هنوز * شکست کشتی وملاح مرد وباد نشست

سخن دراز گشت وابرام از حد ایجاز درگذشت لایزال مجاری احوال بر منهج استقامت واقع باد ومدار عز واقبال از مطلع سعادت وکرامت لامع

* برعنوان نوشته شده بود *

ای نامه که خامه راز این دل خسته * گفتست فرو بگوش تو آهسته
زنهار چو بر دیار جانان گذری * آنرا برسان بسوی او سربسته

* جواب مکتوب دیگر * شعر *

سَلامٌ قولاً مِن رَبٍّ رَحیم * وَتَحِیَّةٌ فضلاً مِن رَبٍّ کَریم

علی مُفضِلٍ قَد شاقَنی بِوِصالِه * وَاِذ لَم اَفُز اِلّا بِطَیفِ خیالِه

عَشِقتُ وَما اَبصَرتُهُ غیرَ اَنَّنی * سَمِعتُ مِنَ الحاکینَ وَصفَ جَمالِه

* مثنوی *

تا که ز وصفِ تراشد صدف * سامعه را بهره و دارد شرف

دیده فشاند ز حسد خون که چند * از خبرت گوش بود بهره مند

کی بود آیا که شود بهره ور * دیده ز دیدار چو گوش از خبر

شوق و آرزومندی بشرفِ دست بوسِ حضرتِ خداوندی که غایتِ همّتِ دولتمندان و نهایتِ دولتِ همّت بلندان باشد بیش ازان است که بعد کاری دواتِ دهان بسته و دستیاری قلمِ زبان شکسته در طیّ صحائف نشرِ آن ممدّ باشد و در طولِ طوامیر عرضِ آن میسور اما چون درین ولا جناب زُبدَةُ العُلَماءِ وَعُمدَةُ الفُضَلاءِ کاشِفُ حَقائِقِ العُلومِ مُوضِحُ دَقائِقِ الفُهومِ ذو المَلَکاتِ القُدسیه وَالکَمالاتِ الاِنسیه الاَجَلُّ الاَکرَمُ الاَمجَدُ نورُ المِلَّةِ وَالدّینِ مُحَمَّد ازان وقت باز که این دیار را بتوجّه و تفقّد این فقیر اهتمام تمام دارند عزیمتِ آن جناب

کرده بودند و روی توجه بآن جهت آورده این رقعه مصحوب ورقی چند در شرح
قصیدهٔ میمیهٔ فارضیه علیٰ ناظمها الرّضوان والتّحیّة اظهاراً لخلوص
الاعتقاد وتاکیداً للرابطة المحبّة والوداد مرقوم رقم اخلاص گشته
تحفهٔ مجلس شریف وهدیهٔ موقف منیف میگردد * ع *
زهی سعادت واقبال گر قبول افتد * وچون شواهد فضل وکمال واستحقاق
واستبهال جناب مشار الیه ازان اجلی ست که بتوصیف وتعریف احتیاج افتد
وبواعث اکرام وافضال خدّام سدّهٔ سدره مثال ازان اقوی که بتحریص وتحریض
مفتقر باشد درآن باب شروع نمیرود * بیت *

* شاه شناسد گهر شاهوار * صنعت دلّاله نیاید بکار *

خدمت خواجه درویش مشرب درجوانی به پیری ملقّب مقدم شریف ارزانی داشته
همواره بذکر مکارم اخلاق ونشر مراسم اشفاق خادمان آن آستانه وملازمان
آن دولتخانه زبان تر دارند ومشام جان مشتاقان معطّر آری

* نظم *

باد که هم صحبت گل کند * غالیه در دامن سنبل کند
نافه چو با مشک شود رازدار * جیب صبا گردد ازان مشکبار

زیادتِ ابرام شرطِ ادب نیست توفیق رفیق باد و سعادت زیادت والسلام

* رقعۂ اخرے * نظم *

* قَدْ جَآءَنِیْ کِتَابٌ مُسْتَجْمَعُ الْفَضَائِلْ *

مِنْ مَرْجِعِ الْاَهَالِیْ بَلْ مَجْمَعِ الْاَفَاضِلْ

نظمِ بدیع و نثرش ہر کس شنید گفتا * لِلّٰهِ خَیْرُ نَاظِمٍ لِلّٰهِ دَرُّ قَائِلْ

شکرِ نامۂ شریف کہ شرف نامۂ این ضعیف ست چگونہ گزارم و شرح لطائفی کہ در طی آن منطوی ست چسان عرضہ دارم اگر پیچیدہ است تعویذِ دلِ رسیدہ است واگر کشادہ نزہت گاہِ چشمِ رمد دیدہ عنوانش عنفوانِ جوانی ست و مضمونش متضمنِ آمال و امانی سوادش حاملِ نور و بیاضش مطلعِ صبحِ سرور فاتحہ اش مبشر بفتوحاتِ ابدی و خاتمہ اش میسّرِ ختم بر سعادتِ سرمدی عرضش از عرضِ نیازِ عاشق بر معشوقِ دل نواز خوشتر و طولش از طولِ زندگانی در عشرت و کامرانی دلکش تر * رباعے *

القصہ بطولہا اگر عمرِ دراز * در ملکِ سخن وری روم شیب و فراز

ناکردہ بوصفِ آن یکی منزل طی * آخر بقرار کارِ عجز آیم باز

و ہمچنانکہ لطائفِ آن صحیفہ و دقائقِ آن ملطفۂ شریفہ از قانونِ تقریر و تحریر

بیرون ست همچنین شوق ونزاع وتعطش والتیاع بدریافت منبع آن ابداعات
وسرچشمهٔ آن دقائق برهمین قانون ست * قطعه *

آن تشنه لب که راهش زد لطف نیم قطره * چون آرزو نباشد سرچشمهٔ زلالش
هر ذرّه عکس خورشید آن را که گرم سازد * نبود عجب که سوزد خورشید بی زوالش

لاجرم عنان بیان از اطناب دران معنی مصروف ست وزمام کلام بصوب اختصار
واقتصار بر بعضی ازان معطوف * بیت *

چو نبود غایت کاری پدیدار * تقاعد مصلحت باشد ازان کار

باآنکه این فقیر را سنین عمر از ستین گذشته تو بر حدود سبعین مشرف گشته نه
متخیله را قوت تخیل مانده ونه متفکره را تحمل تامل رشتهٔ نظم بگسیخته وسبحهٔ نثر
ازهم ریخته میدان قافیه تنگ شده ست وساز سجع از آهنگ افتاده طبع نفور است
ونفس در کشاکش امور ناصبور نه باهیچ کسم کاری ونه برهیچ کارم قراری
دامن هرچه میگیرم گذاشتنی ست وپیرامن هرچه میگردم دست باز داشتنی
ازانچه ناگزیرست میگریزم ودر آنچه گزیرست می آویزم مقصود داخل سینه
ودرون دیده ومن از نابینائی چون دیده بهر گوشه گردیده مطلوب در کنار دل
ومیان جان ومن درهر کناره ومیان سرگردان * بیت *

یار در جان و دلم در طلبش سرگردان * سیر مجنون سوی صحرا وادی لیلی در گی
بجلال ذو الجلال که یکساعت از وجود مجازی خود رستن و بمقصود حقیقی پیوستن
از حصول همه مرادات دنیوی شریفترست واز وصول همه سعادات اخروی لطیف تر

* رباعی *

ای مانده درین رنج کده بند بهیچ * بکسسته ز یار و کرده پیوند بهیچ
یار است همه وانچه بجز وی هیچ است * تا کی باشی از همه خرسند بهیچ

ابو علی ثقفی در اثنای مجلس خود بسیار گفتی ای همه را بهیچ بفروخته و هیچ را بهمه خریده
از شیخ شبلی سوال کردند محققانه جوابی گفت گفتند شیخا با این همه تحقیق چرا سد
باب افادت کرده گفت والله که اگر چندانکه خروسی چشم خود بگرداند دل من
بحضرت حق سبحانه حاضر باشد از علوم الاولین والآخرین بهتر مرا و دیگری از اکابر
گفته است لَأَنْ تَرُدَّ هَمَّكَ اِلَى اللّٰهِ سَاعَةً خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ
مراد از ما طلعت علیه الشمس هرچه آفتاب وجود بران تافته است خواهد بود و اگر
این خاک توده با نواع آلایش آلوده را پیش رتبه حضور بان حضرت چه قدر تواند بود
مقصود از عرض این کلمات اظهار تاسف و تلهف است بر احوال خود والا

* ع * حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را *

مجموعہ مسمی بہ نفحات الانس من الحضرات القدس از مقامات و حالات درویشان
و معارف و مقالات ایشان جمع کردہ شدہ بود تحفۂ آن مجمع مکارم و مستجمع اکارم
میکردد امیدواری چنان ست کہ مواظبت بر مطالعۂ آن سخنان و تامل شافی
دران خاصیت دولت مصاحبت ایشان دہد و جمعیت تمام حاصل آید
علی النبی وآلہ الصلوٰۃ والسلام

* بر پشت کتاب نفحات الانس نوشتہ شدہ * شعر *

نفحات انسک یا انیس فوادی * ھبت وریت روض ارض ودادی
مھما اسرا واسر فی اثر الھوی * لا ادر غیرک مقصدی ومرادی
قد کنت ارقد فی خیالک برھۃ * طال النوی فطوی مھاد رقادی

اما بعد این کلدستہ ایست از بہارستان احوال و مقامات ارباب ولایت چیدہ
و نوباوہ ایست از باغستان اذواق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسیدہ
تحفۂ صف نشینان مجلس میکردد کہ اگر آنرا قبلۂ اقبال مقبلان خوانند رواست
و اگر کعبۂ آمال صاحبدلان کویند بآن سزاست ہر جا کہ کار فروبستۂ در بند کشادی
می شود بار سفر انجامی بندد و ہر جا کہ سر رشتۂ کسستۂ پیوند مرادی میخواہد رشتۂ
امل بانجامی پیوندد امیدواری چنان ست کہ چون ازین کلدستہ بوئی

بمشامِ جان با ازین نو بادهٔ چاشنی بکامِ ذوق و وجدانِ ایشان رسد

نظم

از بوی گل بجانبِ گلشن کنند روی * هر سو ز طعمِ میوه شتابند باغ جوی

بینند باغ را اثرِ لطفِ باغبان * با باغبان کنند نه گلزار و باغ خوی

لایزال ساحتِ آن مجلسِ عزّ و جلال بنظراتِ لطفِ ایزدِ متعال محفوف باد

و آفتِ عَیْنُ الْکَمال از جلوهٔ آن جاه و جلال مصروف * رباعی *

آن بزمِ کرم که جامِ احسان آنجاست * دشواریِ روزگار آسان آنجاست

جان را نبود خلاصهٔ غیر سخن * کر من دورم خلاصهٔ جان آنجاست

کَتَبَهُ الْفَقِیْرُ فُلَانٌ قَوَّمَهُ اللّٰهُ وَسَوَّاهُ وَکَشَفَ بَصَرَ بَصِیْرَتِهٖ عَمَّا سِوَاهُ

* مکتوبِ دیگر * رباعی *

در غیرتم از صبا که چون بیگه و گه * گستاخ رود بکویِ آن زیبا مَه

او میرود و من از قفا میگویم * گریان گریان که لَیْتَنِیْ کُنْتُ مَعَهٗ

هر باره که بی غبارِ رعونت و استکبار مکتوبِ شریف بر اسلوبِ لطیف متضمنِ التفات

خاطرِ خطیر بحالِ بندهٔ حقیر فرح بخشِ دلِ غمدیده و راحت رسانِ سینهٔ جراحت

رسیده میگردد هر ذرّه از ذرّاتِ وجودِ وی زبانِ حال می کشاید و ای

ترانه از مقام تضرع و ابتهال می سراید که * رباعی *

من کیستم که نامه نویسی بسوی من * در طی نامه درج کنی آرزوی من

این دولتم بس است که گوش رضا نهی * گاهی که قاصد تو کند گفت گوی من

و علی هذا النمط گستاخی ارسال نامه و خط مبنی از معنی نزاع و التیاع و ادراک سعادت

اتصال و اجتماع مظنهٔ اخلال بحسن ادب و تجاوز از آداب ارباب طلب مینماید لاجرم

خرق حجاب عادت کرده و روی در قبلهٔ صدق آورده میگوید * مثنوی

جانان طلب وصل تو نتوان کردن * زین بیش من و خون دل بباید خوردن

جانرا بخیال روی تو پروردن * شبهای فراق را بروز آوردن

چون سخن بانجا رسید خامهٔ خشک ایستاد و نامه بر خود بپیچید آری چه توان کرد

آنچه مقصود است در عبارت نمی آید و آنچه در عبارت می آید ادای مقصود را نمی شاید

* بیت *

آن به که بلب مهر خموشی بنهیم * وز درد سر خامه و کاغذ برهیم

دانیم که از دو کون مقصود یکی است * فارغ ز دو کون دل بمقصود دهیم

مقصود از همه گفت و شنود آگاهی است بمقصود هر کرا این دولت ارزانی داشتند

اگر چه هیچ ندارد همه دارد و هر کرا از و محروم گذاشتند اگر چه همه دارد هیچ ندارد هوشمند

هشندِ آگاه می باید که همه اوقات را به تحصیلِ نسبتِ آگاهی معروف دارد و همه انفاس
را بر تقویت و تکمیل آن موقوف گرداند * قطعه *

گدای آگه از مقصود را میل * به نیلِ دولتِ شاهی نباشد
چنان خود را در آگاهی کند گم * که آگاهیش ز آگاهی نباشد

حق سبحانه وتعالی آن مخدوم را بدولتِ آگاهی بخود برساند و از محنتِ آگاهی بخود
برهاند و از خود در خود بی خود گرداند والسلام

* مکتوبِ دیگر * رباعی *

پیری دیدم ز نقشِ هستی ساده * در لجهٔ بحرِ نیستی افتاده
گفتم که اراده چیست ای آزاده * فرمود که ترکِ ما عَلَیهِ العادہ

اصلِ همه سعادات ترکِ رسوم و عادات ست پس اگر چنانچه احیاناً یکی از فقیران
بر خلافِ عاداتِ منشیان و دبیران در تبلیغِ سلام و تحیت و ادای شوق بدولت
مواصلت از طریقهٔ تکلف تخلف نموده حرفی چند بر لوحِ بیان تعلمی سازد شکسته
که هیچ راست نهاد پاکیزه نژاد قلم وار انگشتِ اعتراض بر حرفِ وی نخواهد نهاد
وقت برین کمینه چنان تنگ شده ست که اگر خاطرِ فاتر بنظم
قوافی گمارد چه مضمونِ این مصرعش در دل نیفتد که * نا...

علی کُلِّ ما قدْ نظمتُ * واکرروی فکرت بانشای نثر و ترتیب سجع آرد
جز این فقره اش پیش خاطر نیاید که رجعتُ عن کُلِّ ما سجعتُ

* مثنوی *

نظم و نثر اندیشم و دلدار من * گویدم مندیش جز دیدار من
کیف یاتی السجع لی والقافیه * بعدما ضاعت اصول العافیه

سیر سلام آن است که مُسلِّم تضرع و ابتهال تام باسم سعادت فرجام سلامت
انجام سلام توجه نموده سلامتی و استخلاص حقیقت مجردهٔ انسانیهٔ مُسلَّم علیه خواهد
از غواشی غریبه که در مراتب و مواطن بآن مُغتشی گشته و ویرا از شهود وحدت
حقیقت مانع آمده و حقیقت تحیت طلب آنکه بعد از استخلاص مذکور بحیات
طیبهٔ ابدیه فائز گردد و دولت مواصلت آنکه هر یک مُسلِّم و مُسلَّم علیه
دامن از خود در چیده و سر از گریبان وحدت حقیقی بر آورده فی مقعد
صدقٍ عند ملیکٍ مقتدرٍ بایکدگر نشینند و لایزال در آئینهٔ یکدیگر تجلیات
جمال ذو الجلال و الافضال بینند * ع * قلم اینجا رسید سر بشکست *
خلّصنا اللّٰه سبحانه عنّا و افنانا منّا و ابقانا ببقائه فی شهود لقائه
والسلام و الاکرام * بخواجه علی ولد ملک التجار نوشته شد *

لَازَالَ اِسْمُہُ الشَّرِیفُ عَلِیًّا فِی دَرَجَاتِ الْمَعَالِیْ وَعُلُوُّ دَرَجَتِہٖ جَلِیًّا بَیْنَ الْاَشْرَافِ وَالْاَعَالِیْ * معمّا باسمِ خواجہ علی *

* بیت *

بس نامجو کہ جستہ نقشی زاسمِ عالی * از جہدِ چار کردہ چشم اندرین جوالی

ہرچند داعی را از دولتِ مُشاہدہ وسعادتِ مجاورہ آن زبدۂ انام بہرہ مندی نیست وجز باستماعِ نام واستمتاع بہ لطائفِ کلام آن مقبولِ خواص وعوام خرسندی نہ وخود میداند کہ این مقدار نسبتِ خصوصیت در قاعدہ عرف وعادت مرخّصِ گستاخی در مُراسلات ومُستدعیِ انبساط در مکاتبات نمی باشد امّا چون در زیور خدمتِ اخوی متحلّی بفضائلِ صوری ومعنوی کہ از دیر باز درویشان را بشرفِ صحبتِ شریف مشرف میداشت وہموارہ بر صفحۂ ضمیر وصحیفۂ خاطرِ ایشان رقومِ صفاتِ کاملہ ونقوشِ نعوتِ فاضلۂ آن حضرت می نگاشت تصمیمِ عزیمتِ مُعاودت بآن آستانہ کردہ بود وروی توجّہ بر بساطِ بوسیِ آن دولت خانہ آوردہ این چند کلمہ فتحِ ابوابِ محبّت ووداد وخلوصِ عقیدت واتّحاد را بخامۂ اخلاص بر لوحِ اختصاص نوشتہ شد امید است کہ بچشمِ رضا ملحوظ کردد وازحسنِ اصغا محظوظ وَالدُّعَاءُ مُعَادٌ وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ

* شرح بیت معمائی *

حاصلِ معنیِ شعریِ بیتِ معمائیِ این رقعه یعنی بس ناصحواه که مصرع دومی آن مشتمل بر مادّهٔ خواجه علی ست این ست که اسم شریفِ ممدوح باین درجهٔ علیا ست که بسا ناصحو باشند که نقشِ اسمِ عالیِ او را جویان اند و از کمالِ جهدِ چشمِ خود را درین حوالی چارکنان و امّا باعتبارِ معنیِ معمائی این که از لفظِ چار که مخففِ چهار است بطریقِ اعمالِ حسابی حرفِ دال که حرفِ سومیِ لفظِ جهد ست خواسته و از لفظِ چشم بطریقِ ترادفِ لفظِ عین و از عین بطریقِ تسمیه عین مسمائی یعنی (ع) اراده نموده یعنی حرفِ دالِ لفظِ جهد را حرفِ عین فرض کرده و حاصلش اینکه لفظِ جهد را بعد ایرادِ حرفِ عین بجایِ حرفِ دالش درمیانِ لفظِ حوالی یعنی بعد الف آورد و ازان مادّهٔ خواجه علی بجای مهمله پدید آمد که از اشارتِ لفظِ نقش بطریقِ اعمالِ تصحیفی خواجه علی بجایِ معجمه باشد

* رقعهٔ اخری *

بعد از تعرض بعرضِ تضرع و رفع تخضّع و تخشّع عرضه داشت عاکفان عتبهٔ علیه لازالت ملجاءً لعامّةِ الخلیقةِ وکافّةِ البریّةِ آنکه هرگاه این فقیر را که بکم نامی سزاست و بفراموشی احق و اَحْرَی بنامهٔ نام برند و بنوشته یاد آورند را

ل وی نقطه وار محیطِ تحقیق را مرکز گردد و دائرهٔ تفکر را مدار اگر لبِ گستاخی کشاید
بمعرضِ جواب درآید از آن جانب هیبتِ جاه و جلال و دهشتِ حشمت و اقبال
تیغ سیاست کشد که * بیت *

چو گردد جلوه گر خورشیدِ انور * که باشد ذره کاید در برابر

و اگر شیوهٔ هنر کوشی و تیز هوشی سپارد و زبانِ عجز بکامِ خاموشی درآرد
از آن جانب دواعیِ اخلاص و جواذبِ محبت و اختصاص گریبانِ جانش گیرد

* بیت *

ابر چون فیض رساند نه خوش است از سوسن * که نگردد پیِ آزادیِ او جمله زبان

لاجرم ملاحظهٔ جانبین نموده طریقِ بین بین پیموده * مثنوی *

نه خامش نه گویا چو کوه از صدا * کند دائم این خیرخواهی ادا

که توفیق و تائیدِ حق بر دوام * قرین باد با جانِ شان والسلام

رقعهٔ اخری در جوابِ مکتوبِ مولانا رحمت الله بگیلان نوشته شده

* مثنوی *

چو غنچه تنگ دل بودم که ناگاه * أتتني نفحة من رحمة الله

دلم زان نفحه کش صد جان فدا باد * بسانِ گل ز بادِ صبح بکشاد

چون صحیفهٔ شریفه مشحون بقواعدِ وداد و مقرون بشواهدِ اتّحاد و تذکرتِ تعارف
روحانی و مُهیجِ شوق بتالفِ جسمانی گشت بر خاطرِ فاتر گذشت که بازای هر حرفی
از لطافتِ نظم و انشا بلکه در مُقابلِ هر نقطه نکتهٔ از حقائق لائق به بسط و افشا ایراد
افتد لیکن فرصت تنگ بود و حالِ ضراعت بیدرنگ لاجرم * مثنوی

تکلّف بر گرفتم از میانه * دعائی گفتم امّا صوفیانه
که یارب جرعهٔ بخشش ازان جام * که در وی گُم بود آغاز و انجام

وَالسَّلامُ وَالاِکرام

* رقعهٔ اخری *

سَلَامٌ عَلَیْکُمْ وَطِبْتُمْ * سَوَاءٌ حَضَرْتُمْ اَوْ غِبْتُمْ * قطعه *

آمد از دارُالشفای وصلِ دوست * بهرِ رنجورانِ هجران کاغذی
کرده دستِ لطفِ او در طیِّ آن * تعبیهٔ دل را دوا جان را غذی

در مُقابلهٔ هر حرفی از وظرفی از ادعیهٔ صالحه و در مُحاذیهٔ هر سطری ازان شطری
از اثنیهٔ فائحه بعرض رسانیده می شود سوقِ کلام در بیانِ شوق و غرام آب
دریا را بمشت پیمودن است و ریگِ صحرا را بعقدِ انگشت استیفا نمودن
لاجرم عنانِ قلم ازان صوب مصروف داشته بسمتِ دعا معطوف میکردد حق سبحانه

خالی همگنان را از هرچه گزیر است بیزاری دهاد و از آنچه ناگزیر است گرفتاری

والسلام والاکرام * رقعهٔ اخری * رباعی *

از نور ازل دولت منور بادا * اسرار ابد در و مصور بادا
آنکه عنان عزم تابی سوئی * ملک همه عالمت مسخر بادا

بر ضمیر منیر دولتخواهان آن حضرت که آئینهٔ صواب نمای مصالح دینی و دنیوی
و مرآت صورت کشای مقاصد صوری و معنویست روشن خواهد بود که چون
حضرت ذو الجلال والاکرام از آغاز تا انجام همه مطالب ایشان بی آنکه تهیهٔ اسباب
ظاهری را در ان مدخلی تمام بوده باشد میسر ساخته است و بواسطهٔ حسن نیت و صفای
طویت که نسبت با عموم خلائق دارند بسی از اطراف واکناف را مسخر گردانیده
امید واری چنان است که بمقتضای قضیهٔ لقد احسن الله فیما مضی کذلک
یحسن فیما بقی وقت لاحق در جریان امور بر نهج سابق باشد و زمان استقبال
در تحویل احوال با مضی موافق صبر در امور مطیهٔ ظفر است و استعجال دران مظنهٔ خطر
حق سبحانه وتعالی عساکر منصوره با ظفر هم عنان داراد و از خطا و خطر در امان

والسلام والاکرام * رقعهٔ اخری * قطعه *

ز بارگاه خلافت پناه شاه رسید * نوازشی که شدم عاجز از ادای جواب

چه حدِ من که نگارم بلوحِ اندیشه * بجز وظیفهٔ رفع دعا بجای جواب

لا یزال ذو الجلال والافضال همم خواطر اولیای آن حضرت را از زوالِ دهر مصون و از زلازلِ قهر مامون در مقرِّ شوکت وجاه و مستقرِّ دولت به تیقّظ و انتباه تقویتِ قواعدِ رعیت پروری و تمشیتِ قوانینِ معدلت گستری مصروف داراد

رقعهٔ اخری بحضرت سلطان حسین میرزا خلّد الله مُلکه

* نظم *

شاه ار بگدا نه شاد و خندان نکرد * بی چاره که از دستِ غم جان نبرد

ور زانکه طریقِ لطف و احسان سپرد * دشواریِ عالم همه آسان گذرد

نوازش نامهٔ که نگاشتهٔ خامهٔ عنبر افشانِ دبیرانِ کبیر الشان شده بود مسکّنِ تلهّف و تلهّب جمعی پریشان و مهیجِ شوق و شغفِ ایشان گشت نعمتی یافتند که زبانِ قلم از شکرگزاریِ آن قاصر بود و قلم دو زبان از سپاسداریِ آن عجز می‌نمود لاجرم بحکم الدعاء بظهر الغیب اسرع الی الاجابة و اقرب الی الاستجابة بلا دُنیت و بکوشش دل و زبان بی واسطهٔ گوش و زبان وظائفِ دعاگوئی و مراسمِ رضاجوئی بجا آورده ند رجای واثق است که باجابت مقرون شود و واسطه و رابطه از دیاد دولت و از افزون گردد و واقعهٔ حضرت خواجه مصیبتی ست عام و متساوی النسبة لکافة

لِکافّۂِ الانام امید ست کہ باستدادِ ظلالِ جاہ و جلالِ حضرتِ سلطنت شعاری خلافت پناہی تلافی یا بد پرششِ اُولی الاعظام و اخلافِ اکرامِ ایشان از مکارمِ اخلاق و لوازمِ اشفاق دور نمی نماید اما قضیۂ ولدِ مولانا فقیہ الدین کہ از پیش گاہِ غیب مقدر گشتہ بود اصلاً بعرض رسانیدہ نشد بنا بر آنکہ مبادا شکایت او از مخدوم زادہ زادہ اللہ تعالی دولتہٗ و سعادتہٗ در خاطرِ ملازمان گرد چون ثانیاً معلوم شد کہ مدبری بتشدیدیۂ تخفیفِ آن کلمۂ صدق را بتغییر و تحریف لباسِ کذب پوشانیدہ و خلافِ واقع بمسامعِ علیہ رسانیدہ بحکمِ ضرورت عرضہ داشت کردہ شد شاید کہ بمجلسِ ہمایون رسانیدہ باشد * رباعی

موری کہ ضعف دم بدم می میرد * جانش اجل از تنگ ہمی بپذیرد
باور نکند عقل کہ آن لوکان * آید سرِ راہ بر سلیمان گیرد

دولتِ دو جہانی و سعادتِ جاودانی مقدر و میسر باد و السلام و الاکرام

* رقعۂ اُخریٰ * رباعی *

چون شاہ تفقد بگدائی بکند * وز لطف نظر بہ بینوائی بکند
از دستِ گدای بینوا ناید ہیچ * جز آنکہ بصدقِ دل دعائی بکند

حق سبحانہ و تعالی میلِ خاطرِ دولت خواہانِ آن حضرت برعایتِ رعایا و شفقتِ

عامّۂ برایا زیادت کردانادو اثرِ آن درین جہان سببِ استدادِ دولت ودران جہان ازدیادِ سعادت دارادو السّلام والاکرام

* رقعۂ اُخری * رباعی *

ایزد کہ بلوحِ ما قلم رانندہ ست * بر ما و تو اسرارِ قدم خواندہ است
با او دلِ ما بآن پری ماندہ است * کش بادہ بہ بہشت و بروی کرداندہ است

* رباعی *

ہر چند باختیار مشہورم من * وز مذہبِ جبر وجبریان دورم من
مجبور ز اختیار مسرورم من * با دعویِ اختیار مجبورم من

نامہ بجامۂ بی اختیاری مرقوم منطوی بر اختیاراتِ لطائفِ منثور و منظوم بلکہ سفینہ از تموّجِ بحرِ قضا وقدر دستِ تلاطم و نوشتہ در کلامِ ازلی و نویسندہ در متکلّم حقیقی کم بلب تشنہ از تمتّع شرابِ خودی سیرہ و بر تجرّع شراب بی خودی دلیر رسید و قصّہ ہا رسانید

* رباعی *

زاندیشۂ کارہا بہ بیرونم کرد * وز رقعۂ روزہا بہ بیرونم کرد
بر من صدمات قہرِ جباری ریخت * وز عالمِ اختیار بیرونم کرد

لاجرم از مقامِ اضطرابِ بی رعونتِ اختیاری ہر چہ بزبانِ خامہ کشادند و آنچہ

برخامهٔ زبان دادند سمت تقریر و تحریر پذیرفت لایزال مجاریِ احوال ملازمان بر
نہجیکه مختارِ خاطرِ عاطر و مقبولِ ضمیرِ منیر باشد جاری باد والسّلام والاکرام

* رقعهٔ اخری * بیت *

رسولِ دوست بهشتم یکی رساله سپرد * رساله که زدل رنجِ دیر ساله ببرد
الحق رسالهٔ نور رسیده که سالی دررهٔ کرده تا پی بسر وقتِ دور افتادگان
آرزومند آورده بلکه خلعتی از جامه خانهٔ غیب واصل ببالای متقدمان اهلِ دل رسانید

* مثنوی *

هر سطری از نثرش چون پری * شوی عارف باصلی کلّی ازوے
چو نظمش را باوجِ دل نگاری * زهر بیتی ازان پایه برارے
حق سبحانه و تعالی سرچشمهٔ آن فیّاض را از آلایشِ مکاره مصون و از آمیزش
مکائد مامون دارد والسّلام والاکرام

* رقعهٔ اخری * رباعی *

ای باد چو آمدی بسرِ منزل یار * آمد بیلم زآمدنت صبر و قرار
نامد بقرار زین قدر جان زغمش * اورا ببرو بآنکه دانی بسیار
اگر به بچنین روزی نسخهٔ قلمی از مجاورانِ آن آستانه رسیدی و نه نغمهٔ گرمی از

انفاس آن آستانه وزیدی بر دو ربا ندکان بداغ هجران گرفتار زندگی صعب بودی وزندگانی دشوار امیدواری چنان است که این طریق مدی اللیالی والایام استقرار گیرد واین قاعده علی مرور الشهور والاعوام استمرار پذیرد

* بیت *

شادم زنم ملکت دراز نفحهٔ انفاس است * گر زندگی دارم زین آب و هوا دارم
دولت ابدی وسعادت سرمدی مستدام باد والسلام والاکرام

* رقعهٔ اخری * مثنوی *

چون در کفت آن واسطی لعل قبا * شد همدم رومیان ماه قفا
زنگی بچه دمبدم از ستر خفا * در انجمن ظهور شد جلوه نما

زهی زنگی بچکان پسندیده هم دیدهٔ مردم وهم مردم دیده چون در هودج کافوری نشسته احرام زیارت شهیدان تیغ مهجوری بسته بدین دیار رسیدند ودرین مزار آرمیدند * ع * آزاده دلان بجان شان بند شدند * شکر این نعمت را که ادا تواند کرد وعذر این موهبت را بجا که تواند آورد آن به که ازین گستاخی دست بداریم وبدعای دولت دست برداریم

* رباعی *

دستی که زما کرده بدین دبستان یاد * بالاتر از همه زیر دستان باد
منشور کرم نگار بادا همه عمر * کلکی که رواج این نگارستان باد

* رقعهٔ اخری * مثنوی *

هبت الریح وهیجت اشواقی * اجرت دما من مقلتی علی اماقی
از رنج فراق ومحنت مشتاقی * حرفی گفتم فقس علیه الباقی

هرگاه قلمی بتراشم یا در جواب نامهٔ شریف ورقی بخراشم چیزی نیابم که بارها نگفته باشم ونه نوشته از ملالت خاطر شریف اندیشه کنم واقتصار بر غایت اختصار پیشه سازم

* مثنوی *

هرگه بر من ز رنجت آید دردی * تحریر رباعی کنم یا فردی
زان می ترسم که زدم چون من سردی * بر خاطر نازکت نشیند گردی

نوشته شده بود که در قبل ولایت هرات تفرقه ها واقع است تخصیص با جهتی نیست بلکه در جمیع جهات این قصه شایع است * مثنوی *

در نوبت حسن آن مه اوج کمال * از دست رقیبان نکوهیده خصال
چه شرق وچه غرب وچه جنوب وچه شمال * از جور پر است واز جفا مالامال
وعار انوحی باید که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا

گویان در هیچ دیار ازین طائفهٔ ادبار آثار نگذارد و استدعا را صاحب فتوحی که حقوقِ مستدعیان گذارده و مار از نهادِ مدّعیان برآرد و این هردو مفقود است و از جملهٔ محالات معدود وصیت آنکه دیدهٔ تیقّظ و تحفّظ بر حالِ کما شتگان دارند و معاملهٔ درویشان را بالکلیّه بایشان نگذارند * قطعه *

بر افکن به نیروی جاه و جلال * رسوم تعدّی ز هر مرز و بوم

لِئَلَّا تُعَابَ بِعَيْبٍ تَعِيْبُ * لِئَلَّا تُلَامَ بِلَوْمٍ تَلُوْمُ

کارهای دینی و دنیوی بر مجاری صدق و صواب جاری باد و امور صوری و معنوی در مطاوی خیر و ثواب ساری والسّلام والاکرام

* رقعهٔ اخر * رباعی *

هستم ز صفای خاطرِ بی کینی * من آینهٔ تو ای نگار چینی

روزی که بمن تو روبرو بنشینی * در من همه عکس خوبیِ خود بینی

* رباعی *

هر دم ز رهِ دیده دلم خون ریزد * تا بو که فلک لطیفهٔ انگیزد

این نامه و قاصد از میان برخیزد * بیواسطه در دامنِ وصل آویزد

اگر نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که مصبِّ رشحاتِ قلم و مهبِّ نفحاتِ کرم آن قبلهٔ اقبال

وکعبهٔ امانی و امال است در بهر چندی از ایّام دوری و اوقات مهجوری گلبن ایّام امیدواران از ابر رشحهٔ تازه نکرده اند و غنچهٔ مقصود مهجوران از نفحهٔ لطف نشگفانند

*** بیت ***

یک گلبن امید بصد فصل نرویید * یک غنچهٔ مقصود بصد سال نخندد

جزای شرط ۱۲

فی طیّ این نامه را گنجائی شکر این مکرمت ست و نه زبان خامه را توانائی عذر این موهبت لاجرم در ادای آن شروع ننموده بر دعا اقتصار میرود که تا ایزال رشحهٔ جاه و جلال دولت خواهان بر شحات فضل الهی تازه باد و درجات ترقیات آن را تا رسکی بی اندازه باد و السّلام

*** رقعهٔ اخری * نظم ***

به نمود ابری ز جانب دشت و برفت * از تشنه لبان زدور بگذشت و برفت
بر کشت امید ما جگر سوختگان * نا ریخته آب سبز ناگشت و برفت

هر چند امید نا امیدان بحصول نرسید و مراد نامرادان بوصول نانجامید امید که هر چه مصلحت دینی و دنیوی خادمان آن آستانه بآن منوط باشد و سعادت صوری و معنوی ملازمان آن دولت خانه بدان مربوط بوجه اجمل و طریق اکمل میسّر باد بمنّه وجوده و السّلام و الاکرام

* رقعهٔ اخرے * رباعی *

خوانده بصر برِ کلکِ تو دوران را * در داده صلای وصلِ مهجوران را
قانونِ شفا نوشته رنجوران را * بنشاند بآن آتشِ محروران را

چون ورودِ رقعهٔ شریف از حدودِ آن بقعهٔ منیف بر مخلصانِ صدق و صفا انما کورودِ الماءِ علی الظمآء بظهور انجامید هریک از دیده رمد رسیده وسینهٔ کید کشیده از قلقِ حدتِ مرارتِ فراق واضطرابِ شدتِ حرارتِ اشتیاق بموطنِ الفت ونشیمنِ زلفت بیار امید * بیت *

براحت قرین باد آن دست و پنجه * که خود را بدین مکرمت ساخت رنجه

نوشته بودند که از بعضی کسان که مدتها در ظلِ عنایت وسایهٔ مرتبت بودند سخنانِ نامناسب وحکایاتِ ناملائم سرزده شک نیست که هر که چنین کرده باشد از دائرهٔ انسانی بیرون خواهد بود حیف باشد که زبان بحکایتش کشایند ودهان بشکایتش آلایند * رباعی *

انسان مشمر خیلِ بداندیشان را * کان مرتبه نیست این دغاکیشان را
از خامهٔ صنع بر سرِ لوحِ وجود * جز صورتِ انسان نرسید ایشان را

والسلام والاکرام * رباعی *

از لطفِ تو آن واسطی لعل قبا * شد قطره زن از سه رومیِ ماه قفا
آورد گهر هایِ گرانمایه بما * از لجّهٔ بحر لجّهٔ جود و عطا

چون قاصدِ خبیرِ مستغنی الالقاب از تسدیع الجناب در معرضِ جواب مانع بود بدین چند کلمه اقتصار افتاد آمال و امانیِ دو جهانی میسّر باد والسّلام والاکرام

* رقعهٔ اخری * نظم *

رفتی تو و از دولتِ دیدار تو دور * هم دیده ز نور مانده هم دل ز سرور
خوش آنکه شود ز دهر ایام و شهور * این غیبتِ ما بدل به تشریفِ حضور

بعده معروض آنکه بسبب بی توفیقیِ مقتضی بفضلت از مقصودِ حقیقی اغلبِ اوقاتِ این فقیر به بیهوده گذشته و اکثرِ انفاس بمالایعنی مصروف گشته و از انجمله آنست که درین چند گاه ورقی چند نامربوط و جزوی چند نامضبوط بگمان آنکه بطریقِ گلستان ترتیب یافته بود و چون درینولا خدمتِ خواجه عاقبت محمود عازم آن جانب بود در صحبتِ وی فرستاده شد باشد که بطفیلِ وی بنظرِ رضا ملحوظ گردد و از حسنِ اصغا محظوظ توفیق رفیق باد و سعادت زیادت والسّلام و الاکرام

* رقعهٔ اخری * رباعی *

آنها که پناهِ اهلِ راز است کردند * بی چاره نواز و چاره ساز است کردند

میدارسری بخاک ساران زنهار * شکرانۂ آنکه سرفرازت کردند
ارتفاع پایۂ عزت وجاه در سایۂ پادشاهان دین پناه پیرایۂ اکتساب دولت ابدی
وسرمایۂ استحصال سعادت سرمدی ست خردمند آن ست که آن پیرایه را
معطل ندارد واین سرمایه را مهمل نگذارد وبآن در دستگیری پای افتادگان
جنبش نماید وباین در پای مردی سررشته از دست دادگان کوشش فرماید

*** قطعه ***

برآور حاجت امیدواران * که فردا مایۂ امید این است
نشان در سینه مهر سینه ریشان * که تخم دولت جاوید این است

ایزد تعالی همگنان را بمراضی خود صبور داراد واز مساعی حظ خود نفور

وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَام

*** در جواب مکتوب شیخ نجم الدین ***

نوازشنامۂ که فروغ انجم سعادت از عنوان آن طالع وشعاع نیر عنایت از مضمون
آن ساطع نصیب تاریک نشینان زاویۂ فقر وفنا شد ونامزد روشن ضمیران
انجمن صدق وصفا آمد از بیان حسن ترتیبش زبان ناطقه قاصر ست واز
ادراک لطف ترکیبش قوت عاقله عاجز طُوبیٰ لِلْبَلِیْغِ صَدَرَ عَنْهُ ذٰلِکَ

الکلامُ و بُشرٰی لِفَصیحٍ اِنتظمَ مِنهُ ذٰلِکَ النِّظام * قطعه *

ز کلکش یافتم جان بخش فیضی * که با جانم چو شیر و شکر آمیخت
خوشا نخلی که از وی این رطب خاست * خوشا شاخی که از وی این ثمر ریخت

خامه را در مقابلهٔ آن از مقام عجز مجالِ جنبیدن نیست و نامه را در معاوضهٔ آن جز وظیفهٔ دعا بر خود پیچیدن نی حق سبحانه و تعالی قرب خدمتش را در حضرتِ پادشاهِ صاحبِ شوکت سببِ انجاح مطالب هر حاجتمند گرداناد و بوسیله اش بدرجاتِ بلند و مقاماتِ ارجمند رساناد و السّلام و الاکرام

* رقعهٔ اخری * رباعی *

ای دیدهٔ خونبار و دلِ سرگشته * محروم ز صحبتت بخون آغشته
هر روز ز تو نامهٔ کنم فرض و دهم * تصدیع جواب نامهٔ ننوشته

چنان استماع افتاد و العُهدَةُ عَلَی الرّاوِی که در مطاوی صحیفهٔ فنون فضائل را حاوی ذکرِ بعضی طفیلیان بسهوِ القلم اَم بعَمدِ الکرم رفته ست لاجرم سر افتخار بآسمان رسانیده و ایوانِ اعتبار از کیوان گذرانیده باین چند کلمهٔ ما پرداخته بتکلّف ساخته متصدّع گشت حق سبحانه و تعالی خاطرِ همکنان را بخود پیوسته و از غیرِ خود گسسته داراد

* رقعہ کہ بشروان شاہ نوشتہ بودند * شعر *

أُحَاوِلُ إِتْحَافَ التَّحِيَّاتِ دَائِمًا * إِلَى السَّاحَةِ الْعَلْيَاءِ وَالْمَجْلِسِ الْعَالِي
وَلٰكِنَّهُ فِي شَأْنِ مَنْ كَانَ مِثْلَكُمْ * يَكُونُ خُلُوصُ الْوُدِّ دَيْدَنَ أَمْثَالِي

بعد از رفع نیاز بلسانِ اقتصار و ایجاز مرفوع آنکہ خدمتِ مولوی اعظمی مولانا کمال الدین حبیب اللہ کہ دیرگاہ درین جانب بہ تحصیلِ علوم و اکتسابِ فضائل اشتغالِ تمام داشتند و در بسیاری اوقات فقیران را بہ تشریفِ حضور مشرف می ساختند سلسلۂ شوق بتقبیل سدۂ سنیہ و جاذبۂ حبِّ وطن و داعیۂ صلۂ رحم در جنبش آمدہ بدان صوب توجہ نمودند هیچ شبہہ نیست کہ بعد از حصول این مقصدِ بلند و وصولِ بدین مقامِ ارجمند بعین عنایتِ شاملہ ملحوظ خواہد شد و از حسنِ رعایتِ کاملہ محظوظ خواہد گشت دولتِ دوجہانی و سعادتِ جاودانی میسر باد والسلام والاکرام

* رقعۂ اخری *

بعد از رفع تحیت و تسلیم مرفوع مخادیم آنکہ درویشِ آگاہ مولانا شہاب الدین عبد اللہ دیرگاہ ست کہ از مؤانستِ اوطان و مجالستِ اخوان بی بہرہ در ممالکِ خراسان و ماوراء النہر بہ تحصیلِ معارف و علوم مشغول بودہ بقدر

بقدرِ استحقاق و وفقِ استعدادِ خود اکتساب نموده حالا جاذبهٔ حبِّ وطن
گریبانش گرفته و داعیهٔ رحم دردامنش آویخته عنانِ عزیمت بموطنِ مالوف و
مسکنِ مانوس مصروف داشته التماس آنکه چون بشرفِ ملازمت برسد
وظیفهٔ اکرام واحترام بجا آورند و درمهمی که رجوع نماید التفات و اهتمام دریغ
ندارند چون این ملتمس از مقتضیاتِ مکارمِ اخلاق و مراسمِ اشفاقِ
ایشان ست زیاده مبالغه احتیاج نخواهد داشت توفیق رفیق و سعادت یار

والسلام والاکرام

* رقعهٔ اخری * قطعه *

نامهٔ نامور که نامش را * نیست جز زیر پای تاج مقر
آمد از حضرتی که خسروِ شرق * بر سرِ صدرِ او گرفته مقر

نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ که تا دبیرانِ ذوفنون در صناعتِ کتابتِ القلم
بر سرِ انگشت گرفته اند و نونِ دوات درکنار نهاده هیچ صاحب دیده را چون
صادِ مفتوح چشم کشاده بر عنوانِ صحیفهٔ چنین نیفتاده و هیچ آفریده را چون همزهٔ
ممدوده سرِ افتخاری نه برکشیده و جز باطلاع بر جواهرِ این خریده باوجِ آسمان نرسیده
از بدایتِ اوصافِ آن وصّاف بی نصیب و در این بی نصیبی حاملِ و سے

تشدیدی بس غریب سکون و تخفیفی که در اوائل داشت زوال گرفته بلکه
باضداد خود استبدال پذیرفته لاجرم از سر و صافی گذشته و دران گذشتگی
صافی گشته سلامیکه بزبانِ شانهٔ سه دندانهٔ سین سرِ سینه رخنهٔ رخنه نزدیکان
دور نشین را موی بموی شرح کرده و به پشتِ خمیدهٔ لام بارِ دلِ بی آرام مهجوران
مستهام را بسرحدِ بیان آورده و باستقامتِ قامتِ الف راستی و سدادِ
اربابِ محبت و وداد را باز نموده باستدارهٔ حلقهٔ میم از حلقه بگوشیِ مخلصان
قدیم در دائرهٔ رضا و تسلیم پرده کشوده

* رقعهٔ اخر *

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لاله زاریست از باغ توحید که بمحلِ وارمیل الفِ احدیت در وی
نهاده اند تا آن بمحل و میل کور دلان را مشاهدهٔ بینائی اِلَّا اللّٰهُ که مشارٌ اِلیه
بلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ است حاصل گشته * رباعی *

درصورتِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بین * در شکلِ دوهای چار کن چشم یقین
تا از الف و لام شود دیدهٔ علمت * مشهور و برافروخته تا عرشِ برین

وَمُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ چشمه ساریست که از دو چشمِ میمِ محمد که مجاریِ دو چشمهٔ های
اللّٰه است شرابِ شهدِ شهادت بکشوده و ازانجا رشحی بر تشنه لبان بادیهٔ ضلالت

بیهوده * بیت *

بین چشمه سارهای هویت که رشح آن * از چشمهٔ دو میم محمد بود روان

حروف این دو کلمهٔ بزرگوار بیست و چهار ست بازبیست و چهار ساعات لیل و نهار

هر ساعتی را از حرفی یمن و برکت بی شمار * بیت *

گفتم حرفی کرت شنودن هوس ست * در خانه اگر کسی ست یکحرف بس ست

نقط بصورت مگس ست و حروف این کلمهٔ بزرگوار از نقط معرا است پس این

حروف از آلایش مگس طبعان مبرا است * بیت *

مکن انگشت شهادت سوی این شهد دراز * مگر آئی زهوسهای مگس طبعان باز

والسلام علی من اتبع الهدیٰ

* رقعهٔ اخریٰ * قطعه *

ز کلک عنبرین افشان معنی * رسید از ره یکی مشکین صحیفه

نیارد کس جواب ان که بحریست * پر از درهای اسرار لطیفه

اگر حرفی نوشتم در جوابش * معینی فیه همتة الشریفه

مکتوب مرغوب مصحوب سخنان بدیع الاسلوب فی ایمن وقت و اکرم ساعة

بدین ذلیل قلیل البضاعت رسید * نظم *

زنظمش صد گہر منظوم دیدم * زنثرش لولوی منثور چیدم
چو آتش سلک دولت منتظم باد * چو این طبعش پریشانی مبیناد
والسلام

* رقعۂ اخری *

لا زال قدرہ بین الاکارم علیا و بدرہ علی سماء المکارم جلیا

بعد از عرض نیاز مندی معروض آنکہ خدمت خواجہ زادہ از خواجگی آزادہ کہ سرمایۂ امانی و آمالش محبت درویشان ست و محرک نزول و ترحلش ارادت صحبت ایشان بآنصوب عازم است و بادراک شرف دستبوس جازم التماس آنکہ از زمرۂ محبان و مخلصانش شمارند و ظل عنایت و عاطفت شامل حالِ وی دارند حظوظ دو جہانی حاصل باد و فیوض جاودانی متواتر والسلام

* رقعۂ اخری * رباعی *

ای خط تو زآئینۂ دل زنگ زدا * من با تو نیم و زتو نیم نیز جدا
الجسم عن الجسم بعید لکن * الروح الی الروح قریب ابدا

صحیفۂ شریفہ و ملطفۂ لطیفہ مُنبی از التفات خاطر شریف بجانب این ضعیف فی ایمن وقت و اکرم ساعت بدین ذلیل قلیل البضاعت رسید بازای ہر حرفی ازان حرفی از مراسم رضا جوئی و در مقابلۂ ہر لفظی نکتۂ از وظائف دعاگوئی بموقف عرض سپاہندہ

رسانیده میشود ایزد تعالی همگنانرا از هرچه نباید نگاهدارد و از هرچه نشاید در پناه دارد والسلام

* رقعهٔ اخری *

لا زال نجماً لارباب الهدایة ورجماً لاصحاب الغوایة بعد از رفع دعا مرفوع آنکه چون رسول حامل رقعه که خود را در سلک خادمان میدارد و از زمرهٔ ملازمان میشمرد متوجه بآن صوب بود صواب نمود گستاخی این مفاوضه کردن و خود را بواسطهٔ این دعا بخاطر شریف یاد آوردن والدعاء معاد بصدق الوداد وخلوص الاعتقاد

* رقعهٔ اخری *

تحیة من الله مبارکة طیبة علی المجلس المولوی الاعلمی الافضلی والموقف الاقصوی الاکرمی الاکملی * شعر *

شمس الدین کانجم الهدایة والتقی * والسید العلامة السند السری
ما اخضر روض الفضل بعد ذبولها * الا برشح انامل ابن الخضری
من لو اضیف الیه کل فضیلة * میثوثة فی الناس فهو بها حری

اما بعد فلما شرف السید الاشرف الاجل بلادنا بمقدمه الشریف وعزم علی مراجعته الی ملاذی ذلک المجلس العالی والموقف السامی اصحبته هذه الخدمة رجاء ان اخطر بالهم واذکر بلطف مقالهم

وَالْمَرْجُوُّ مِنْ مَکَارِمِ اَخْلَاقِہِمْ اَنْ یَعْفُوا عَنِّیْ هٰذِهِ الْجُرْأَةَ وَلَا یَحْرِمُونِیْ
فِیْ صَوَالِحِ دَعَوَاتِہِمْ وَالدُّعَاءُ بِظَہْرِ الْغَیْبِ اَقْرَبُ اِلَی الْاِجَابَةِ

* رقعهٔ اخری *

بعد از تحیت و تسلیم معروض مخادیم آنکه رافع این نیاز نامه مجدد و شیخ موید که آبا عن جد از مشائخ بزرگوار و اکابر نامدار ست چندیار صوفی وار عصا در یمین و رکوه در یسار روی از زاویهٔ مالوف تافته و بقطع بادیهٔ مخوف شتافته راحلهٔ وی قوت اقدام ست و قافلهٔ وی هجوم خیالات و اوهام نه دو شب مقام در یک منزل گرفته و نه دو روز آرام در یکجا نموده بسبب کسب معیشت کسان در آبله دستی ست و از ان وی در آبله پائی رشتهٔ املش را زیاده از حد طولی نیست و صورت طلبش خالی از معنی قبولی نه التماس آنکه هرجا عصا و رکوه بر زمین نهد تا راحلهٔ خود را بقوت لایموت قوت دهد معدهٔ طمعش را بطعمهٔ شیرین یا شور بحد شبع رسانند و کف امیدش را ببذل دیناری یا درمی سرخ یا سفید گردانند * قطعه *

زدخل جود اهل دل کند خرج * ندارد غیر ازین خرجی و دخلی
بدیناری بود راضی نه گنجی * بخرمائی بود قانع نه نخلی

لایزال ظلال شفقت و مرحمت ہمت بلندان شامل حال فقیران و حاجتمندان

بادوالسلام والاکرام

* رقعۂ اخری * رباعی *

ای در طلب تو یکدل و یکرو ما * مَن حبّکَ لایدُومُ الّا رُوما
از دولت وصل و لذّت دیدارت * لیس احدٌ کمثلنا محروما

بعد از عرض شکستگی و نیازمندی عرضداشت نواب کامیاب حضرت خداوند
اعزّ اللّٰہ تعالیٰ انصارہٗ وضاعف اقتدارہٗ آنکہ خدمت مولوی اعظم
چندگاہست کہ ازان دیار روی ارادت بدین جانب آوردہ و از استادان
کامل تحصیل علوم کردہ حالا سر حبّ الوطن ظہور یافتہ و عنان معاودت
با نصوب تافتہ امید کہ چون بدولت خدمت و شرف ملازمت برسد بنظر
لطف و احسان ملحوظ گردد و از لحظات فضل و امتنان محظوظ دولت دو جہان
وسعادت جاودانی محصّل بادوالسلام

* رقعۂ اخری *

نامۂ نامی مصحوب جامۂ گرامی کہ تا دامن روزگار خرقۂ افتقار بی سروپایان راہ تجرید
و خلعت افتخار بالانشینان پیشگاہ تفرید تواند بود * نظم *

آستینش چو جیبِ عطاران * عطر برقِ مفلسانِ باران
دامن از نقدِ فقر مالامال * علمِ دوش ذوق و رقّتِ حال

بدین مهجور از لباسِ مواصلت عور رسید والسلام

* جوابِ مکتوبِ سید نعمت اللهِ ثانی وامت معالیه *

* نظم *

اتی مدمد من عوالی المعالی * والقی الینا کتابا کریما
بامن مطاویه سر جلیل * به جدد الله عهدا قدیما

آمد مرغی برگِ گلی در منقار * بر روی خطی از کلکِ کرم کرده نگار
گفتم کین چیست گفت کز ابرِ بهار * منشورِ عنایتی بهشتِ خس و خار

عرائسِ معانیِ ابکار و نفائسِ معالیِ افکار که از ازل بحجابِ غیرت محتجب بوده اند و لم یزال بنقابِ امتناع متنقب ناگاه شقهٔ نقاب کشاده و برقعِ احتجاب یکسو نهاده بنزدیکانِ دور و واصلانِ مهجور خورشید وار از جانبی روی و هلال وار از گوشهٔ ابروی نمودند * نظم *

از جانبِ رو روشنیِ دیده فزودند * وز گوشهٔ ابرو دل و دین بر بودند
با عقلِ فرومایه چه گوییم که چه کردند * بر عشقِ گرانمایه چه گوییم که چه بودند

گاه از درجهٔ علو و مقام جلال این حروف خوانند * شعر *

كُنَّا حُرُوفًا عَالِيَاتٍ لَمْ نُقَلْ * مُتَعَلِّقَاتٍ فِي ذُرَى أَعْلَى الْقُلَلْ

وگاه از بساطِ دنو و انبساطِ جمال این نکته رانند * شعر *

* أَنَا أَنْتَ فِيهِ وَنَحْنُ أَنْتَ وَأَنْتَ هُو *

* وَالْكُلُّ فِي هُو هُو فَسَلْ عَمَّنْ وَصَلْ *

دل افسرده ازین نکته یکی خورده بود سررشتهٔ وحدت گم کرده این سرود ساز کرد

واین ترانه آغاز نهاد * قطعه *

که من کیستم تا که گویم ثنائی * بجانان بی آبروی فرستم

همه اوست من نیستم جز خیالی * کزو می ستانم باو می فرستم

* شعر *

مَدَى الدَّهْرِ كُنَّا هَدَايَا إِلَيْكُمْ أَيَا * نُسِيتُ لِنَفْسِي وَنَفْسِي إِلَيْكُمْ

ظَهَرْتُمْ عَلَيْنَا فَلَمْ يَبْقَ مِنَّا * وُجُودٌ فَمِنْكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

* رباعی *

با هستی تو زخانه بیرون رفتم * خانه چه کز آشیانه بیرون رفتم

با خود بحریم وصل خود خرم و شاد * میری که من از میانه بیرون رفتم

هرچند ازین گونه مقالات با مستغرقان لجهٔ کمالات حزدهٔ قطره بدریا دادن است و تحفهٔ سنگریزه ببطحا فرستادن اما چه توان کرد

رباعی

حرفی که از ان نادره گو میگویم * ز املای زبان حال او میگویم
بی رخصت او مرا چه جای سخن است * هر نکته که او گفت بگو میگویم

و بعهذا چون بحسب صورت مضاف باین فقیر مینماید وازین اضافت بوی ادعای هستی می آید لاجرم رشتهٔ این اضافت بریده و زبان گستاخی در کام ادب کشیده عرض میدارد که مرقوم خامهٔ حقائق نگار دقائق آثار شده بود که از رسائل مجدده اگر چیزی واقع شده باشد بفرستند از فوائد آنکا بر بجهت حل عبارات فصوص الحکم جزوی چند سواد کرده شده حالا به بیاض برده می آید امید است که بزودی صورت تمامی یافته بیمن نظر سعادت اثر بحقیقت تمامی برسد مقالات وحالات وفضائل وکمالات ابد الآباد در ترقی باد

* درجواب نوشتهٔ خواجه میرحسن ذیل قدسره *

رباعی

ای خامهٔ تو فاتح ابواب فتوح * وز نامه ات اسرار حقائق مشروح
گفتار تو بیت متاع گنجینهٔ دل * انوار دلت جلای آئینهٔ روح

چون مجموعهٔ شریفه که مقدماتِ آن فصوصِ حِکَم و فوائحِ فتوحاتِ اربابِ هِمَم بود و مقاصدِ آن شجرهٔ ثمرهٔ فتوت بلکه ثمرهٔ شجرهٔ نبوت و ولایت می نمود رسید

رباعی

دل یافت جدا لذتِ ازان دیده جدا * وین جانِ سراسیمهٔ شوریده جدا
زان به که شنیده بودم آنرا دیدم * آری باشد شنیده از دیده جدا

نه در موطنِ فعل تحفهٔ بود که بآن برابر تواند کرد و نه در نشیمنِ قوت ذخیرهٔ که در معرضِ آن توان آورد الا ورقی چند از ملتقطاتِ اکابر نه از مستنبطاتِ خاطرِ فاتر که در حلِ مشکلاتِ فصوص الحکم سواد کرده شده است و حالا به بیاض آورده می شود امید است که بعد الاتمام بنظرِ شریف برسد و آن اگرچه از حیثیتِ استناد باین فقیر حقیر است امّا از جهتِ اقتباس از سخنانِ اکابر کبیر است

رباعی

عمریست که بی برگ و نوا میکردم * در پیرویِ نفس هوا میکردم
چون سرزد از صفایِ باطن سخنم * گردِ سخنِ اهلِ صفا میکردم

رباعی

جز دامنِ آلوده ندارم چیزی * جز خاطرِ فرسوده ندارم چیزی

زاسرارِ حقیقت که حریفان دانند * جز گفتنِ بی هوده ندارم چیزی

* رباعی *

بادل گفتم چرا ز بد پیوندی * در زاویۂ خموشیم افکندی
گفتا نبود شیوۂ دولتمندی * از سرِّ حقیقت بسخن خرسندی

همگنان را رهیِ ارادت از خود در حق باد و خاطر از تقیید بصورِ مجازی مُطلق و السّلام

* رقعۂ اُخری * رباعی *

من جامیم و یارِ عراقی باشد * اشعارم از آن جمله عراقی باشد
آن به که براهِ وصلِ او صرف کنیم * آن مایه ام از عمر که باقی باشد

قُربِ بادشاهِ مُفضِلِ عادل چنانچه بر هوشمندِ روشن دل ظاهر است بهترین وسیلۂ السیت در تحصیلِ مُرادات دینی و دنیوی و تکمیلِ سعاداتِ صوری و معنوی دستگیری از پا افتادگان بآن میسّر است و پای مردیِ عنان از دست دادگان بآن مقرّر چنان استماع می افتد که خدمتِ ایشان دران باب اهتمامِ تمام دارند امید وارے چنان است که آن معنی روز بروز در تزاید باشد و ساعت بساعت در ترقّی و بآن سبب بمنتهای امید و سعادتهایِ جاوید برسند بمنّه وجُوده و السّلام

* رقعۂ اُخری * بیت *

بادا بکارخانهٔ صوری و معنوی * دلهای مرده زنده بانفاس عیسوی

نامهٔ خوش و صحیفهٔ دلکش وارد از اشرفِ موارد کورود برد الماءِ علی

حرِّ العطش ناکاه بدین مخلصِ غم دیده افتاد بوسید و کشاد و خواند و بر دیده

نهاد اضعافِ آن لطائف و اعطاف اصنافِ مدحت و ثنا و ضراعت و دعا

اتحاف می رود و خوفاً من املال الاکثار برین مقدار اقتصار کرده میشود

عنایتِ ازلیه بکفایتِ ابدیه مقرون باد و السلام

* رقعهٔ اخری * رباعی *

خرم دلِ آنکه از غم آزادم کرد * زاندوه جهان بنامه ئی شادم کرد

بی شائبهٔ مسائلتی کامم داد * بی سابقهٔ معرفتی یادم کرد

صحیفهٔ مذکرِ تعارفِ روحانی و مشوقِ تاآلفِ جسمانی عنوانش بقواعدِ محبت

مقرون و مضمونش بشواهدِ مودت مشحون در اطیبِ زمان و ایمنِ اوقات و

احیان بمنزلِ یکانِ دور رسید و انواعِ بهجت و سرور رسانید * بیت

بود نقشی همه آمال و امانی در وی * آفرین بر قلمی باد که آن نقش نکاشت

نه خامه را توانائی آنکه در مقابلهٔ آن حرفی نکارد و نه نامه را کنجائی آنکه در معارضهٔ آن

نقشی پردازد لاجرم خامه از آن سر کشیده و نامه ازین روی در پیچیده برادای

وظیفۂ دعا اقتصار میرود و دولت جهانی و سعادت جاودانی محصّل باد والسّلام

*** رقعۂ اخری * رباعی ***

ای سیرت تو برصفت رحمانی * خاص تو کمال صورت انسانی

درہمّت عالی تو علیّ الشّانی * مَن بنئہ مولای علیٰ تادانی

رقعۂ ہمہ روح و ریحان کہ از حسن خط و لطف عبارت قلم نسخ بر رقاع ارباب نطق و بیان کشید و سجل آزادی محبوسان سجن احزان و گرفتاران زندان بُعد و ہجران کرد و فی اطیب اوقات و ایمن اوان بہ نزدیکان دور و واصلان مہجور رسید

*** شعر ***

فَحَمدًا لَهُ ثُمَّ حَمدًا لَهُ * عَلیٰ مَا هَدَانِی اِلیٰ مَا هَدیٰ

هَدَانِی اِلیٰ مُکرِمٍ مُفضِلٍ * کَثِیرِ الاَیَادِی عَزِیزِ النَّدیٰ

اضعاف الطاف و اعطافی کہ از مضمون آن بجاذبۂ شوق و ذائقۂ ذوق کشیدہ و چشیدہ شد نیاز و شکستگی و تعلّق و دلبستگی بمقام عرض رسانیدہ میشود حق سبحانہ و تعالی ذات عالی صفات ایشان را در کنف سلامت و مقر استقامت بدارا دوالسّلام

*** رقعۂ عربیہ الیٰ بعض فضلای العرب * شعر ***

* ابو الفتح اهدی الی کتابا مکرما *

* یدل علی اقصی مدارج فضله *

* به فتح ابواب المنی فکانما *

ابو الفتح الا ان یکون کمثله *

فشکرت الله سبحانه و تعالی علی ما ذکرنی و فی حضرته الجا احضرنی قد تکلم باظهار المحبة و هو خیر متکلم و تقدم بابداء صدق المودة و الفضل المتقدم فاقول شاکرا النعمه و ذاکرا الکرمه

* شعر *

هو الشمس نورا و الخلائق کلهم * یریدون ان یخطوا بساط ظله

وقاه اله الناس عما یشینه * و وفقه للبر و الخیر کله

و السلام و الاکرام

* رقعه اخری *

خصکم الله تعالی بالمواهب السنیه بیمنه و المراتب العلیه

دیرگاه بود که دیدهٔ انتظار بر راه بود که ازان جانب نسیم تفقدی وزیدن گیرد و یا بارقهٔ تودّدی درخشیدن الحمد لله تعالی که آن معنی منتظر صورت بست و آن

دولتِ مترقب بظہور پیوست پایۂ دولتِ صوری کوتاہ ست و کنگرۂ مقصود حقیقی بلند خوشا وقت آن دولتمندی کہ ازان رشتۂ کوتاہ کمند و برین کنگرۂ بلند انداخت

* رباعی *

دل از غمِ دوست دردمندت بادا * ہر درد کہ رو رسد پسندت بادا
بر تافتہ زین پست نشیمن رخ خویش * رو در رہ مقصودِ بلندت بادا

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

* جوابِ مولانا شمس * رباعی *

حَبِیْبٌ بِصَحِیْفَةِ الْوِلَا حَیَّانِیْ * اَحْیَاهُ اللّٰهُ مِثْلَ مَا اَحْیَانِیْ
خوشوقت دبیری کہ بدین آسانی * از نوکِ قلم کند عبیر افشانی

آثارِ خامۂ مشکبار علیٰ مرور الدہور والاعصار زیورِ صحیفۂ روزگار و زینتِ صفحۂ لیل و نہار باد * رباعی *

ز اسرارِ وجودِ خویشت آگاہی باد * آگاہی آنچنانکہ میخواہی باد
فرد اکہ شود صف صفاء اربابِ صفا * جایت صفِ صوفیانِ الٰہی باد

وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَام

* رقعۂ اخری * نظم *

یا رایحة النسیم قولی عالی * فی حضرة من تحبه اقبالی
کو تای جهان مخزن بفارغ بالی * خاطر شکستگان مبادت خالی

چون التفات نامهٔ شریف باین ضعیف رسید چگویم که از فتح آن چه کشود و از مطالعهٔ
آن چه روی نمود موائد ذوق و حضور در ضمن آن اندراج داشت و مواد
ابتهاج و سرور در طی آن اندماج لا یزال رشحات قلم لطائف رقم مسکن آتش
عطش مسکینان باد و السلام و الاکرام

* رقعه بسید احمد لاری * مثنوی *

ای دولت را بوجه باقی راه * اینما کنتم ثم وجه الله
باطنت خازن فصوص حکم * خاطرت حاضر نصوص قدم
دل پاکت که راغب غیب است * روز تا شب مراقب غیب است
هر دم از غیب در تلقی باد * وان تلقیش در ترقی باد

شرح فصوص الحکم تمام سواد شده و حالا به بیاض برده می شود امید است
که عنقریب باتمام رسیده بنظر سعادت انجام برسد و السلام

* عرضداشت بجهت حافظ شمس الدین شاه عراق *

* رباعی *

ای شیفتهٔ جمالِ تو پیر و جوان * دیدارِ تو مقصودِ همه کعبه روان
مشعوفِ لقایت همه را هوش و خرد * مصروفِ دعایت همه را تاب و توان

عرضه داشت آنکه خدمتِ حافظ شمس الدین محمد که مدتِ مدید در خدمت کاری پادشاهِ مغفور مبرور گذرانیده و سابقهٔ دولت و جاذبهٔ سعادتش بخاکبوسِ پادشاهِ عالم پناه رسانیده سرمایهٔ جوانی از دست داده و پای در سرحدِ پیری و ناتوانی نهاده

* رباعی *

موی سیهش رو بسفیدی کرده * افکنده شبش ز روز مشکین پرده
بر لوح شباب کرده بود آنچه سواد * شب آمده آن را به بیاض آورده

التماس آن میدارد که از بارکی مسافرت فرود آمده پای در دامنِ مجاورت کشد و در مقبرهٔ محفوف برحمت و غفران باقامتِ صلوة و تلاوتِ قرآن و سائر خدمات لائقه که آن مقام را شاید بر احسنِ وجوه قیام نماید امیدوار می باشد که این نفس مقبول افتد و این ملتمس مبذول کردد دولت مخلد باد و سعادت مؤبد والسلام

* رقعهٔ بعد از واقعهٔ خواجه عبدالله قدس سره بسمرقند نوشته *

* رباعی *

یا رب چه کنم با که خورم این غم را * وز دل بچه بیرون برم این ماتم را

حیرت زده ام جز این ندانم که فتاد * جان سوز مصیبتی همه عالم را

چون خبر این واقعهٔ هائل و مصیبتِ شامل باین فقیر رسید می بایستی از سر قدم ساخته و آنرا سرمایهٔ سعادتها شناخته والهوار پای در راه نهادی و درین مصیبت با مخادیم دادِ موافقت دادی امّا از کمالِ ضعف و پیری نه مجالِ جنبیدن است و نه طاقتِ آرمیدن هر بندی بدردی پیوسته است و هر مفصلی برنجی باز بسته با وجود این همه موانع گرفتاری به تعهّدِ دیگری و رعایتِ حال از خود ضعیف تری واقع

* رباعی *

امید چنان ست که آن نورِ تمام * کز غیبتِ او صبح جهان گشته چو شام

سر بر زند از زمرهٔ اخلافِ کرام * وز عرصهٔ آفاق کند کشفِ ظلام

* رباعی *

ای لطفِ تو شادیِ دلِ غم زدگان * جمعیتِ وقتِ برهم زدگان

ماتم زدگانِ این دیاریم ونکرد * غیر از تو کسی پرسش ماتم زدگان

هرچند واقعهٔ حضرتِ خواجه مصیبتی ست متساوی النسبة لکافة الانام امّا شکی نیست که تفقدِ فقیرانی که بدروغ یاراست در اخلاص دمی میزده اند و دعوی اخته میکرده مقولهٔ مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود و عجب حالی که تا آمدا

حاملِ رقعہ ہیچ آفریدہ در یمعنی لبِ تفقدی نجنبانیدہ حق سبحانہ و تعالی روز بروز ملازمانِ ایشانرا توفیقِ اقامتِ قواعدِ مروّت و اشاعتِ عوائدِ فتوّت زیادہ گرداناد والسّلام والاکرام

* رقعۂ اخری * رباعی *

رفت آنکہ یگانہ بود در عالمِ خویش * گاہ از غمِ او گریم و گاہ از غمِ خویش
شد یاد دہِ ماتمِ من ماتمِ او * ہم ماتمِ او دارم و ہم ماتمِ خویش

ہر عزیزیکہ ازین نشیمنِ فنا رخت بندد و برفتگانِ عالمِ بقا پیوندد وظیفۂ آگاہ دلان آنست کہ از وی عبرت گیرند و پیش از آنکہ بمیرند بمیرند چہ بمرگ از مرگ نتوان رست واز فنا به بقا توان پیوست * رباعی *

سرمایۂ راہِ عشق دردست ایدل * خوش آنکہ بدرد رہ نوردست ایدل
مردی کن و زہستیِ خود پاک بمیر * تا مرد نمردست نمردست ایدل

معلوم نیست کہ مدّتِ حیات چند خواہد بود و از ان ترا بسند خواہد بود ہر روز را روزِ آخر شمار و روزِ آخر را چنان دار کہ با نچہ نیامیزی کہ چنانچہ ز وی برخیزی

* مثنوی *

کم شو ز املِ فراخ میدان * ہر دم کہ رسد دمِ پسین دان

دل پاک کن از وجودِ مُحدَث * زیراکه کما تموتُ تُبعَث
روی همه در رهِ بقا باد * وز هرچه خدا نه دل جدا باد
والسّلام والاکرام

* بقاضی زادهٔ روم نوشته شد * نظم *

الا هُوم بعد من ملیح الرّوم * وهواه حلّ بقلبی المهموم
لولا رجاء الوصل منه محقّقا * لاختلّ نظم وجودی الموهوم

* قطعه *

شمهٔ از تو معدنِ حسن و جمالِ روم خوش آن * که در هوای تو رخت وفا بروم کشید
رسید پیشِ تو وانم حدیثِ کریمهٔ من * ببین که دور ز رویت چها بروم رسید

بعد از تعرض بعرض تحیّاتِ نجیبات عرضِ غرضه جلال جلّالِ اشکالِ انامفتح النتائج خافیة المناهج علوم حقیقی و فتّاح معاقدِ قواعد عسیرة المدارک عویصة المسالک معارفِ تحقیقی الّذی وفّق بصرف همّته نحو بیان المعانی ببدیع منطقه و فصیح کلامه وفاز ببذل جهده وطاقته بتمهید اصول الدّین و بسط فروعه واحکامه ذو المیل الطّبیعی بتائید الالهی الی ریاضة نفسه الرّضیة لاکتساب الکمالات

اَلحِکْمِیَّۃِ اَلعِلْمِیَّۃِ وَالعَمَلِیَّۃِ * شعر *

شَمْسُ الذَّکَا طَوْرُ العُلیٰ اُذُنُ الهُدیٰ * کَهْفُ الوَریٰ بِمَکَارِمٍ وَرُسُوْمٍ

جَلَّتْ فَرَائِدُ مَدْحِهِ اَنْ تَنْطَوِیْ * فِیْ طَیِّ مَنْثُوْرٍ وَلَا مَنْظُوْمٍ

لَا زَالَ فِیْ حَلِّ الاُمُوْرِ وَعَقْدِهَا * مُتَایِّدًا بِالوَاحِدِ القَیُّوْمِ

وَحَیَاهُ فَیَّاضُ العُلُوْمِ بِفَضْلِهِ * عِلْمًا یُؤَدِّیْهِ اِلیٰ المَعْلُوْمِ

میکرد که چون مفاوضهٔ فضیلت انتما آلذّ من الماءِ الزُّلَالِ علی الظَّمآء

برلب تشنگانِ وادیِ فراق وجگر خستگانِ بوادیِ اشتیاق صورتِ ورود

یافت دلِ غمدیده را صفایِ آن مشرب صافی بصفوت مسرّت وافی رسانید

وجانِ ستم رسیده را عذوبتِ آن موردِ عذب از مرارتِ عذاب هر مخالف ومنافی رهانید

* شعر *

فَقَبَّلْتُهَا ثُمَّ قَابَلْتُهَا * بِصُحْفِ الاَمَانِیْ بِلَا زَیْغِ طَرْفٍ

فَکَانَتْ کَمَا شِئْتُ لَفْظًا بِلَفْظٍ * وَجَاءَتْ کَمَا رُمْتُ حَرْفًا بِحَرْفٍ

از مضمونِ آن چنان معلوم شد که حکایتی که این فقیر گاه گاه بر سبیلِ تمنّا بر زبان

گذرانیده بود و بمسامعِ شریفهٔ بعضی از مخادیم رسانیده در مجلسِ سامی لازال سامیاً

مذکور شده وبامضایِ آن مامور گشته لاجرم تاکیدًا لِلرَّابِطَۃِ المحبّۃِ وَالاِعتقاد

بَل اِنْقِیَاداً لِاَمْرِہِ الْوَاجِبِ الْاِنْقِیَادِ باوجودِ قلّتِ بضاعت وعدمِ استطاعت
وتفرّقِ بال وتشتّتِ احوال وفقدانِ جمعیتِ اسباب ووجدانِ اسبابِ تفرّقہ
از ہر بابِ عُجالۃ الوقت را ورقی چند فراہم آوردہ چون زنبیلِ درویشان دریوزہ کردہ
از ہر گوشہ توشہ واز ہر خرمن خوشۂ سمتِ ارسال یافت وچون فرصت بغایت
تنگ بود وقاصد بیدرنگ آنچہ در نیّت بود باتمام نرسیدہ وآنچہ آغاز کردہ شدہ بود
بانجام نانجامیدہ رجایِ واثق ہست وامیدِ صادق کہ عَنْ قَرِیْبٍ مُجیبِ عَزَّ شَانُہٗ
توفیقِ ترتیب وتلفیفِ آن رفیق گرداناد ومخزونِ خاطرِ محزون را بظہور آوردہ
بمجلسِ ہمایون بانواعِ فضائل مشحون برساند بمنّہٖ وجُودِہٖ والسّلام

* رقعۂ اُخرے *

صحیفۂ شریفۂ منطوی بر عبارات واشاراتِ لطیفہ در اَطْیَبِ اَوْقات رسید قحط رسیدگان
خشک سالِ ہجران را اَطْیَبِ اَقْوَات رسانیدہ جان را خرسندی داد وتن را برومندی

* شعر *

نُقَوّیٰ بِہٖ کَالْغِذَاءِ الَّذِیْ * تَقَوّیٰ بِہٖ مُہْجَۃُ الْمُغْتَذِیْ

درانجا از کلیّاتِ امورِ این فقیر استخبار نمودہ بودند واز جزئیاتِ احوال استفاد
فرمودہ وقتِ خاطر درجریانِ اُمور بر نہجِ سابق ہست وزمانِ حال در تحوّلِ

احوال با ماضی موافق و چون آن سالها مشاهده بود بر ضمیر منیر روشن خواهد بود و بر خاطر عاطر معین * رباعی *

ای کرده حدیث عاشقان دیر بدیر * بر پرسش حال بیدلان گشته دلیر
بر عاشقی از جان و جهان آمده سیر * امروز بود چو دی و دی همچو پریر

حق سبحانه و تعالی همگنان را از گرفتاری بخود برهاند و بگرفتاری بخود گرفتار گرداند بمنه و جوده * الی بعض الاصدقاء بمکة زادها الله تعالی شرفا نوشته شد

* شعر *

من یبلغ حمامات ببطحاء * ممتعات بسلسال و خضراء
سلام فاختة فی غصنها کسرت * جناحها الغیث فی جنح ظلماء

* رباعی *

کی بود یا رب که رو در یثرب و بطحا کنم * گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم
بر کنار زمزم از دل بر کشم صد زمزمه * وز دو چشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم

خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی زائر بیت الله الحرام مجاور روضة النبی علیه السلام مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه و حطیم الساعی بین المروة و الصفا الراعی حق المروة و الوفاء نور الدین حاجی محمد وفقه الله تعالی

تعالی للوقوف بعرفات معرفته وادخله فی زمرة ولاته
الخاصة بکمال رافته تحیات طیبات و دعوات زاکیات منبعث از فرط
شوق و غرام و کمال جد و اهتمام مطالعه نموده اشتیاق بشرف ملاقات و دولت
مقالات متجاوز الحدود و الغایات تصور فرمایند هر چند آن زمین پاکه خلاصه
آب و خاک است و اقامت دران مقام شیوه سلاک چالاک اما حب اوطان
از لوازم ایمان است و صله رحم از واجبات اسلام * ع * جانا بغریبستان چندان
نماند کس * آنچه قبله توجه ارباب دل است همه وقت در همه جا حاصل است
* ع * همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت * شعر *

لا تقل دارها بشرقی نجد * کل نجد للعامریة دار
ولها منزل علی کل ماء * و علی کل دمنة آثار

می باید که من بعد بعد صوری را از میانه بردارد و از یاران و دوستداران کناره
گرفتن مستحسن نشمارد * ع * بیا بیا و زهل داد کان کناره مکن * دیگر التماس آنکه
چون دران موضع مبارک و مجامع متبرک که موطی اقدام انبیا و موطن اسلام
اولیاست دست نیازی بدعا بردارد و فراموشان را یاد آرد باشد که بر هدف
اجابت کارگر آید و کار افتاده را کار بر آید * مصرع *

جانا بدعا زبا فراموش مکن * همه عزیزان علی الخصوص حضرت مخدومی

مدالله تعالی ظلاله العالی در کنف صحت وسلامت وفراغت اند ومنتظر

قدوم شریف می باشند باریتعالی همکنان را از ضلالت وادی طبیعت برهاند

وبسعادت وصول بکعبهٔ حقیقت برساند بلطفه وکرمه این صحیفه غم ونامهٔ هم

اوسط شهر الله الاصم از فاخرهٔ هرات خفت بالزهرات سمت تحریر یافت والسلام

* الی بعض اصدقاء الله المتوطنین *

بحروف اعنی هرمز * شعر *

شمس تنورت واضاءت بهاجرون * ما اسعد الذین الیها یهاجرون

* رباعی *

زین سان که ز ابر دیده دریا بارم * روزی فکند بموج دریا بارم

چون یار گرفته جا بدریا بارست * خواهم بردا این سیل بدریا بارم

مرفوع آنکه احوال این جانی بموجب دلخواه ست ودیده انتظار مقتضای وعدهٔ قدوم

بر راه دولت وسعادت مستدام باد والسلام

* بقاضی مجد الدین یزدی نوشته شد *

وردت علی صحیفة من فاضل * فی الفضل فاق افاضل الآفاق

لَازَالَ مَجْدُ الْاَنَامِ مُمَجِّدُ * حَسَنُ الشَّمَائِلِ طَيِّبُ الْاَخْلَاقِ

* قطعه *

نیِ کلکِ تو طفلِ معنی را * به نباتِ حسن پرورده
غرّهٔ صبح را ز طرّهٔ شام * رشکِ رخسارِ نوخطان کرده
قصّهٔ کوتهِ شبِ دراز مرا * پاره پاره بروز آورده

نامهٔ چون غنچهٔ نو شکفته تو بر تو مشک بیز عنبر بوی که در بهارِ حدّ اعتدال از شاخسارِ لطف و جمال دمیده و از پرتوِ آن نسیمِ وفا و شمیمِ مودّت و ولا بمشامِ جان و دماغِ جنان رسیده در اطیبِ اوقات و ازکیٰ الفتوحاتِ اِنَّ لِرَبِّکُمْ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٌ از ریاضِ فضل و کمال و حدائقِ اکرام و افضال خدمتِ مخدومی اقصوی اعلی اکرمی اکملی افضلی نزہت بخشِ ویرانهٔ رنجورانِ فراق و عطرافشانِ کاشانهٔ مهجورانِ مشتاق گشت * بیت *

غنچهٔ امید بشکفت از نسیمِ وصلِ او * باغِ دل زان غنچهٔ خندان چو گلشن تازه شد

اضعافِ مضاعفهٔ آن معاطفه و ملاطفه که از فحوای آن مطالعه افتاد عجز و شکستگی و تعلّق و دلبستگی بموقفِ عرض رسانیده می شود و چون تکلّف در شرحِ آرزومندی و اشتیاق موهم است بمبالغه و اغراق و آن دابِ منشیان و دبیران است

نہ شیوہ شکستگان و فقیران ازان اعراض نمودہ بر دعا اقتصار مہر ودلا ازال
ظلال فضائل بر مفارق افاضل ممدود باد

* در جواب قاضی عیسی واقع شد *

وَعَلَیْکَ یَا اَھْلَ السَّلَامِ سَلَامِیْ * وَاِلَیْکَ شَوْقِیْ دَائِمًا وَغَرَامِیْ
مَادُمْتُ شَرْحَ الشَّوْقِ کَیْفَ وَلَا یَفِیْ * بِقَلِیْلِ اَشْوَاقِیْ کَثِیْرُ کَلَامِیْ

اعالی کلام ولآلی نظام کہ بسائط حروفش از مواطن وحدت زمزمہ * شعر

کُنَّا حُرُوْفًا عَالِیَاتٍ لَمْ نُقَلْ * مُتَعَلِّقَاتٍ فِیْ ذُرٰی اَعْلَی الْقُلَلْ

بگوش ہوش گوشہ نشینان زاویہ فقر و فنا رسانیدہ و جوامع کلماتش از نشیمن
جمعیت غلغلہ * شعر *

نَحْنُ الْکَلَامُ وَسِرُّ الْحُبِّ مَعْنَانَا * نَحْنُ الْکَلِیْمُ وَطُوْرُ الْعِشْقِ مَغْنَانَا

در کاخ صماخ چلہ داران صومعہ صدق و صفا انداختہ چون معشوق عربی نژاد
جواہر نکات توحید حمائل با دلدار فارسی نہاد شمایم اسرار تفرید بر شمائل * شعر

عَجَبٌ مِنْ سَرِیْ فِیْ لَیْلِ طُرَّتِہٖ * اَغْنَتْہُ غُرَّتُہُ الْغَرَّاءُ عَنِ السُّرُجِ
وَاِذْ ضَلَلْتُ بِلَیْلٍ مِنْ ذَوَائِبِہٖ * اَھْدٰی لِشَخْصٍ بِدَیْ صُبْحًا مِنَ الْبَلَجِ

* بیت *

در ساعتی که صد در دولت گشاده بود * فضل ازل بهر لقیان رخ نهاده
رسید بهر یک جداجدا بشارت * شعر *

أَهْلاً بِمَا لَمْ يَكُنْ أَهْلاً لِمَوْقِعِهِ * قَوْلُ الْمُبَشِّرِ بَعْدَ الْيَأْسِ بِالْفَرَجِ
لَكَ الْبِشَارَةُ فَاخْلَعْ مَا عَلَيْكَ فَقَدْ * ذُكِرْتَ ثَمَّ عَلَى مَا فِيكَ مِنْ عِوَجِ

رسانیده دیدهٔ محروم از نور شهود از آن تجالی بانوار حقائق متلالی جمال شاهد وحدت
روی از دل بسر معنی رسیده پرسید که * شعر *

أَسَنَا بَرْقٍ بِالْأُبَيْرِقِ لَاحَا * أَمْ فِي رُبَى نَجْدٍ أَرَى مِصْبَاحَا
أَمْ تِلْكَ لَيْلَى الْعَامِرِيَّةُ أَسْفَرَتْ * لَيْلاً فَصَيَّرَتِ الْمَسَاءَ صَبَاحَا

و دل پرده نشین حجب نموده از حقیقت یکانکی ربوده بمطالعهٔ آن پرده دریچی
گشوده با دیده جز صورت ندید گفت * شعر *

يَا أُخْتَ سَعْدٍ مِنْ حَبِيبِي جِئْتِنِي * بِرِسَالَةٍ أَدَّيْتِهَا بِتَلَطُّفِ
فَسَمِعْتُ مَا لَمْ تَسْمَعِي وَنَظَرْتُ مَا * لَمْ تَنْظُرِي وَعَرَفْتُ مَا لَمْ تَعْرِفِي

آنگاه نسیم فیض حیات از منظر دیده بسرا پردهٔ دل خرامید اثر آن بظلمت آباد
آب و گل سرایت کرده همه اجزای وجود از آن نسیم متنسم گشته هر یک بسرور
فرخنده ورود مترنم که * شعر *

اَرَجُ النَّسِیْمِ سَرٰی مِنَ الزَّوْرَاءِ * سَحَراً فَاَحْیَا مَیِّتَ الْاَحْیَاءِ
اَهْدٰی لَنَا اَرْوَاحَ نَجْدٍ عَرْفُهٗ * فَالْجَوُّ مِنْهُ مُعَنْبَرُ الْاَرْجَاءِ

لایزال از رشحاتِ سحابِ مطیرِ آن خاطرِ خطیر کشتِ امیدواران تازه باد و از نغماتِ نوای صریرِ آن خامهٔ دل پذیر بزمِ سماعِ هواداران پر آوازه نمیدانم که در مقابلهٔ آیاتِ اعجاز نمایاتِ عیسوی که مجدداً بمقتضای وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ اِنشای نشاتِ مرغِ محتبی کرده به نفسِ روح بخش فَتَنْفُخُ فِیْهِ جانی تازه از اخلاصِ بوی در آورده به نیروی پر و بالِ شوق در هوای فسیحِ فضای فَیَکُوْنُ طَیْراً بِاِذْنِ اللّٰهِ پروازش داده چگویم چه نویسم هرچه گویم از سادگیست و هرچه نویسم از افتادگیست * قطعه *

گرچه تابد کرمِ شب تاب از سوادِ شب کجا * نورِ او در شمعِ خورشید و چراغِ مه رسد
حقهٔ کحل الجواهر کاو رد کحال شهر * کی بگردِ توتیای اُبْرِئُ الْاَکْمَهَ رسد

هر حرفی که بر صفحهٔ بیانِ این ساده لوح صورتِ تحریر یابد نمونهٔ خواهد بود از آثارِ آن خامهٔ گوهر بارِ حقائق که این جا نموده و هر پرتوی که بر آئینهٔ ضمیرِ این صافی عقیدت جلوهٔ نمایش پذیرد شعشعهٔ خواهد بود از لمعاتِ آن خاطرِ فائضُ الانوار که اینجا تافته
فَمِنَ الْبَحْرِ یَسْتَفِیْضُ الْغَمَامُ وَ یُفِیْضُ عَلَیْهِ مَا یَسْتَفِیْضُ

* قطعه *

من چو گوهم گشته راسخ در مقام اتحاد * تا نگوئی کز خطاب تو جواب من جداست
نیست واقع در میان ما بغیر از یک سخن * گر و بینی نام آن آنجا ندا و اینجا صداست

بازای هر حرفی ازان نامه بشرح حروف اصلیه مرقوم و در برابر هر کلمه ازان صحیفه بکشف اصول کلیه موسوم دعواتی چون حقائق توحید رهائی ده محجوبان مضائق تقیید و تحیاتی چون لوامع تفرید خلاصی بخش محرومان مراتع تقلید منبعث از مقام

* شعر *

اَنْتَ الْمُلَقِّنُ سِرِّيْ مَا اَفُوْهُ بِهٖ * وَاَنْتَ نُطْقِيْ وَالْمُصْغِيْ لِنَجْوَائِيْ

و منتشی از نشای * شعر *

مَشْهُوْدُ عَيْنِيْ فِيْكُمْ حِيْنَ اَدْعُوْكُمْ * لَئِنْ بِهَا اتَّحَدَ الْمَدْعُوُّ وَالدَّاعِيْ

* ع * از زبان عشق هم بر عشق املا میرود * بعین رضا مستعد و از فروغ بِيْ يَبْصُرُ ملحوظ باد و بحسن اصغا مستمد و از صدای بِيْ يَسْمَعُ محظوظ هرچند نزاع والتباع بدولت اتصال و سعادت اجتماع نظر بوحدت حقیقت بود در خیز امتناع ست اما قیاس بکثرت صورت نمود که کارگاه استیلای حکم نسبت و اعتبارات ست از قبیل ممکنات

* شعر *

لو همت من الشوق فلا لوم علیک * الجسم لدی لکن الروح لدیک
التائق والشوق ما یفترقان * شوق منی الی او منک الیک

* رباعی *

ای که شبم چو صبح فیروز بتست * صبحم خورشید عالم افروز بتست
شوقم بخود از انکه بخود دور استم * کم باشد از انکه از من امروز بتست

دیر گاه بود که در خاطر خاطر میگذشت که تفسیر سوره اخلاص و تقریر صورت اختصاص قلمی کرده همت عرض یابد اما بواسطه توهم گستاخی در حیز توقف و تراخی میماند بحمد الله سبحانه که تحریک این سلسله و تسلیک این مرحله بعنایت بی غایت منعم علی الاطلاق المبدء بالنعم قبل الاستحقاق ازان جانب بظهور آمد آری آری * ع * * اینها از تو آید و چنین ها تو کنی * حق سبحانه و تعالی همگنانرا نظر بصیرت از صورت کثرت در معنی وحدت داراد و وجهه همت از انجمن تفرقه در نشیمن جمعیت والسلام والاکرام

* رقعه اخری * رباعی *

نکهت یوسف رسید از کاغذین پیراهنی * پیر محنت دیده را داد چشم روشنی
نامه آمد از ان کام و قلم آمد بدست * شکر آن ناید بصد دفتر ز دست چون منی

بعد از عرضِ نیازمندی و شکستگی و شرحِ تعلق و دلبستگی بسمعِ شریفِ خادمان آستانہ و ملازمانِ دولت خانہ خدمتِ مخدوم زادہ قُرّۃُ عینِ السّعادۃ قبلۃِ وَجہِ الارادۃ مظہرِ اسرارِ اولیاءِ اللہ مہبطُ انوارِ اربابِ التّیقّظ وَ الانتباہ بلّغہ اللہُ تعالیٰ الیٰ منتہیٰ معارجِ الرّجال وَ واصلہ الیٰ اقصیٰ مدارجِ الکمال

*** قطعہ ***

وانکہ در ساحتِ بستانِ ولایت زادہ است * پرورشِ فیضِ عنایت بہ نباتِ حسنش
وانکہ عطّارِ صبا بوی زخلقش بردست * کین ہمہ عطر فشانی ست بہر انجمنش

رسانیدہ می شود کہ چنین استماع می افتد کہ چنانکہ مزاجِ لطیفِ ایشان بر التزام مکارمِ اخلاق و مراسمِ رسوم مفطور آمدہ ہمچنین اوقاتِ شریفِ ایشان بر اکتسابِ معارف و اقتناصِ علوم مقصور افتادہ امیدواری چنان ست کہ بزودی کار آن ساختہ و ضمیرِ منیر از شغلِ آن پرداختہ طریقۂ معہودۂ آبای کرام و قاعدۂ مرسومِ اجدادِ عظام را قدّس اللہُ اسرارہم وَ افاض علی المسترشدین انوارہم کہ غالباً نیز از آن خالی نخواہند بود بمرتبۂ کمال رسانندہ عالمی را بآن روشن گردانند تائیداتِ الٰہی و امداداتِ نامتناہی مؤیدِ حال و منجحِ امانی و آمالِ ایشان باد بالنّبیّ و آلہ الکرام والسّلام والاکرام

* رقعه بخواجه مجد الدین نوشته شد * رباعی *

محمود که سوده بود عمری چو ایاز * بر خاک درت به بندگی روی نیاز
رفته ز در ت ز بی رهی راه دراز * زان بی رهی اکنون پی عذر آمده باز

التماس آن دارد که عذر از وی قبول نموده و جرم وی عفو فرموده بنظر عنایت ملحوظ کرده و از حسن رعایت محظوظ دولت مستدام باد و سعادت علی الدوام والسلام

* رقعهٔ اخری *

لا زال قدرکم علیًّا و علوّ قدرکم بین الاعالی جلیًّا * بیت *

دل باد بنعمهای الهی شادت * خاطر ز سرور غافلان آزادت
کردم حرفی بکلک اخلاص رقم * باشد که باین بهانه آیم یادت

چنان استماع می افتد که خدمت ایشان را اجتناب تمام از مخالطهٔ اصحاب عادات و رسوم واقع است و اقبال کلی بر مذاکره ارباب معارف و علوم حاصل امید وار چنان است که حق سبحانه و تعالی این قاعده را مستمر دارد و ایشان را بر این طریق مستقر بلکه خاطر شریف ایشان را از هر چه از آن گزیر است مصروف دارد و بآنچه ناگزیر است مشغوف والسلام والاکرام

* رقعهٔ اخری * بیت *

* رساند از دست قاصد نامهٔ سوی وفاداران *

* نه نامهٔ کاغذی بلکه مرهم از بهر دل افکاران *

چنان معلوم شد که بهمین دم و قدم این قاصد مرضی الشیم صحادیم استدعای مقدم شریف کرده اند امید هست که عن قریب این دولت بحصول رسد و این سعادت بحصول انجامد مقاصد بروجه اکمل حاصل باد و مطالب بطریق اجمل متواصل باد والسلام والاکرام

* رقعهٔ اخری * رباعی *

هرچند که شوخ و تندخویت بینم * میل دل عالمی بسویت بینم
بر رخ سر زلف مشکبویت بینم * بکشا سر زلف را که رویت بینم

امیدواری چنانست که چهرهٔ مقصود که در پس پردهٔ اسباب متواریست عن قریب مکشوف گردد و مشهود و السلام

* رقعهٔ اخری * شعر *

قد فلت من المهیمن القیوم * ما کنت ارُوم من آمالی الرّوم
خطاً رقموا و قلبی الملهوف * لم یسل من الراقم بالمرقوم

ملاطفه که در ملطفهٔ شریفهٔ خدمت سیادت مآبی سعادت اکتسابی نسبت بفقیران

وقوع یافته بود سرمایهٔ نازش و پیرایهٔ نوازش گشت لازال آفتِ عینِ الکمال
از ساحتِ جاه و جلالِ ملازمان مصروف باد

* رقعهٔ اخرے *

حَلَّتْ بِصَوْبِہِمْ قَلْبِي الْمَهْمُوْم * اَهْوَاءُ مَمَالِكِ عَظِيْمِ الرُّوْم
مُذْ بَلَّغَهُمْ مَا رَقَمَتْ اَنَامِلِيْ * فِيْ طَيِّ كِتَابِ شَوْقِيَ الْمَخْتُوْم

بعد از رفعِ شکستگی و نیاز مرفوع نوابِ کامیاب حضرتِ شہریاری خداوندی
مَدَّ اللّٰهُ ظِلَّ عَوَاطِفِهٖ وَعَوَارِفِهٖ عَلٰى مَفَارِقِ الْمُسْلِمِيْن آنکه دریں ولا
مجمعِ لطائف و مقبولِ طوائف فلان بر راحلۂ نزول و ارتحال نشسته احرامِ حریم
آن کعبۂ جاه و جلال بسته بود لاجرم فقیرانِ مخلص خود را بوسیلۂ وی بخاطرِ شریفِ
ایشان گذرانیدند و انواعِ تضرّع و تخشّع بموقفِ عرض رسانیده ملتمس آنکه
مُشارٌ الیه را بنظرِ التفات و اهتمام ملحوظ دارند و از موائدِ اکرام و احترام محظوظ
دولتِ دوجهانی و سعادتِ جاودانی میسّر باد والسّلام

* رقعهٔ اخرے * رباعی *

هر کس که بسرِّ عشق دمساز آید * بر تفرقها جمله سرافراز آید
ور آن سر رشته اش عیاذاً باللّٰه * از دست شد آن به که بتن باز آید

چون عزیزی را برکتِ صفای ارادت و صدقِ عقیدت بطائفهٔ از اهلِ الله در سلوکِ طریقهٔ ایشان فی الجمله جمعیتی روی نماید و بواسطهٔ تسلّطِ هوا جسِ نفسانی و وساوسِ شیطانی و مخالطهٔ اخوانُ السّوء ازان طریقه اعراض کند وآن جمعیت بتفرقه مبدّل گردد و هر چند حیله انگیزد و دست و پا زند آن تفرقه مضاعف شود ممکن است که سببِ آن تفرقه ها اعراض ازان طریقه باشد که تلافیِ آن جز باقبال بران طریقه والتجای تمام بهمم عالیه وارواحِ طیبهٔ آن طائفه نتوان کرد هر چند امثالِ این سخنان طورِ این کمینه که بهمین معنی گرفتارست نیست امّا می شاید که گفتار گرفتاری را بر ہاند و برکتِ این رہائی بصاحب گفتار رسد * ع *

* منگر که چه میگوید منگر که میگوید * والسَّلامُ عَلیٰ تابِعِ الهُدیٰ

* رقعهٔ اُخریٰ * رباعی *

هر کس که ز دورِ دیده روزی روییت * گر خود برود هزار سال از کوییت
در گردنِ جان کمندِ شوق از موییت * مشکل که دگر روی نیارد سوییت

بعد از رفعِ نیاز معروض آنکه خدمتِ مولوی اعظمی مولانا شیخی که پیش ازین بدولتِ ملازمت رسیده بود و انواعِ الطافِ ملازمان شاملِ حالِ خود دیده بازش نسیمِ عنایت بمشامِ جان وزیده و جاذبهٔ همان دولتش عنان گرفته

بآنصوب کشیده شک نیست که بیشتر از بیشتر بحسن التفات و اهتمام سربلند خواهد شد و از خوانِ اکرام و احترام بهره مند خواهد گشت دولتِ دوجهانی

وسعادتِ جاودانی میسر باد والسلام

* رقعهٔ اخری * رباعی *

ای مرغ اگر شوی سوی تبریز تیز پر * از حالِ ما ببر بر تبریزیان خبر

کامشب شده ست خرقهٔ اربابِ فقر را * دامان و جیب خشک و تنر زر تر

معروض آنکه جمیع فقرا و مساکین آدم وار بین الماءِ والطین در قریهٔ نعمت آباد که

از زوالِ نعمت ایمن باد دست از خود شسته اند و مشغول بدعاگوئی و خیرخواهی

در انتظارِ نوشتهٔ خواجه شاهی نشسته * بیت *

چه خوش باشد که از فضلِ الهی * گدایان را رسد منشور شاهی

دولتِ دوجهانی وسعادتِ جاودانی محصّل باد والسلام

* سفارشنامهٔ دیگر باسم سبحانی *

صاحب فضلِ جلی مولانا درویش علی که در صفتِ کتابت انگشت نماست و در صناعت

نظم و غزل و فرد و بی همتا میانِ اصحابِ قلم بخوش نویسی مشهور است و بر زبان

اربابِ بیان بخوش نویسی مذکور * قطعه *

آنکه پاک و لطیف میگوید * گر قصیده و گر غزل ویسی است
در حساب هنر اکر دکران * بیست باشند فی المثل وی سی است

دیر گاه ست که گوشهٔ خاطری بجانب این فقیر میدارد و از زمرهٔ محبان و مخلصان می شمارد و ملتمس از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مخادیم آنکه هرجا تشریف حضور ارزانی فرمایند مقدم شریف او را مغتنم دانند و شرائط تعظیم و توقیر تقدیم رسانند هرچند باظهور فضائل و شمائل او مشغولی باین سفارش فضولی مینماید چون بنا بر الحاح و اقتراح او بوده باشد هر که داند بی شبهه معذور فرماید حق تعالی همکنان را از خود رهائی و با خود آشنائی کرامت کناد بالنبی وآله الامجاد

* سفارشنامهٔ دیگر باسم سیفی بخاری *

خدمت فضائل مآب لطافت اکتساب مولانا کمال الدین سیفی که در لطف غزل و حسن مقال عدیم المثال اند و در حدت ذهن و دقت خیال مشرف بمرتبهٔ کمال در صناعات تعمیه نامدار آنرا نام گم کرده و در حل معمیات بمشکل کشائی نام برآورده میدان قافیه سنجان در مقام مقاولهٔ ایشان تنک و میزان عروضیان در معرض معارضهٔ ایشان بی سنک مدت مدید پرتو التفات بر کلبهٔ تاریک نشینان انداخته اند و مشام ذوق ایشان بروائح انفاس خود معطر

ساخته ماٴمول از مکارم اخلاق ایشان آنکه در غیبت و حضور رعایت حقوق صحبت
و شرائط آن لازم دارند و در سفر و حضر اقامت وظائف دعای خیر واجب شمارند
حق سبحانه و تعالی همگنان را از ظلمت گرفتاری بخود برهاند و بروشنائی بخود
برساند بالنبی و آله الامجاد الکرام علیه الصلوٰة و السلام

* رقعهٔ اخری *

منشور سعادت دوجهانی و مشهور کرامت جاودانی اعنی نوازشنامهٔ نامی و
گزارش صحیفهٔ سامی که از کلک معانی نگار دُرر نثار ربیبهٔ بهبیر نیکو تقریر صحبت
صورت پذیرفته بود در آسعد ازمنه چون دم مسیح روح افزا و چون نفس فسیح
فرح افزا وارد گشت و از شبستان لا تیاسوا من روح الله نسیم صبح خیر
بطمئن قلبی رسانید چون مضمون صحیفهٔ عزّ و قبول مخبر خیر لازم الابتهاج صحت
مزاج ملائک صفات حقائق درجات ایّد الله معالیه و ایّد موالیه بود موجب
آسایش روح و سرمایهٔ فتوح گشت * ع * فشکراً حمیداً و حمداً جدیداً
بتقدیم رسانیده شد امید که دائماً آن ذات بابرکات از نقائص الواث
کدورت جسمانی مصقول و مفروق بوده بانوار تجلیات ساطعهٔ رحمانی موصوف
و مقرون باشند بمنّه و جوده ثانیاً چگونگی حال این سرگشتهٔ دیار تعب و حرقت

وحریقِ زاویۂ نیرانِ لہب دارندہ عریضۂ عزیز اللقا اعزّہ اللہ بعرض خواہد رسانند

• توقعکہ بفاتحہ مساعدت فرمایند ظلِّ حیات ممدود باد

※ بر پشتِ کتاب ہفت اورنگ بسلطانِ روم نوشتہ بود ※

این مجموعہ ایست مسمّی بہفت اورنگ مشرّف بشرفِ قبولِ دانشورانِ صاحب فرہنگ برسم خزانہ و اسم کتاب خانۂ شہریارِ اعظم خداوندکارِ عالم عامرِ مصرِ دولۃِ القیاصرۃ کاسرِ قدرِ صولۃِ الاکاسرۃ الذی امتاز من ذوی السّلطنۃ کما امتازت من شہور السّنۃ الاشہر الحرام اعنی السّلطان ابن السّلطان ابا یزید الرّوم اللہ ابقاہ فخر السّلاطین ربّاہ فی الدّنیا والدّین اللہ ایّدہ واللہ ایّدہ فی مسند العزّ محفوفاً بالتمکین حرّر ذلک فی سادس شہور السّنۃ السّابعۃ من السّنوات المنیفۃ علی التّسعین من المائۃ التّاسعۃ من الہجرۃ النّبویۃ

※ بسلطانِ روم جہان شاہ کہ حقیقی تخلّص میکرد ※

※ دیوانِ خود فرستادہ بود در جوابِ او نوشتہ شد ※

※ نظم ※

بدہ ساقی آن جامِ گیتی نمای ※ کہ ہستی ربایست و مستی فزای

بمستی ز هستی رهائیم ده * بمستان عشق آشنائیم ده
بزن مطرب آن نغمهٔ دل نواز * که در پردهٔ دل بود پرده ساز
بشکرانه کز پردهٔ کفبت و کوی * عروسان معنی نمودند روی
ز گلزار فردوس آمد گلی * بسر منزل بی نوا بلبلی
ز باران جود سحاب کرم * زلال بقا یافت خاک عدم
ز دریای اسرار فیض جدید * بلب تشنگان سواحل رسید
سخن کوته از زادهٔ طبع شاه * که دانش مآب است و عرفان پناه
همایون کتابی چو درجی ز در * رسید از گهرهای تحقیق پر
در و هم غزل درج و هم مثنوی * هم اسرار صوری و هم معنوی
شده طالع از مطلع هر غزل * فروغ تباشیر صبح ازل
ز مقطع چگویم که هر مقطعی * که فیض ابد را بود منبعی
بصورت پرستان کوی مجاز * ز شاه حقیقی نشان داده باز
چو در مثنوی داده داد سخن * نوی یافته رازهای کهن
در او در الکتاب اسرار ام الکتاب * ز هر مصرعش عقل را فتح باب
ز هر نامهٔ دلکش و دل کشای * که شد جان عطار از و عطر سای

بود مثنوی لیکن آن مثنوی * که شد فائض از خاطر مولوی
زبس گل که از راز و در وی شکفت * همی شایدش گلشن راز گفت
بود پایهٔ آن سخن بس بلند * کی آنجا رسد وصف ما را کمند
سخنهای شه کز دل پاک خاست * بپاکان که شاه سخنهای ماست
برین نکته باشد دلیل تمام * کلام الملوک ملوک الکلام
من از وصف گفتار شه قاصرم * بدحش چه سان ره برد خاطرم
چو خفاش رانیست نور بصر * که بیند بروی زمین عکس خور
کجا آورد هرگزش دیده تاب * که بیند بر اوج فلک آفتاب
فرو بند جامی زبان مقال * که تنگ است اینجا سخن را مجال
چو رسمی ست دیرین که ختم سخن * بود بر دعا بر دعا ختم کن
الا تا قوابل ز فیاض جود * پذیرند همواره فیض وجود
دل پاک شه قابل راز باد * در فیض بر خاطرش باز باد
سپهرش بفرمان جهانش بکام * دعاگوی او انس و جان والسلام

* رقعهٔ اخری بسلطان روم نوشته شد * مثنوی *

طاب ریاک ای نسیم شمال * قد وسر نحو قبلة الآمال

نفس از بوی صدق مشکین کن * راهِ اخلاص رفتن آئین کن
از خراسان به بند بارِ نیاز * راه بردار بملکِ روم انداز
چون رسیدی زراه راه بپرس * بارگاهِ جلال و جاه بپرس
چهره بر خاکِ راهِ دربان سای * با جازت زمین ببوس و درای
پیشِ شاهِ مجاهد و غازی * بکشا لب به نکته پردازی
کای ترا دوده علا مسند * ملکِ میراثِ تو ابا عن جد
اصلِ تو تا بآدم ار شمرند * همه مسندنشین و تاجورند
خاست زیشان جهاتِ فخر نخست * لیکن امروز فخرِ جمله بتست
کم کسی بر سریرِ جاه و جلال * چون تو کرد اکتسابِ فضل و کمال
مشکلِ حکمت از کلام تو حل * منطقِ تو بیانِ هر مجمل
راهِ مشائیان زتو واضح * نورِ اشراقیان زتو لائح
طبعِ پاکِ ترا که وقّادست * فهمِ حکمت طبیعی افتادست
بر دلت حکمتِ الهی تافت * که رخ از ظلمتِ ملاهی تافت
فکرِ تو زد سوی ریاضی رای * شد ریاضی ریاضِ خلدآرای
هست پشتِ شریعتِ نبوی * به نوی از مساعیِ تو قوی

محتدِ کفر و معبدِ اصنام * شد ز جهدِ تو قبة الاسلام
حسنِ تدبیرِ تو بحرب و قتال * کرده قلعِ قلاعِ کفر و ضلال
مقبلی بر مراسمِ اشفاق * معجبِ مضی از ذمائم اخلاق
جمع در ذاتِ تو برغمِ حسود * حکمت و عفت و شجاعت و جود
بحر و کانی به بخششِ پیوست * بلکه بر روی زحجر و کان هم دست
کان ز دستت بسنگ شده پنهان * وز کفت بحر کف بروی زنان
تا بود ذروهٔ فلک ممکن * تا بود نقطهٔ زمین ساکن
روشن آن بو فقِ رای تو باد * شرفِ این بخاکِ پای تو باد
ای معنبر نسیم نافه گشا * چون بپردازی از ثنا و دعا
ورقِ چند نظم های غریب * لائقِ طبعِ هوشمندِ ادیب
با تو همراه میکنم زنهار * زان غریبان بنزدِ شه یاد آر
عرض کن در حریمِ مجلسِ او * این محقر هدیه را و بگو
أَرْسَلَ النَّمْلُ مِنْ خُلُوصِ وِدَادٍ * لِسُلَيْمَانَ رِجْلَ جَرَادٍ
قَائِلًا ذَاكَ مُنْتَهَى جُهْدِي * وَالْهَدَايَا بِقَدْرِ مَنْ يُهْدِي
ثُمَّ أَوْجِزْ مَخَافَةَ الْإِبْرَامِ * وَاخْتَتِمْ وَالسَّلَامُ وَالْإِكْرَامُ

رقعۂ اُخریٰ

تحیۃٌ من اللہ مبارکۃٌ طیّبۃٌ علی المجلس المحفوف بالمجد والعلی
وبالعزّ والاقبال والعلم والتقی امّا بعد فلمّا وصلت رقعتہ الشّریفۃ
وصحیفتہ المنیفۃ منبئۃً علی سلامۃ ذاتہ ومفصحۃً عن استقامۃ
حالاتہ شکرت اللہ علی ما وصل الیَّ عند ورودھا من الذّوق
والحضور وحمدتہ علی ما حصل لدیَّ بعد مطالعتہا من البھجۃ
والسّرور ثمّ اجبتہا بلسان المحبّۃ والاخلاص وقابلتہا ببیان العبودیّۃ
والاختصاص لکنّی اعرضت خوفًا من السّمعۃ والرّیاء عن کثیر
ممّا ھو سنّۃ اھل الانشاء واختصرت علی ما ھو واجب علی الاحبّاء
من وظائف الدّعاء * ع * یدیم الٰہ العالمین علوّہٗ *
ویبقیہ فیما شاء ما امکن البقاء والسّلام والاکرام

رقعۂ اُخریٰ

ہر کہ یکبار رکشاید بسر کوی تو بار * نیست دیگر بدیارِ خودش امکانِ قرار
عرضداشت آنکہ جنابِ سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت اکتسابی
ادام اللہ فضائلہ بنا بر سابقۂ محبّتی ورابطۂ مودّتی کہ دیرا در سابق ایّام با خدّام

سدۂ سدره مقام صورتِ استحکام یافته بود و پیوندِ الفت از وطنِ مالوف و مسکنِ مانوس یکبسته ست و احرامِ انتظام در سلکِ ملازمان بسته شک نیست که بعد از مساعدتِ توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد بی فضولی التماسِ فقیران مشمولِ عواطفِ کریمانه و عنایاتِ بی علّت و بهانه خواهد بود

* بیت *

مَشرِق و مغرِب چو بگرفت ست نورِ آفتاب * چون کسی گوید که بر بام و در درویش تاب

ساحتِ عزّ و جلال نظراتِ لطفِ مُهَیمِنِ مُتعال محفوف باد و آفتِ عَینِ الکمال از جلوۂ آن جاه و جلال مصروف و السّلام

* بشرف خان نوشته بود *

* بیت *

شَرَفِ خوانِ کریمان چه بود آنکه کنند * اهلِ حاجات از ان مُلتمسِ خویش طلب

مُلتمس آنکه چون جنابِ سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت اکتسابی اَدَامَ اللّٰہ فَضَائلہ که سابقاً بچشمِ عنایت ملحوظ شده و از کفِ کفایت محظوظ گشته بحکمِ آنکه

* بیت *

بد خوشدۂ لطفِ توام نیست عجب * گر بارِ دگر روی بسوی تو کنم

عزیمتِ آن دیار کرده بشرفِ دست بوس خواهد رسید شک نیست که چنانچه
مقتضای مکارمِ اخلاقِ ایشان ست اِلتفات خواهند نمود و در مهمی که رجوع
نماید حسبُ المقدور اہتمام خواهند فرمود ظلِّ مکارم و معالی مدی الایام
واللیالی ممدود باد والسلام

* رقعۂ اُخری *

اَدَامَ اللّٰہُ تَعَالیٰ بقاءَہٗ زینًا للدّنیا والدّین وعلیًا فی مدارج العلم والیقین

* قطعہ *

شنیدم کہ بر تافتی روی ہمّت * زمیلِ زخارف بنیلِ معارف
ازین شغل پاکیزہ مصروف بادا * وجوہِ شواغل عیونِ صوارف

چون درین ولا فلان عازم بود لازم نمود رفع دعا کردن و خود را فرا خاطرِ
عاطر آوردن والدّعا معاد والسلام والاکرام

* بر ظہر کتابی بعد از مقابلہ نوشتہ شد *

چون این مخدّرہ حوراء حلیہ حلّۂ کتابت پوشید و حلیِ تصحیح و مقابلہ بست وقت
آن آمد کہ بر منصۂ عرض در خلوت خانۂ بیتُ الکتُب بیشتر خاطرِ اعنی
ذی الفکر الثاقب والرای الصائب لا زال مجد الانام مجددًا

مجدّاً جلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ کرده واز قبلهٔ حسن قبول محظوظ * مثنوی

چون پس از تصحیح یابی در کتاب * جابجا حرفی زبر وجه صواب
عذر آن باشد ذکی را متّضح * قد ابی اللّٰه ان یصح الّا کتابه

* رقعهٔ اخری *

بعد از رفع مراسم اخلاص بلسان افتقار واختصاص مرفوع آنکه خدمت اخوی وجناب مولوی را احسن اللّٰه عاقبته وادام عافیته که عزیمت آن کعبهٔ آمال کرده وروی توجّه بدان قبلهٔ اقبال آورده از بار یافتگان آن آستان که سر منزل را استانست التماس تفقّدی واستدعای تودّدی می باشد امّا * قطعه *

چه حاجت که گویند با آفتاب * که بر فرق نزدیک یا دور تاب
چو خورشید تابان دهد فیض نور * نه نزدیک محروم ماند نه دور

توفیق رفیق باد والسّلام

* به بعضی از مشایخ که بر کنارهٔ مکتوب دیگری شکایت کونه نوشته بود *

* قطعه *

مرا چه زهره که این آرزو بدل گذرانم * که بهر من ثمر از نخل کلک خویش فشانی
بس این کرم که ز کاغذ چو بر طبق کنی آنرا * طفیل دیگرانم بران بکناره نشانی

شکر خامهٔ لطائف نگار که بر حواشی نامهٔ نامدار این مهجور بر کران مانده از مجلس حضور را
آرزوی دل در کنار نهاده و این رنجور ناتوان افتاده بر بستر عجز و قصور را نسخهٔ
شفای عاجل فرستاده بزبان شکسته ادا نتوان کرد و بسخنان مرهم بسته
استقصا نتوان کرد لاجرم طی بساط شکر کرده و روی به بسیط عذر آورده میگوید

* قطعه *

گر زهر برگ گیاهی دهدم دهر زبان * شکر یک رشحه ز ابر کرمت نتوانم
ور زهر شاخ درختی کندم چرخ قلم * شرح یک نقطه ز نوک قلمت نتوانم

التفات خاطر خطیر که حالیا این فقیر از معاتبهٔ دل پذیر بر تقصیر توجه از نواحی مرو و ماخان
بمواقع اشراق آن آفتاب خاوران درمی یابد اگر آن زمان در یافتی هر آینه از سر
قدم ساخته و آنرا سر همه سعادتها شناخته بخدمت شتافتی امّا چه سود چون آفتاب
این عنایت آن روز پرتو نینداخت و سر مفاخرت نیازمندان را باوج عزت
و ذروهٔ کرامت نیفراخت * رباعی *

یک چند بخاک مروم افتاده نزول * مروی خبری از تو نیاورد رسول
تا یافتمی از آن خبر بوی قبول * برداشتمی بسوی تو راه وصول

و تمهید این حکایت نه اظهار خاطر ماندگیست و شکایت بلکه تکلفیست در عذر تقصیر

وتجلّی در رفع خجالت وتشویر والّا ذرّهٔ حقیر را با آفتاب خاوری چه مجال این
نوع زبان آوری و یارای این گونه حجّت دداوری * رباعی *
ای رای تو ز آفتاب خاور انور * خاری بمثل کز تو دمد در بستر
آن خارم اگر ز گل نیاید خوشتر * خاک همه دشت خاورانم بر سر
سخن دراز گشت وگستاخی از حدّ ایجاز درگذشت ظلّ عالی وسایهٔ مکارم ومعالی
بر مفارق اداني واعالي مدی الایّام واللّیالی ممدود باد بالنّبیّ وآله الکرام
علیه وعلیهم التّحیّة والسّلام

* درجواب مکتوب بعضی از صدور *

* که استدعای جواب کرده بودند *

وَرَدَتْ عَلَیَّ صَحِیْفَةٌ مِنْ مُفْضِلٍ * حَظِیَ الْاَنَامُ بِفَضْلِهٖ وَنَوَالِهٖ
لَازَالَ مَمْدُوْدًا عَلٰی کُلِّ الْوَرٰی * فِیْ مَسْنَدِ الْاِقْبَالِ ظِلُّ جَلَالِهٖ

* قطعه *

بنام رهی نامهٔ نام زد شد * ز عالی جنابی صدارت پناهی
غلام[۱۲]
نکو نامهٔ منشور لطفی که باشم * به تشریف آن تا قیامت مباهی
شکر نامهٔ مشکین طراز و عذر خامهٔ مسکین نواز ملازمان آستان رفیع

ز آن مالا نا الکلّ شریفٍ و وضیعٍ میسور قلم شکسته زبان اللسان و مقدور زبان
حسیر البیان نبود لاجرم تقاعد از ادای آن واجب نمود * رباعی

در عهدهٔ عذرِ آن لطف خواهم * بیرون نایم از عهدهٔ آن کماهی
آن به که از معذرت لب بر بندم * که هم لطفش از خود کند عذرخواهی

چون شرح نیازمندی و اخلاص از توهّم تکلّف و ریا عاری نیست و اظهار صورت افتقار و اختصاص جز بر قاعدهٔ ظاهر بیانِ خودنما جاری نه سدّ آن باب نیز کرده شد

* بیت *

ز شوقِ نهانی عبارت چه حاجت * چو بر سرِّ دل میدهد دل گواهی

داعی کمینه را جرأتِ این کلام و گستاخیِ این ابرام نبود امّا بحکم المأمور معذور مصدّع گشت * قطعه *

ز درویشِ صادق درین ره چه لائق * دعای شب و همّتِ صبحگاهی
بآن سان که خواهی نصیبِ تو بادا * بقای مصون ز احتمالِ تناهی

ایزد تعالی ذاتِ ملکی صفات را در مقرّ عزّت و مستقرّ دولت بدارا د و السلام

* جواب مکتوب شیخ معین الدین محمد ولد شیخ صفی الدین یحیی * شعر

هبّ نسیمُ الصبا اهدت الیّ نعیماً * من بلدةٍ فیها الحبیبُ مقیما

إنّي أظنّ نسيماً من طيبة * وهبوبها من عنده نسنما

*** بيت ***

صبح دم نکهت گیسوی تو آورد نسیم * تازه شد عشق ترا با دل من عهد قدیم

رشحات خامهٔ مشکین نوا زکه بر صفحهٔ نامهٔ مشکین طراز مرغان اولی اجنحه را دام نهاده ست چون سواد دیدهٔ ارباب بینش همه نور و چون سرّ سینهٔ اصحاب دانش سراسر سرور فی ایمن وقت واکرم ساعت بدین ذلیل قلیل البضاعت رسید

*** شعر ***

فذكّرني عهداً الكرماً نسيته * وهيّج إحراق الفؤاد وشوقا

ألمّ بقلبي منه شوق مبرّح * وأضرم في الأحشاء ناراً فاقلقا

از هر حرفی فرحی روی داده و در هر لفظی لطفی مشاهده افتاده * رباعی *

کام دل از و بوسه حاصل کردم * بر چشم ترش ز شوق منزل کردم

وانگه پی یادکار از ان کلک و بنان * در گردن جان و دل حمائل کردم

هر چند حصول این مراد از حوصلهٔ این بی حاصل بیرون بود و وصول بدین مرام از مرتبهٔ این شکسته دل افزون اما * ع *

چون لطف تو عام ست ازین ها چه عجب * آری اگر آفتاب عالمتاب بر خرقه

تردامنی تا بد نورِ پاکش را ازان چه باک و اگر بارانِ نو بهاران بر کشت زارِ سوخته خرمنی بارد فیضِ عامش را ازان چه زیان * مثنوی *

توئی زاحسان و فضل آن ابرِ نیسان * که بارد بر بلند و پست یکسان

چو آید فیض بخش آن بحرِ زخّار * نه گل ماند ازو محروم نی خار

اضعافِ انواعِ الطاف و اصنافِ اعطاف که از فحاویِ نامهٔ میمون و مطاویِ صحیفهٔ همایون بذائقهٔ ذوق و جاذبهٔ شوق چشیده و کشیده شد عجز و شکستگی و تعلّق و دلبستگی بموقفِ عرض رسانیده می شود * بیت *

چو گل بخنده درآید لبِ امل زنشاط * اگر ز گلشنِ لطفت وزد نسیمِ قبول

قصهٔ غصهٔ فراق و حکایتِ اشواق قیاساً علی مُفاوضاتِ اربابِ العاداتِ مظنّهٔ مُبالغه و مُوهمِ اغراق ست لاجرم برین دو بیت اقتصار کرده می آید

* شعر *

لَوْ اَنَّ اللَّیَالِی عُذِّبَتْ بِفِرَاقِنَا * مَحَا دَمْعُ عَیْنِ اللَّیْلِ نُوْرَ الْکَوَاکِبِ

وَلَوْ جَرَعَ الْاَیَّامُ کَاسَ اشْتِیَاقِنَا * لَاَصْبَحَتِ الْاَیَّامُ شُهْبَ الذَّوَائِبِ

مُلتمس آنکه این فقیر را بالکلّیه از گوشهٔ ضمیرِ مُنیر فرو نگذارند و گاه گاهی التفاتِ خاطرِ خطیر شاملِ حالِ او دارند * ع *

باشد که بدین سبب بر آید کاری * واگرچنانچه عند انتهاز الفرصة بی آنکه وجود این کمینه
درمیان نباشد از روایح انفاس متبرکهٔ حضرت ارشاد مآبی ولایت پناهی اَدَامَ اللّٰهُ
ظِلَّ وِلَایَتِهِمْ عَلٰی مَفَارِقِ الْغَائِبِیْنَ وَالْحَاضِرِیْنَ اَبَدَ الْاٰبِدِیْنَ وَدَهْرَ
الدَّاهِرِیْنَ استشمام رائحه یعنی دریوزهٔ همّتی والتماس فاتحه نماید غایت بنده
پروری وکمال مرحمت گستری خواهد بود * بیت *

* ای به بزم وصل حاضر غائبان را دستگیر *

* زانکه دستِ حاضران از غائبان کوتاه نیست *

این داعی کمینه را جرأتِ این مُقاوله وگستاخیِ این مُراسله نبود امّا چون خدمت
صاحب اعظم مجمع مکارم اخلاق وشیم خواجه فلان رَالَازَالَ فِیْ کَنَفِ الْاٰیَةِ مُکَرَّماً
عزم مُراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطرِ خادمانِ آن آستانه وملازمانِ
آن دولت خانه گذرانیدن ابرام از حد گذشت سَلَامُ اللّٰهِ وَتَحِیَّاتُهُ
وَبَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ اَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا

* مکتوب تعزیتِ ابن عم *

هُوَ الْحَیُّ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ * قطعه *

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید * که صرصرِ اجلش عاقبت ز بیخ نکند

که ریخت تخم امانی بکشت زار جهان * که برق حادثهٔ آتش بخرمنش نفکند
چکویم که از اخبار واقعهٔ دشوار پدر بزرگوار حشره الله الملک الغفار فی
زمرة الابرار والاخیار بدین جگر خستگان دل افگار چه رسید
و چه نویسم که از کشیدن بار مصیبت مشکل وحادثهٔ هائل آن قدوه اماثل
تغمده الله بفضله الکامل وعفوه الشامل این از دست
رفتگان پای در گل را چه افتاد
ما اغمّ عمّ بتفاصیل الاجزاء والمّ الم بتباعیض الاعضاء

*** بیت ***

جان ریش و جگر پاره و دل پر خون است * از دیده غمدیده چکویم چون است
اما چه توان کرد هیچ پدر بدر وجود در نیامد که رخت بدروازهٔ عدم نکشید و هیچ
پسر بسر خوان حیات ننشست که شربت ممات نچشید * بیت *
گهی یعقوب را سیب غم یوسف همی میرد * گهی یوسف بداغ فرقت یعقوب می سوزد
بر ضمیر منیر آن برادر روشن است که چون طائر روح مقبلی از مضیق ورطهٔ حس
در هوای فضای عالم قدس پر و بال کشاید اهل بصیرت را جزع و فزع نشاید و چون
طوطی جان صاحبدلی از تنگنای نشیمن تقید روی در فسحت سرای موطن اطلاق

اطلاق آورد از ارباب دانش جز رضا بقضا نیاید * رباعی *

مرغی ز حرم در قفس تنگ نشست * آمد ز قضا بر قفس تنگ شکست

مانعره زنان کز قفس تنگ بجست * او جلوه کنان کز قفس تنگ برست

هر چند این برادر در ینواقعه جانگداز انباز بود و درین مصیبت نا ملائم مساهم

میخواست که بهر تسلیه خاطر آن برادر و سائر اعزه ابقاهم الله تعالیٰ

بالسعادة والعزة فی اسرع وقت واقرب ساعت بآن جانب متوجه شود

اما بسبب وفور علائق و هجوم عوائق در توقف افتاد * بیت *

کهن درخت برومند اگر زپای فتاد * نهال نوبر از آسیب دهر ایمن باد

والسلام * رقعهٔ اخری الی بعض الاصدقاء *

بعد رفع سلام و سوق کلام در بیان کمال شوق و غرام معروض آنکه بر عظام و

مفاخر کرام آنکه خواجه درویش مشرب در جوانی به پیری ملقب که کمان این

فقیر آنست که مقصود وی از مهاجرت اوطان و مفارقت اخوان زیارت

درویشان و تقرب بملازمت ایشان نیست نه حصول آمال و امانی و وصول

بزخرفات فانی چه بر هر عاقل پوشیده نماند * بیت *

اگر کام این جهان چندان نیرزد * که کامی بهر او برداری از جای

متوقع از مکارمِ اخلاق و مراسمِ اشفاقِ ایشان آنکه مقدمِ شریفِ او را مغتنم شمرده
و شرائطِ اکرام و احترام بجای آورده در مهمی که رجوع کند اهتمام نمایند و در مصلحتی که
بعرض رساند التفات فرمایند که بی شک امدادِ هر که ازین طریقه دمی زده ست
و اعانتِ هر که درین طریق قدمی نهاده وسیلهٔ نجات و واسطهٔ رفع درجات خواهد بود
حق سبحانه و تعالی همگنان را توفیقِ سفر از خود در خود که سرمایهٔ دولتِ ابد و سعادت
سرمد ست رفیق گرداناد والسلام

* رقعهٔ مشعر بوصولِ آنچه پادشاهِ روم فرستاده بود *

عارفهٔ که ملازمانِ حضرتِ پادشاهِ دین پناه شهریارِ معدلت شعار بی وسیلهٔ سببی
و واسطهٔ طلبی از بلادِ روم نامزدِ این فقیر از شرفِ ملاقات محروم بخراسان
فرستاده بودند رسید و از آن حضرت بشارتِ اقبالِ بر درویشان و قبولِ طریقت
ایشان رسانید آری * مثنوی *

عطائی که شاهِ معدلت کیش * فرستد سوی درویشانِ دل ریش
دلیلِ رافت و احسانِ شاهند * بر اقبال و قبولِ او گواهند
خصوصاً این گواهانیکه پیداست * فروغ صدق زیشان بی کم و کاست
درخشان رویِ شان چون برقِ لامع * ز قرآن وصفِ شان صفراءِ فاقع

سرورانگیز دلهای پریشان * تسرّ النّاظرین درشانِ ایشان
فرنگی اصل لیکن شاهِ دیندار * رهانیده ست شان از قیدِ کفّار
گرفته پیش همراهِ کریمان * سیاحت در دیارِ اهلِ ایمان
زکثرت گرچه بیرون از شمارند * چو بخشش هایِ شه حدّی ندارند
چو گیری از شمار آغاز و انجام * رسد حالی شمارِ آن باتمام
الا تا آفتابِ عالم افروز * زرافشاند زجیبِ صبح هر روز
کفِ شه همچو خورشیدِ درخشان * بفرقِ خاکیان بادا زرافشان

* رقعهٔ مشعر بوصولِ آنچه سلطان جهان شاه فرستاده بود *

از جملهٔ عَوارِف و عواطفِ حضرتِ بادشاهی خلافت پناهی اَعَزَّ اللهُ اَنْصَارَهُ وَ ضَاعَفَ اقتداره ازآن‌بار صاحب قدرِ اجلی امیر سید علی خرقه واری صوف مربّع در وصلهٔ مرقّع صوفیان نشست * بیت *

تا دامن روزگار خیّاطِ قضا * زان خواهد دوخت خلعتِ دولتِ با
و یک عدد برگ چون کلیم نیک بختان و نیکوکاران سعیده سرمایهٔ سرفرازیِ درویشان گشت و عبائی بعلمهایِ آل معلم محبّانِ آن خاندان راکسوتِ منزلت آلِ عبا پوشانید
این کلمات در تاریخ فلان صورتِ کتابت یافت وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَام

* برپشتِ کتاب شواهد النبوة بملک التجار نوشته شد *

امّا بعد این کتابیست مسمّی بشواهد النّبوّة لتقویة یقین ارباب الفتوّة

که معروض و منهی و متحف میگردد * شعر *

بعالی جنابِ معالی مآب * اعالی ملاذی عوالی همم
کریم السّجایا عظیم النّدی * جزیل العطایا جمیل الشّیم
لهُ عند بذلِ الایادی یدٌ * یفوق بها کلّ بحرٍ خضم
نیاید ز دل بر زبان در جواب * بگاهِ سوالِ نعم جز نعم
بجز در الف بی بعهدِ صبا * بهم لام الف را نکرده است ضم
بمدحش چگویم که از بس علو * بجائی نهاده است قدرش قدم
که در جنبِ آن مدحتِ مادحان * بود پیشِ صاحب دلان هیچ کم
خدایا بآن شاهِ ننوشته خط * که از خطّ او سر نپیچد قلم
خدایا بآن ماهِ ناخوانده لوح * که زانگشت بر لوح مه زد رقم
خدایا بآل و باصحابِ او * که فخر الانام اند و خیر الامم
که جاوید محفوظ و محظوظ دار * جهان را باین خواجهٔ محتشم
زیادِ خودش بهره ور کن چنان * که بر ناورد جز بیادش قدم

امید ست که بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محظوظ و السلام والاکرام

معما باسم چلبی عثمان که هم از نظم بیرون آید و هم از نثر

رباعی

آورد بعین کعبهٔ دل حج درست * لیکن چو حساب کرد زان رکن نخست
لبیک زد از حد بدر و روی نهاد * در کعبهٔ آمال که خاک در تست

این معمای نامدار صد قیمت شمائل دُر شاهوار اعنی نام خجسته فرجام دریا کفی که یک گوهر از آثار جود او از هر چه در عمان است بر سر آمده و جیب آمال و امانی باسمت بی پایانی از مبادی لطف و بر او بر آمده

کلام منظوم و منثور

عشق بزور و زر نیست بزاری است * هر که بی زاریست در خور بیزاریست
چهرهٔ زرد باید نه بدرهٔ زر طریقه همین ست ازین مگذر * مثنوی *

ما نه سیم سره نه زر داریم * زان لب خشک و روی زرد داریم
عاشقان را کجا دهد زر دست * وجه ایشان همین رخ زرد ست
کرده از اشک آستین پر سیم * قیمت دُرّ وصل می آریم
درین راه نام نیک موجب ننگ است ناموس بیکطرف که وقت تنگ ست

ورقِ ورَع و زهد را در بیچ جریده رو که راهی نیست بیچ در بیچ * **قطعه** *

در خراباتِ عاشقان زنهار * از سرِ عفّت و ورَع نائی

زانکه با یکدگر نیاید راست * دعویِ عاشقی و رعنائی

* شرح معمای این رقعه *

باید دانست که مفتتح این رقعهٔ مذکوره هر یک از نظم و نثر با افادهٔ معنیِ شعری و نثری مشتمل است بر مادهٔ اسم عثمان چلپی امّا حاصل النظم بحسب المعنی اینکه دلِ من بطرفِ عینِ کعبه که خاکِ استانهٔ تست احرام حجّ تمام بست و چون رکنِ اوّلینش را پنداشت که چیست لبّیک متجاوز الحد زنان متوجّه بسوی آن کعبهٔ آمال گشت امّا حاصلش بحسبِ المعما چنین باشد که از عینِ کعبه بطریقِ تنصیص و تسمیه همان حرفِ (ع) مراد است و هر گاه لفظ حج با و ملحق شده صورتِ (ع حج) ازان حاصل گشته امّا چون از رکنِ اوّلینِ لفظ حج یعنی حرفِ (ح) که عددش هشت است بطریقِ اعمالِ حسابی لفظِ ثمان مراد باشد حاصلِ مجموع (عثمان ج) شود و هر گاه لفظِ لبیک بعد حذفِ کافش بطریقِ عملِ اسقاط بقرینهٔ لفظِ از حد بدر با حاصلِ سابق یعنی (عثمان ج) بهم شده مادهٔ اسم عثمان چلپی ازان صورت گرفته امّا حاصل النثر یعنی یک گوهر از آثار النجم من حیثُ المعنی چنین باشد که ممدوح در صفتِ جود این قدر مرتقی بذروهٔ کمال است

که یک کوهری از کوهرهای دریای عطایش بر آنچه در بحر عمان باشد برسر و
فائق آید و از مبادی و قلائل لطف و احسانش جیب آمال و امانی بی پایان پر
و مالامال کردد چه جای اینکه جملگی کوهر دریای عطایش و همگی احسانش را کسی
ملاحظه کند اما باعتبار المعما اینکه از یک کوهر از لفظ آثار بقرینهٔ لفظ کوهر حرف
(ث) مراد کرفته و از هرچه در لفظ عمان ست حروف درمیانش و از سر
قبل میم اراده نموده پس چون حرف (ث) بر میم لفظ عمان بر آید ماده
لفظ عثمان ازان صورت کیرد همچنین از مبادی لفظ لطف و بطریق
عمل انتقادی حرف (ل ب) مراد باشد و چون از هر دو حرف مذکور لفظ جیب
بعد حذف بایش بطریق عمل اسقاط بقرینهٔ لفظ بی پایان پر کردد یعنی (ل ب)
درمیان لفظ جی در آید صورت مادهٔ لفظ چلبی بدر آید و مجموع مادهٔ عثمان چلبی کردد

* بملک التجار نوشته شد *

* مثنوی *

بعد رفع سلام و سوق کلام * در بیان کمال و شوق مرام
میکند عرض با نیاز * بنده جامی درین جریده راز
نکتهٔ چند از حقائق دین * در مواجید اهل کشف و یقین

همه مستنبط از حدیث و کتاب * همه سنجیدهٔ اولو الالباب
معرفت بخشِ اهلِ علم و عمل * وحشت انگیزِ اهلِ زرق و حیل
گرچه دورست ازان جناب هنوز * که بختمش شود خرد فیروز
کردم اندک نمونه ارسال * سوی گنجور گنج فضل و کمال
گر فتد نزد وی این نمونه پسند * بر گشایم ز گنج خاطر بند
ور نیفتد نشینم آسوده * فارغ از گفت و کوی بی هوده
بلکه شویم ز صفحه تقریر * آنچه شد گفته از خوی تشویر
تا بود در صحیفهٔ ایام * باقی از اهلِ دین و دولت نام
باد بر فرقِ شان ز بخشش وجود * سایهٔ خواجهٔ جهان ممدود

* به بعضی از مخادیم که کتابت مثنوی *

* بنام این فقیر کرده بودند نوشته شد *

طَیَّبَ اللّٰهُ وَقْتَكَ ای ز کرم * کرده آب بقا ز رشح قلم
داده نظمِ مرا به بزم امید * شربتِ زندگانیِ جاوید
تا سخن در دلِ تو جا کرده * هست سرّ نهفته در پرده
نه ازو گوش بهره ور نه زبان * نه ازو نام دید کس نه نشان

ون زدل بربیش گزرافتاد * گره بسته یا بیش برباد
رہی آن چنانکه یابی بر * بهر اہل خرد زگوهر ودُر
یک جز عاضران ازان گوہر * می نه بندند گوش را زیور
بون کند کاتب رقم پیوند * بسلسل خطِ خود آنرا مند
ید آنجا بقدرِ فہم نصیب * غائب و حاضر و بعید و قریب
انداز وی پی خواص و عوام * رقمی بر جریدهٔ ایّام
ہرکه خواند بخیر سش * کش خدا در دو کون خیر دهاد

* ابیات متفرقه که در مکتوب نوشته شده بود * رباعی *

مِنْ نَاصِیَةِ الْوِصَالِ هَبَّتْ نَفَحَاتْ * فَارْتَاحَ فُؤَادُنَا بِشَمِّ الْفَرَحَاتْ
در وادیِ هجر تشنه لب می مردیم * آمد ز سحابِ لطفِ جانان رشحات

* قطعه *

کِتَابٌ اَتیٰ مِنْ سَمَاءِ الْعُلیٰ * اِلیٰ مُسْتَهَامٍ حَزِیْنٍ کَئِیْبْ
فَاَلْقَاهُ مُسْتَجْمِعًا لِلْمُنیٰ * کَوَصْلِ الْحَبِیْبِ وَفَقْدِ الرَّقِیْبْ

* قطعه *

اَتَتْنِیْ بَعْدَ مَا طَالَ اشْتِیَاقِیْ * صَحِیْفَةُ حِلْمَةٍ مِنْ اَرْضِ یُونَانْ

خطابی ناشی از محض تلطّف * کتابی منبعث از فرطِ احسان
شمیم الفتش فائح زمضمون * فروغ دولتش لائح زعنوان

* شعر *

سَلَامٌ عَلٰی مَنْ شَاقَنِیْ بِوِصَالِهٖ * وَاِنْ لَمْ اَفُزْ اِلَّا بِطَیْفِ خَیَالِهٖ
عَشِقْتُ وَمَا اَبْصَرْتُهٗ غَیْرَ اَنَّنِیْ * سَمِعْتُ مِنَ الْحَاکِیْنَ وَصْفَ جَمَالِهٖ

* قطعه *

وَرَدَتْ عَلَیَّ صَحِیْفَةٌ مِنْ مُکْرِمٍ * مَا زُرْتُهٗ اِلَّا بِطَیْفِ خَیَالِهٖ
لٰکِنَّهٗ شَغَفَ الْفُؤَادَ بِحُبِّهٖ * اِذْ شَاعَ بَیْنَ النَّاسِ وَصْفُ جَمَالِهٖ

* نظم *

زبس وصفِ حسنِ تو بشنیده ام * بجان مهرِ روی تو ورزیده ام
چنان در دل و دیده جا کرده * که گوئی ترا سالها دیده ام

* نظم *

صبا تفقدِ احوالِ دردمندان کرد * دهانِ تنگدلان را چو غنچه خندان کرد
بیادِ وصلِ تو صد ذوق داشتیم دریغ * بیک سلام تو آنرا هزار چندان کرد

* قطعه *

خوش حال از مطالعهٔ اشعارِ آنکه هست * نجم سعادت از افقِ فضل طالعش
آنانکه در زمانه بمنطق نشانه اند * عاجز نشسته اند ز شرح مطالعش

* قطعه *

سَقْیاً لِاَیَّامٍ مَضَتْ مَعَ رُفْقَةٍ * کَانَتْ مَرَاحِلُنَا بِهِمْ اَوْطَانَا
رَجَعُوْا اِلیٰ اَوْطَانِهِمْ فَتَبَدَّلَتْ * اَفْرَاحُنَا بِفِرَاقِهِمْ اَشْجَانَا

* قطعه *

یاد روزیکه در منازلِ قرب * با تو همراه و هم سفر بودیم
در مقاماتِ وصل کام زنان * دست در دست یکدگر بودیم

* قطعه *

این نامه چه نامه ست که چون طرّهٔ خوبان * صد جلوهٔ خوبی ست بهر پیچ و خم او
وین تازه رقم از قلم کیست که بادا * صد جان گرانمایه فدایِ قلم او

* بیت *

آمد نسیم سلسلهٔ مشکبویِ دوست * زنجیر می در دلِ دیوانه سویِ دوست

* رباعی *

این نامه نه نامه مایهٔ طربی ست * تحصیلِ نشاط و عیش را خوش سببی ست

زینسان که بود مختصر و پر معنی * گوئی ز جوامعُ الکلم منتخبی است

* قطعه *

چه یارای آن دارد افتاده موری * که پیغام سوی سلیمان فرستد
همین بس که بهر بقایش دعائی * برین بر شده چرخ گردان فرستد

* قطعه *

چو آنم منزلت نبود که آیم * میانِ مخلصان اندر شماره
دعائی مینویسم بر حواشی * سلامی میفرستم از کناره

* قطعه *

کردم روانه سوی تو این بکرِ فکر را * از کسوتِ جمال و لباسِ کمال عور
یاد آر حسبِ حالِ من افسانهٔ که ما * ز اعرابی و خلیفه و آن مشک و آب شور

* رباعی *

آن قبلهٔ جان که نامهٔ اقبالش * آورد بمن قاصدِ فرخ فالش
فرسوده تنم قوّتِ رفتار نداشت * کردم دل و جان روان باستقبالش

* قطعه *

شوق چون غالب شود گیرم ز مردم گوشهٔ * خامه از مژگان و دوات از دیده پر خون کنم

حسبِ حالِ خود نگارم بر بیاضِ روی زرد * تا بدین صورت غمِ هجران ز دل بیرون کنم

* رباعی *

خوش آنکه رهِ وصال می پیمودم * وز دولتِ دیدار تو می آسودم
نامه بتو می فرستم و میگویم * ای کاش بجای نامه من می بودم

* رباعی *

توفیق ازل بدرقهٔ راهِ تو باد * اقبالِ ابد ناصرِ جاهِ تو باد
فتحی که نصیبِ نیک خواهانِ تو شد * مقلوب شده روزیِ بدخواهِ تو باد

* خاتمة الطبع *

الحمد الامجد لله على توفيقه الرفيق بالابتداء والانتهاء والشكر الاوفر على نعمائه العميمة غير المنتهاء والصلوة التامة على خيار الكملة والاصفياء وعلى التبعة البررة نجوم الهداية والاهتداء

اما بعد بر ژرف نگاهان دقائق بین و حقائق شناسان معانی آگین پوشیده نماند که نسخهٔ متبرکهٔ رقعات مولانا عبد الرحمن جامی مع شرح اکثر معما بیش بها بخدمت عمدهٔ علماء محققین قدوهٔ فضلاء مدققین مولوی الهداد غفر له الله المعاد

که حین تعلق بعهدهٔ سررشته داری فورٹ ولیم کالج عنان همت بحل عقده کشای آنها معطوف ساخته بحیز طبع درآورده بودند ثانیاً این احقر الانام میر عبد القدوس نام نظر بعموم فوائد و شمول عوائد و ترغیب احباب و شوق طلاب بقید اضافت و توصیف و ضبط حرکات اکثر کلمات که نوع با مدّ و معاون بسرعت انفهام مطالب و درک مآرب می شود بتصحیح جامع فضائل صوری و معنی مولوی عبد الغنی سلمه الله بمقام رسا پگله بقالب طبع درآورد امید از ارباب انصاف مستغنی الاوصاف آنکه این معتنی را بدعا خیر یاد کنند و زبان طعن بحق او نگشایند و اگر بر سهوی که مقتضای بشریت ست اطلاع یابند چشم پوشی را کار فرمایند * بیت *

بپوش گر بخطائی رسی و طعنه مزن * که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة از مخبر الواصلین

افصح و بی نظیر جامی بود * بکمالات علم نامی بود

درجه و رتبهٔ ولایت داشت * اهل عالم از و هدایت داشت

همه تصنیف آن معلی شان * عدد جام شد رقم برخوان

شب آدینه بود نوز دهم * بی شک و ریب از ربیع دوم
(ای چهل و چهار ۱۲)

که ز دنیا گذشت عارف حق * جانب آسمان هفت طبق

سالِ عمرِ شریفِ او نود ست * یا کم و بیش از شمارِ صد است

هاتفم گفت سالِ رحلتِ او * جای جامی بهشت عدن بگو

لیک در نفحۂ که با برکات * هست نامِ شریفِ او رشحات

خوانده ام سالِ رحلتِ او را * هشتر دہم روز ماہِ عاشورا

تاریخ طبع از مولوی عبد الغنی ساکن ضلع سارن

بہ از رقعات و مکتوبات جامی * ندیدم نسخۂ پاکیزہ و نامی

خرد گفتا غنی را سالِ طبعش * چہا مطبوعہ شد رقعاتِ جامی

خط خام خادمِ کافۂ انام راقمِ ہذا المطبع عاصی عبد الرؤف ساکن اسلام اباد

ولد مولوی عبد الجبار مرحوم و مغفور ساکن ضلع ستکنیہ

* موضع سدا *



١	٣	سعر	سعرّه	٢٠	١٥	ضخیم	
٢	٥	ظلال	ظِلاَل	٢٣	٤	فرخندگیت	
٣	١	ساست	سآست	٢٥	٣	غایات	غایات
٤	٥	آما	آما	٢٥	٨	تنگنای	وتنگنای
٥	١	كعبة	كعبة	٢٥	١٠	آمل	آمل
٥	٢	غرام	غرام	٢٥	١٠	وفاق	وفاق
٥	٦	زكوشه	ازكوشه	٢٦	٩	اجائب	اجابت
٥	١٢	نساكم	اِتّساكم	٢٧	١	شو	شوق
٧	١١	شاقه	شاقه	٢٩	٣	بالنبی وآله الامجا	بالنبیّ وآله الامجاد
٨	٧	بالنّعم	بالنّعم	٢٩	٨	ارای	آرای
٨	١٣	يضركم	يضركم	٣٣	٢	الامجاد	الامجاد
١٠	١	كرد	گرد	٣٤	١	طره	زطرّه
١٣	٤	مصع	مطلع	٣٦	١٢	عوذه	عوذه
١٥	٣	قريب	قريب	٤٠	٩	مقصوده	مقصوده
١٦	١	لله	لله	٤٠	١١	علی	تالی
١٦	٣	صم	ضم	٤١	٩	معتوجه	مفتوحه
١٦	١٢	نامه	نامهٔ	٤١	١٠	غدوات	غدوات
١٩	٤	غم دیده	غم دیده	٤٢	٤	عوانان	اعوانان
١٩	٦	ان	آن	٤٢	١١	هوی	هوی
١٩	١٠	بیارآید	بیارآید	٤٥	١٣	لله	لله

۴۵	۱۴	مآند	نماید	۶۱	۴	وجدتُه	وَجَدتُه
۴۶	۱	هی	وَهی	۶۱	۱۴	احسان	واحسان
۴۶	۲	آب حوی	آب جوی	۶۲	۱	نکم	فکم
۴۷	۳	بہ بجایش	بہجایش	۶۴	۹	استرناد	استرفاد
۴۷	۱۲	المقدمین	المُتقدمین	۶۵	۱۱	قصدن	قصدت
۴۹	۱	کشارند	کشادند	۶۵	۱۴	شانُه	شانُه
۵۱	۱۲	پیش	بیش	۶۸	۹	ناطقه	ناطقه
۵۱	۱۵	رفقای	رفقای سفر	۶۹	۶	تحیاتی	تحیاتی
۵۱	۱۵	خضر	حضر	۶۹	۱۱	مصبط	محطّ
۵۳	۱	رفیع	رفیع و	۶۹	۱۲	کرماتِ	مکرماتِ
۵۳	۷	عد	عدد	۷۱	۱۵	الشُّفُن	الشُّفَن
۵۶	۲	قِصَّةُ	قِصَّةَ	۷۲	۳	منکل	مِن کلّ
۵۶	۴	لله	لِلّٰهِ	۷۲	۱۱	بیش	پیش
۵۶	۸	احری	اُخری	۷۳	۸	شاهد	شاهد
۵۷	۱۲	بموجہات	بموجبات	۷۸	۶	فطرات	قطرات
۵۷	۱۳	بالنبی	بِالنَّبیِ	۷۸	۱۴	نامداد	بامداد
۵۸	۱۴	فقرِ	تقفرِ	۸۰	۱۵	شعر	×
۵۸	۱۵	بجح	بجحّ	۸۵	۱۱	لَانَّ	لانّ
۶۰	۶	تجدِ	تجدِ	۸۶	۷	وبریّت	وربّت
۶۰	۱۴	همان	همایون	۸۷	۱	با	یا

۸۷	۴	نہ گلزار	زگلزار	۱۱۳	۱۲	میتوتہ	مبتوتہ
۸۷	۱۲	کریان	گریان	۱۱۴	۱	لایجرمونی	لایجرمونی
۹۱	۲	جلیا	جلیگا	۱۱۷	۲	ڈمری	دُمری
۹۱	۹	استمتا	استمتاع	۱۱۷	۱۵	میری	میزی
۹۶	۲	نوال	نوازل	۱۱۸	۹	شدہ	شدہ بود
۹۷	۷	ضروت	ضرورت	۱۲۱	۱۱	بشواید	بشواہد
۱۰۰	۱۰	پسندہ	پسندیدہ	۱۲۱	۱۳	وروی	دروی
۱۰۰	۱۱	زیاوت	زیادت	۱۲۳	۴	کمثلہ	لمثلہ
۱۰۱	۱	باد	یاد	۱۲۳	۶	متکلم	متکلم
۱۰۱	۱۵	لاتذبرنی	لاتانس	۱۲۴	۲	کمند	کمند ساخت
۱۰۳	۱	امال	آمال	۱۲۵	۵	مسکن	مسکن
۱۰۴	۹	مرتیت	مرحمت	۱۳۰	۲	بمکارم	بمکارم
۱۰۵	۸	بفضلت	بغفلت	۱۳۰	۱۱	نزیع	نزیغ
۱۰۷	۱	النظام	النظام	۱۳۰	۱۱	فقبلتها	فقبلتها
۱۰۷	۱۳	ناپرداختہ	ناپرداختہ	۱۳۰	۱۴	بمسامع	بمسامع
۱۰۷	۱۴	تقا	تعالی	۱۳۱	۱۴	استفاد	استفسار
۱۰۹	۳	رحم	صلۂ رحم	۱۳۲	۲	معین	مبین
۱۱۱	۴	بمن	یمن	۱۳۲	۸	جمامات	حمامات
۱۱۲	۲	آتش	آتش	۱۳۲	۱۳	رضہ	روضۃ
۱۱۳	۶	معاذ	مُعاذ	۱۳۴	۵	الاصم	الاصم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	ص	س	غ	ص
۱۳۳	۵	خفت	خُفْتْ	۱۴۷	۱۲	نامدار آنرا	نامداران را
۱۳۳	۸	تنوّمرت	تَنَوَّمَرَتْ	۱۴۹	۷	الحرام	الحُرُم
۱۳۵	۷	آف	آف	۱۴۹	۹	آبلہ ہ	آبلہ ہ
۱۳۶	۸	العامریۃ	العامریّۃ	۱۵۶	۶	زینا وعلیا	زینا وعلیا
۱۳۷	۱۰	ندید	ندیدہ	۱۵۷	۲۰	نربیر	نربہ
۱۳۹	۱۰	عینی	عینی	۱۵۸	۳	مرہم	مراہم
۱۴۰	۱	علیک	علیک	۱۶۰	۱۵	الحبیب	الحبیب
۱۴۰	۴	الیک	الیک	۱۶۱	۴	مشکین	مسکین
۱۴۰	۷	خیز	خیز	۱۶۲	۱۲	لوان	لوان
۱۴۱	۹	مقطور	مفطور	۱۶۲	۱۳	شہب	شہب
۱۴۱	۱۲	الله	الله	۱۶۶	۱۵	صفراء	صفراء
۱۴۲	۷	علیا	علیا	۱۶۸	۵	کریم	کریم
۱۴۲	۷	جلیا	جلیا	۱۷۱	۳	ہمی	ہمی لطف
۱۴۳	۶	متواصل باد	متواصل	۱۷۱	۸	انتقادی	انتقادی
۱۴۳	۱۳	ثلث	ثلث	۱۷۵	۱۵	تحبیل	تحصیل
۱۴۴	۷	الله	الله	۱۷۸	۴	نوع با	نوع ما
۱۴۶	۶	خشک	خشتک	۱۷۸	۷	بدعا	بدعای
۱۴۶	۶	وتبرترتر	وتیر یرتیز	۱۷۹	۸	خط	بخط
۱۴۶	۱۳	وفرد	فرد				
۱۴۷	۴	وشمس	شمس				

تمت تمام شد